

بنیاد پژوهش های علمی - فرهنگی دکتر مسعود انصاری

تراژدی آموزش و پرورش در ایران پس از اسلام

با هدف پاک کردن حافظه تاریخی ملت ایران و هویت سازی یکطرفه اسلامی



دکتر روزبه آذربزین

پیشکش به میرزا حسن رشديه پیشگام مبارزه با بیسوادی



روزی که میرزا حسن تبریزی، رشديه، به تهران آمد و مدرسه‌ای پسرانه را در دروازه قزوین، باغ کربلایی عباسعلی (باغ انگوری)، بنا کرد. سرنوشت شوم میرزا حسن هم کم از امیرکبیر نبود. او را هم یک بار ترور کردند که به انجام نرسید و چندین بار تکفیر. به او فحاشی کردند، نفی بلد کردند. با اینکه وصیت کرده بود: مرا در محلی به خاک بسپارید که هر روز شاگردان مدارس از روی گورم بگذرند و از این بابت روحم شاد شود. هرگز روحش را شاد نکردند. این مرد انقلابی را جایی دفن کردند که کس نشناسد و مدرسه‌ای نباشد

بنیاد پژوهش های علمی – فرهنگی دکتر مسعود انصاری

تراژدی آموزش و پرورش در ایران پس از اسلام

دکتر روزبه آذربیزین (روزبهانی)

تایپ فارسی : رومی گرافیک

چاپ نخست : پائیز 2733 مادی

2584 هخامنشی

2025 میلادی

لس آنجلس – کالیفرنیا - آمریکا

پیش نوشتار

آیا برابری تعلیم و تربیت از وظایف دستگاه مذهبی آنطوریکه دستار بندگان میگویند در درازای تاریخ کشور ما بود؟ که البته دروغی بیش نیست و اگر بود در هزاره سوم با فروپاشی امپراتوری جهل و جنون و جنایت اسلامی و گسترده شدن دانش و علوم جدید نبایستی در این امر تجدید نظر کرد؟ آیا نبایستی مهملات خرافه پرور مذهبی را برای همیشه از صفحات کتب درسی پاک نمود؟ در این کتاب به آموزش و پرورش از چند هزار سال پیش در ایران تا امروز که تراژدی تعلیم و تربیت در جمهوری جهل و جنون و جنایت اسلامی بشکلی خوفناک خودنمایی می کند، می پردازم.

تعلیم و تربیت در حدود چهار هزار سال در ایران کم و بیش جریان داشت و نتایج شگفت آوری از آن پدید آمد. **نیروی اخلاقی و بدنی، بلند نظری و شرافت ملی و جوان مردی و سلحشوری و میهن پرستی** را که در ایران پرورش داده بودند در سده ششم پیش از میلاد برای نخستین بار در دنیا، بزرگ ترین امپراتوری را به وجود آورد که از هندوستان تا دانوب و از سیحون تا حبشه وسعت داشت و نظم و آراستن و طرز اداره کردن آن نمونه و سرمشق برای امپراتوری های بعد شد. در تمام تاریخ، کشور ایران روآگ دهنده (مروج) و عامل نشر و بسط تمدن و فرهنگ و مدافع میراث فکری و ذوقی مشرق زمین در مقابل اقوام مهاجم بود. چه شد که امروز بدین فلاکت افتاده ایم؟

ارتباط میان نظام تعلیمی و تربیتی با دستگاه مذهبی همواره از زمان اشوزرتشت بزرگ دیدگاه و دریافتی معنوی از عالم و آدم را به صورت گویا و مفصل به کودکان و نوجوانان منتقل می نمود و موجب می شد تا آنان یاد آور هویت حقیقی و ملی خود شوند و ضمن حفظ سنت های اخلاقی و مذهبی، خود را موظف به نگهداری از کیان فرهنگی آباء خویش و جغرافیای خاکی خود بدانند و از این راه همواره مدنیت ویژه خود را از خطر دگرگونی و نابودی در جریانات یورش بیگانه در امان بدارند. تأمین سلامت روحی و جسمی، برای یک ایرانی از جمله واجبات و تکالیف مدنی او محسوب می شده است. ایرانی زمان اشو زرتشت بزرگ با کتابی آموزش می دید که در آن حرف اول و آخر را علم و دانش میزد و چنان از خرد یاد می شد که انگار تمام محتویات کتاب در خرد و دانش خلاصه شده بود. در کتاب «دینکرد» درباره وابستگی روح و جسم این گونه روشنگری شده است:

همان طور که ما دارای جسم و روح هستیم باید توان جسمانی و روحی خود، هر دو را حفظ نماییم. اگر توان روحی ضعیف گردد توان جسمانی نیز کاهش می یابد و اگر توان جسمانی دگرگون شود روح متأثر خواهد شد. پس باید سعی کرد که هر دو سالم و قوی بماند

نیرومندی تن در جهت دست گیری از ضعیفان، دفاع از مرزها و ماندن در سلک مردان اهل ایمان بود و توان روحی در راستگویی و رحم و مروت و جوانمردی و انسان دوستی خلاصه می شد.

در شاهنامه، مکرر به پهلوانانی برمی خوریم که همیشه پیش از ورود به میدان و زور آزمایی با حریف روی به آسمان نموده و پیروزی خود را از اهورامزدا خواستار می شدند. در «یشتها» آمده است :

ای سروش مقدس زیبا به مرکب های ماقوت و به پیکر و بدن ما صحت بخش تا بتوانیم دشمنان خود را کشف نماییم و بتوانیم هموردان را رانده، دشمنان بداندیش کینه ورز را براندازیم

بنابر همین عقاید بوده است که ایرانیان برای پرورش جسم و جان جوانان خود و بسط روحیه سلحشوری و جوانمردی، انواع ورزشها را به آن ها می آموختند

این ورزش ها عمدتاً، تناسب میان جسم و جان، فرهنگ و مدنیت و قالب و محتوا را حفظ می کردند و هیچ یک از آن فنون، جدا از خاستگاه فرهنگی مردم نبودند

نکته جالب این که آموزش ها جنبه عمومی و همگانی داشته و مختص گروهی ویژه برخلاف امروز که مدارس انتفاعی !! صرفاً به آموزش آقا زاده ها پرداخته تا درسد بالای پذیرفته شدگان دانشگاه ها را در بر گیرد و در کنار آن شش میلیون کودک بخاطر فقر مادی نتوانند تحصیل کنند، نیز نبود و در زمره برنامه های تفتنی و سرگرم کننده به حساب نمی آمدند. «گزنفون» در «کوروش نامه» می نویسد :

کودکان پارسی از خردسالی کمان کشیدن و نیزه انداختن می آموزند و این ورزش تا شانزده سالگی و هفده سالگی پایاست.

نویسنده کتاب «چشم انداز تربیت در ایران قبل از اسلام» درباره یکی از مهم ترین برنامه های ورزشی ایرانیان یعنی سوارکاری می نویسد :

اسب سواری چون جزو حاجت عمومی بود از کودکی در برنامه تربیت بوده است. در سواری، پارس ها مانند یونانی ها زین و رکاب به کار نمی بردند. در موقع سوار شدن بر اسب می پریدند. اطفال را در آموزش سوار کاری تشویق میکردند. مخصوصاً به عنوان شکار و تیراندازی و امثال این کارها و منظور کلی، روش های تربیت جنگی بود. در نتیجه این تربیت، سواران ایرانی چابک و ماهر می شدند و کارهای سخت بر روی اسب چه در جنگ و چه در شکار انجام می دادند.

و باز «گزنفون» مورخ یونانی درباره تربیت جوانان ایرانی می نویسد: جوانان ایرانی سلامت خود را از راه کار و ورزش های سبک حاصل می کنند.

ایرانیان به علت علاقه به کشتی و نیرومندی، همیشه به جنگ تن به تن روی میآوردند. هنگام عزیمت به جنگ، تیر و کمان و نیزه باخود نمی بردند. بلکه، با سلاح هایی که در جنگ تن به تن به کار می رود به خود می آرایند. زرهی بر سینه، سپری بر بازوی چپ و کارد بلندی در دست . به جز «گزنفون» مورخان بسیاری از جمله «هرودت» درباره پرورش جوانان در ایران باستان و خلق و خوی ایشان اظهار رأی کرده اند. چنانکه «هرودت» در اثر خود می نویسد : پسران ایرانیان با کمال دقت از پنج سالگی تا بیست سالگی سه چیز؛ اسب سواری، تیراندازی و راست گویی تعلیم می یابند. هرودت در ادامه نوشته اش متذکر میشود که ایرانیان پیش از آموختن اسب سواری و تیراندازی و شناوری آنها را راستگو بار می آوردند. آموزش امروز در جمهوری جهل و جنون و جنایت اسلامی صرفا در دروغ که بنیان دین واپسگرای اسلام است نهادینه شده است. روند آموزش در ایران پس از اسلام سیر نزولی داشته و در هیچ زمان شاهد افزایش حتی یک میلیمتر در منحنی پائین رونده آن حتی در زمان شاه فقید نبوده ایم. شاه فقید خواهان بالا کشیدن مردم ایران و رساندن آنها به دروازه تمدن جهانی بود در حالیکه به نیروهای بازدارنده میدان کامل داده بود . کتابهای درسی ما را آخوند ها می نوشتند و آنها در کلیه کتب درسی دست اندازی میکردند تا جائیکه کتب تکامل و علوم انسانی را پس از پیروزی فتنه خمینی حذف کردند. در آن زمان آموزش و پرورش ما شبیه اتوموبیلی بود که ترمز دستی و پائی آن با قدرت بکار گرفته شده بود و توقع داشتیم اگر گاز بدهیم اتوموبیل حرکت کند.

دکتر روزبه آذربرزین

بن مایه های مورد استفاده در نوشتن این کتاب

تاریخ معاصر ایران تهران بنیاد مستضعفان
شوگ آینده الوین تاذر ترجمه حشمت الله کامرانی تهران
تعلیم و تربیت در خدمت امپریالیسم فرهنگی مارتین کارنوی ترجمه محبوبه مهاجر
تهران انتشارات امیر کبیر
آموزش عالی در ایران باستان ناصر تکمیل همایون مجله تحقیقات تاریخی شماره های
1 و 2

ایران باستان، پیرنیا، حسین تهران امیرکبیر
دیالکو (دیوکس)، پادشاه ماد، دهقان زاده ای فعال و مورد اعتماد بود که به مقام داوری و
بعد به پادشاهی رسید. حسین پیرنیا تهران
سیر تعلیم و تربیت در ایران باستان اسدالله بیژن
آموزش و پرورش در ایران باستان علیرضا حکمت
سبک شناسی محمد تقی بهار
تاریخ اجتماعی ایران 13 جلدی مرتضی راوندی تهران امیرکبیر
بربرها و یونانی ها مرتضی راوندی
کوروش نامه گزنفون

بررسی جریانهای فکری کوثر در سیر تکوین نظام آموزش عذرا کیانی نژاد تهران
سیر تفکر معاصر در ایران محمد مدد پور تهران موسسه منادی تربیت
تجدد و دین زدائی در فرهنگ و هنر منور الفکری ایران محمد مدد پور تهران
تاریخ آموزش و پرورش اسلام و ایران علی محمد الماسی تهران امیرکبیر 1377
تاریخ آموزش و پرورش ایران از ایران باستان تا سال 1380 امان الله صفوی تهران
انتشارات رشد

تاریخ آموزش و پرورش ایران و اسلام محمد علی ضمیری شیراز نشر ساسان
تاریخ آموزش و پرورش ایران قبل و بعد از اسلام کمال درانی تهران
تاریخ ایران از آغاز تا انقراض قاجاریه اقبال آشتیانی و حسن پیرنیا تهران نشر علم

تاریخ تعلیم و تربیت در ایران باستان بهروز رفیعی تهران

تاریخ تمدن ویل دورانت ترجمه احمد آرام تهران

تاریخ مختصر تحول تعلیم و تربیت در اسلام و ایران محمد علی الماسی تهران انتشارات رشد

تاریخ یهودیان ایران ، حبیب لوی

تعلیم و تربیت در ایران باستان

تعلیم و تربیت در زمان اشو زرتشت بزرگ

سید جمال الدین اسد آبادی و تفکر جدید کریم مجتهدی تهران انتشارات نقش جهان

شاهنامه فردوسی تهران انتشارات بهزاد

تاریخ فرهنگ و تمدن ایران در دوره آریاها عباس قدیانی تهران انتشارات فرهنگ مکتوب

تاریخ فرهنگ و تمدن ایران در دوره هخامنشیان عباس قدیانی تهران انتشارات فرهنگ مکتوب

تاریخ فرهنگ و تمدن ایران در دوره سلوکیان و اشکانیان عباس قدیانی تهران انتشارات فرهنگ مکتوب

داریوش بزرگ پادشاه هخامنشی عباس قدیانی تهران انتشارات فرهنگ مکتوب

ایران در زمان ساسانیان کریستن سن آرتور ترجمه غلامرضا رشید یاسمی تهران انتشارات صدای معاصر

سیرت کورش کبیر گزنفون ترجمه وحید مازندرانی انتشارات دنیای کتاب

ایران از آغاز تا اسلام گیرشمن رومن ترجمه محمد معین تهران انتشارات معین

تاریخ تمدن ایران ساسانی سعید نفیسی تهران نشر اساطیر

ایران و تمدن ایرانی هوار کلمان ترجمه حسن انوشه تهران امیر کبیر

داریوش و ایرانیان هینتس والتر ترجمه پرویز رجبی تهران انتشارات ماهی

کتاب پنجم دینکرد ژاله آموزگار و احمد تفضلی تهران انتشارات معین

از اسطوره تا تاریخ مهرداد بهار تهران نشر چشمه

تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام احمد تفضلی تهران نشر سخن

اوستا ، کهن ترین سروده های باستان جلیل دوستخواه تهران نشر مروارید

تاریخ فرنیخ دادگی مهرداد بهار تهران

لغت نامه دهخدا

شهرهای ایرانیان در روزگار پارتیان و ساسانیان پیگولو سکایا ترجمه رضا عنایت
تهران

کوروش نامه عباس خلیلی تهران نشر پازینه
مقاله جندی شاپور بدیع الله دبیری نژاد مجله هنر و مردم شماره های 119 .
120

شاهنشاهی ساسانی تورج دریائی تهران انتشارات ققنوس
تاریخ ماد دیاکونوف ترجمه کریم کشاورز تهران بنگاه ترجمه و نشر کتاب
دیاکونوف، ا.م؛ تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، تهران: انتشارات بنگاه ترجمه و نشر . ۶
کتاب. ۱۳۴۵

سیر فرهنگ و تاریخ تعلیم و تربیت در ایران و اروپا مرتضی راوندی تهران چاپخانه نو
بهار

روزگاران تهران عبدالحسین زرین کوب تهران انتشارات سخن
تاریخ تمدن ایران باستان محمود زنجانی تهران انتشارات آشیانه کتاب
نخستین رویا روئی اندیشه گران ایران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب عبدالهادی
حائری تهران امیرکبیر

نسبت های ممکن بین عقیده و دانش علیرضا پیروزمند تهران
نظر فوکو در باب تنبیه جمیز مارشال ترجمه خسرو باقری تهران
چهره اسعمارگر ، چهره استعما زده آلبو می ترجمه هما ناطق تهران انتشارات
خوارزمی

کنترل فرهنگ ادوارد برمن ترجمه حمید الیاسی تهران نشر نشونی
تسخیر تمدن فرنگی فخرالدین شامهان تهران چاپخانه مجلسی
نقد دینداری و مدرنیسم محمد جواد لاریجانی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
همراه با فرهنگ خاطرات الیاس اسحاقیان به کوشش گوئل کهن

پهرست مطالب این کتاب

- تعلیم و تربیت در ایران باستان 1
- زبان اوستائی 3
- کتاب درسی و زندگی ساز اوستا و گاتاهای اشو زرتشت بزرگ 3
- گاتا یا گاتا 8
- تعلیم و تربیت در جامعه مادها 18
- تعلیم و تربیت در دوره هخامنشی 20
- سازمان آموزش و پرورش در زمان هخامنشی 25
- آموزش و پرورش طبقاتی در دوره هخامنشی 26
- تعلیم و تربیت در دوره سلوکیان 27
- زبان در دوره سلوکیان 27
- آموزش و پرورش در دوره اشکانیان 28
- آموزش و پرورش در دوره ساسانیان 30
- چکیده آموزش و پرورش دیروز و مقایسه آن با امروز 33
- چرا باید از تغییر مفاد درسی نگران باشیم؟ 40
- تاریخچه تربیت بدنی از ابتدا تا امروز 41
- فرار ورزشکاران از جهنم جمهوری اسلامی 50
- فتنه خمینی چه محرومیت هائی برای زن ایرانی آورد 66
- اعدام قهرمانان ورزشی در جمهوری اسلامی 68
- جریانهای تربیتی در جمهوری جهل و جنون و جنایت اسلامی 72
- تاریخچه مکتب خانه 84
- تنبیه بدنی رکن ثابت آموزش و پرورش اسلامی 104
- مکتب خانه های خصوصی 111
- دگرگونی در نظام آموزشی و پیدایش مدارس جدید 116
- افت شدید تحصیلی در نظام آموزشی ملایان 122
- انواع تنبیه بدنی در مدارس امروز 127
- معایب نظام آموزشی در جمهوری اسلامی 133
- بر خورد غیر مسئولانه متصدیان آموزش و پرورش با مسائل و فساد فزاینده آنها 152
- دست اندازیهای مخرب در کتابهای درسی 163

- مدارس بهائیان ایران ، سنگر آموزش نوین که زود بسته شد 171
- تاریخچه تاسیس مدارس دخترانه در ایران 178
- تاریخچه مدرسه دارالفنون 186
- تاریخچه مدارس خراسان جنوبی 192
- مدارس آلیانس در ایران 193
- مروری بر کتابهای درسی در جمهوری چهل و جنون و جنایت اسلامی 198
- شناسه و آثار مولف 229

تعلیم و تربیت در ایران باستان

آموزش و پرورش از قدیمی‌ترین نهادهای اجتماعی در همه جوامع است. این نهاد پیشینه‌ای درخشان در ایران دارد که گویای وجود تشکیلات آموزشی در جوامع ایران باستان است و به کمک آن علوم و فنون مختلف آموزش داده می‌شد.

در بررسی تعلیم و تربیت دوره‌های باستانی ایران، با کمبود مدارک و اسناد روبه‌رو می‌شویم و تنها با توجه به نوشته‌های مورخان یونانی و اندکی تحلیل و تعمق، می‌توان تا حدی از این موضوع آگاه گردید. آنچه دستگیرمان می‌شود در والائی و نیکی و عرق وطن و تربیتی سالم خود نمائی می‌کند که مفصلاً بدانها می‌پردازم.

یکی از خلفای اموی می‌گوید: عجیب است از ایرانیان که سدها سال بدون کمک ما زندگی کردند ولی ما یک روز بدون کمک ایرانیان نتوانستیم فرمانروایی کنیم. آیا این امر جز اینکه حاصل یک تربیت صحیح و برنامه‌ریزی شده بود از عوامل دیگری ناشی می‌شده است؟!

تاریخ در زندگی جامعه، تأثیری تربیتی دارد و چونان معلم عقل و احساس عمل می‌کند. آگاهی‌های تاریخی یکی از مهم‌ترین مکمل‌های فرهنگ اجتماعی است و با نبود این مکمل، آموزش و پرورش آدمی نمی‌تواند کامل شود. تاریخ آموزش و پرورش، چونان علم، تا عصر نوزایی در اروپا وجود نداشته است. از این دوره با آغاز جنبش انسان‌گرایی در اروپا، اندک اندک به اهمیت مطالعه‌ی تاریخ آموزش و پرورش پی می‌برند؛ طلعه این آگاهی در آثار نویسندگان سده‌های 16 تا 18 میلادی دیده می‌شود. اینان در نگاشته‌های خویش برای اثبات دیدگاه انسان‌گرایانه خود به گذشته تاریخ آموزش و پرورش اقوام و ملل باستان خاصه یونانیان و رومیان اشاره و استناد می‌کنند. تا این دوره هنوز آثار جداگانه‌ای درباره تاریخ آموزش و پرورش نگاشته نشده است. از نیمه دوم سده نوزدهم، رفته رفته تک نگاشته‌هایی مستقل درباره تاریخ آموزش و پرورش در غرب نوشته و منتشر شد. در ایران تنها در هشتاد و نود سال گذشته، به مطالعه و تدریس تاریخ آموزش و پرورش توجه تدریجی شده است. با من همسفر شوید تا به این مهم بپردازیم که شوربختانه با وجود دستار بندان اشغالگر و مذهب نکبت بار اسلام جز نابودی فرهنگ و از بین رفتن تمام فروزه‌های نیک در افق تاریک آن کور سوئی از نور به چشم نمی‌خورد.

اقوام آریائی ساکن ایران در آغاز به زبانها و گویش های کم و بیش نزدیک به هم و متشابه که ریشه واحد آریائی (هند و اروپائی) داشت سخن می گفتند. از جمله زبانهای آریائی آن دوران میتوان به زبانهای اورارتی ، سکایی ، کاستی ، اوستی ، سومری ، سغدی ، مادی ، آلانی ، بلخی ، مروزی ، سکزی ، خوارزمی ، پامیری ، و هراتی اشاره داشت. این زبانها در دوره هائی از تاریخ ایران متداول بودند. این زبانها در حوادث تاریخی با علل معلوم و نامعلوم از میان رفته و امروز تک واژه هائی از آنها بجا مانده است. جالب اینجاست که زبان اوستی تنها زبان باستان ایران است که توسط اوست ها که از کهن ترین اقوام آریائی هستند و در ناحیه قفقاز زندگی می کنند حفظ شده و زبان رسمی ملت اوست شمالی و جنوبی که از حکومت های خودمختار تشکیل شده ، میباشد. آریائی های ساکن آریا ویج ، پایه زبانهای مختلف ایران باستان یعنی پهلوی ، اوستائی ، پارسی ، پارتی ، فارسی و فارسی دری را ریخته اند و بدانها سخن میگویند. اگر بخواهیم زبانهای دنیا را ریشه یابی کنیم و در آن نقش فرهنگ گهر بار ایرانی را مشاهده کنید باید به چارت زیر نظری بیندازید

زبان آریائی (هند و اروپائی) ----- اوستائی ، پارسی باستان ، پهلوی و پارسی کنونی

زبان آریائی (هند و اروپائی) ----- سنسکریت ، پراگرت ، پیساگا
 زبان آریائی (هند و اروپائی) ----- آلبانی ، ارمنی ، پروس قدیم ، لیتی و لیتوانی
 زبان آریائی (هند و اروپائی) ----- کلنی
 کلنی ----- لاتین ، یونانی ، ایسلندی ، دانمارکی ، سوئدی ، مروزی ، انگلیسی ، هندی و آلمانی
 لاتین ----- ایتالیائی ، فرانسوی ، اسلاوی

آریائی ها با کوچ از سرزمین اصلی خود به نقاط مختلف شاخه های زبان آریائی را به وجود آوردند. آنهایی که هند رفتند زبان سانسکریت که به زبان اوستائی و پهلوی نزدیک بود را ساختند و آنهایی که به اروپا رفتند ، زبان اسلاو را معمول کردند.

هموطن : زبان تو مادر تمام زبانهای دنیاست

زبان اوستائی

زبان اوستائی یکی از کهن ترین زبانهای علمی اقوام آریائی است که کتاب اوستا اشو زرتشت بزرگ بدان زبان نوشته شده است. کهن ترین بخش های اوستا سرودهای مذهبی گاتها است. قدمت این کتاب به 6500 سال پیش از تولد مسیح میرسد. پژوهشگران بنام جهان باورشان این است که که اشو زرتشت بزرگ 8000 سال پیش میزیسته و حداقل چند هزار سال زمان لازم بوده تا زبانی مانند گاتها دگرگونی یافته و تبدیل به زبان پارسی هخامنشی شود.

در 8000 سال پیش ما معلمی چون اشو زرتشت داشتیم. در آن هنگام جوانان ما با کتابی چون اوستا آموزش میدند. سرود های زرتشت به کودکان و مردم ما درس یکپارچگی و دوری از ریا و پلیدی میداد.

کتاب درسی و زندگی ساز اوستا و گاتهای اشو زرتشت بزرگ

اوستا کتاب مقدس زرتشتیان و کهنترین سروده‌ها و متن‌های دینی و ملی ایرانی است. این کتاب از هزاران سال پیش به عنوان دانشنامه ایرانیان و دربردارنده باورهای اساطیری و فرهنگی و ملی و مذهبی ایرانی، مورد توجه قرار داشت.

پس از حمله اسکندر مقدونی، تا سال‌ها اوستا پراکنده بود. یک بار در زمان پادشاهی بلاش اشکانی کوششی برای گردآوری آن انجام گرفت. به فرجام با روی کار آمدن ساسانیان اوستا جمع آوری شد.

برای جبران کاستی و پر کردن جای خالی بخش‌های از بین رفته، بخش‌هایی از نسکهای بسیار قدیمی که ده‌ها سال پیش از زرتشت در بین ایرانی‌ها وجود داشت را به اوستا افزودند (چون یشتها و بخش‌هایی از یسنا) و همچنین بخش‌هایی نیز موبدان خود نوشته و در بین کتاب اوستا قرار دادند (چون بخش‌هایی از وندیداد). به هر روی در پایان دوره ساسانی و حمله وحشیانه اعراب بادیه نشین، بار دیگر اوستا پراکنده شد و این بار فقط شش بخش از آن باقی ماند که تا به امروز از پیچ و خم روزگار گذشته و به دست ما رسیده است.



همان‌گونه که گفته شد، اوستایی که امروز به دست ما رسیده است، تنها یک‌پنجم از اوستای دوره ساسانی است و متأسفانه حدود هشتاد درصد این کتاب با حمله اعراب و حمله مغولان نابود شد. باری همین مقدار نیز بسیار با ارزش می‌باشد. شش بخش فوق از قرار زیر هستند:

گاتا: سروده های شخص زرتشت که بدون تحریف و کم و کاست تا به امروز سالم مانده است.

یسنا: شامل ستایشهای اهورامزدا، فرشتگان، آتش، آب و زمین است.

یشت‌ها: که در دوره ساسانی از کتاب‌های بسیار قدیمی پیش از زرتشت، رونوشت شده، مطالبی به آن افزوده شد و در اوستا جای گرفت. این سروده‌ها منبع مهمی برای اسطوره شناسی ایرانی به شمار می‌روند و فردوسی بزرگ در شاهنامه خود از آنها یاد کرده است. از میان ایزدانی که «یشت»های خاصی به آن اختصاص یافته می‌توان به «اردویسورا آناهیتا» (ایزد موکل بر آب‌ها)، «تیشتریا» (ایزد باران)، «میترا» (ایزد موکل بر عهد و پیمان) اشاره کرد. ساختار بخش اعظم «یشت»ها موزون است و برخی از سروده‌ها ویژگی‌های ادبی قابل توجهی دارند که در دیگر متون اوستا رایج نیست.

ویسپرد: مجموعه‌ای از متمم‌های «یسنا» است. «ویسپرد» به ۲۳ «کردا» (قسمت‌ها، مفرد: کردو) تقسیم می‌شود که به توصیف فرشتگان و عبادت آنها می‌پردازد.

وندیداد: بخش‌های اعظم آن در دوره ساسانی به دست موبدان نوشته شده است و بیشتر شامل گفتگوی اهورامزدا با زرتشت و همیدون توضیح المسائل ساختگی موبدان مزدیسناست. بخشی از یک روایت قدیمی مربوط به جمشید جم (پادشاهی بسیار قدیمی پیشدادی) نیز در میان این بخش جای دارد.

خرده اوستا: در گذشته «خرده اوستا» (گلچینی از دعا‌های اوستا) گزیده‌ای از متون «یسنا»، «ویسپرد»، «یشت» و متن‌های کوتاه و دعا‌های مختصری مانند «نیایش» (عبادت و ستایش خورشید، ماه، میترا، آب و آتش)، «سی روزه» و «آفرینگان» است. این مجموعه به عنوان کتاب دعا برای استفاده روزانه به دست موبد آذریاد مهراسپندان در زمان ساسانیان از بخش‌های مختلف اوستا رونویسی شد تا مردم بتوانند دسترسی آسان‌تری به ادعیه اوستا داشته باشند.

می‌گویند که اوستای اصیل زرتشت بر روی دوازده هزار پوست گاو نر با خط زرین (طلایی) نوشته شده بود و در آتشکده استخر نزدیک فارس نگهداری می‌شد. اما با حمله اسکندر این کتاب از بین رفت.

بعدها طی دوران اشکانی کوشش‌هایی جهت بازیابی این کتاب انجام گرفت و در دوران ساسانی نیز اوستا و هرآنچه که از کتب قدیم ایرانی باقیمانده بود گردآوری و در ۲۱ نسک به عنوان کتاب مقدس زرتشتیان مورد بهره‌برداری قرار گرفت.

اما نکته جالب توجه این بود که چون دسترسی دقیقی به کتاب اصیل نبود، هر متن کهن‌سال ایرانی در این کتاب گنجانده شد و لذا بسیاری از متون غیرزرتشتی اما ایرانی/آریایی که مربوط به دیگر ادیان ایران باستان نظیر مهرپرستی و زروان‌گرایی بود نیز وارد این کتاب گردید. این اتفاق بسیار مناسبی بود زیرا از نابودی این آثار جلوگیری به عمل آمد. بنابراین امروزه اوستا را نه فقط به عنوان کتاب دینی زرتشتی، که بایستی به عنوان یک دانشنامه ملی ایرانیان باستان قلمداد کرد.

کتاب اوستا را باید به حق دانشنامه دینی و ملی ایرانیان باستان دانست. این کتاب نه فقط یک اثر دینی زرتشتی، که یک کتاب ملی و به نوعی شناسنامه و هویت ایران و ایرانی است. در کتاب اوستا ما با یک مجموعه عظیمی و شگفت‌انگیزی از اساطیر و افسانه‌های ایران باستان مواجه هستیم

معمولاً وقتی درمورد این کتاب صحبت می‌شود، فکر مخاطب به سمت یک کتاب کاملاً دینی و مخصوص به زرتشتیان سوق پیدا می‌کند. اما این تفکری غلط است. باید آگاه بود که کتاب اوستا متعلق به تمام ایرانیان با هر دین و مذهبی است. چرا که این اثر، گلچینی از باورها و عقاید و اسطوره‌های فرهنگ آریایی را در بردارد که فقط متعلق به ملت ما (ایران‌شهر بزرگ) است و باید در حفظ این اثر به عنوان یک میراث معنوی، کوشا باشیم

متن اصیل و قدیمی اوستا را زرتشت پیامبر ایرانی نوشته بود. این کتاب همان‌گونه که پیش‌تر

نیز گفته شد، ظاهراً در جریان حمله اسکندر مقدونی سوخته شد و از دست رفت. اما بعدها ایرانیان کوشیدند تا کتاب اوستا را مجدداً احیا کنند. هر آنچه از کتاب قدیم و اصیل اوستا باقی مانده بود را گردآورده و سپس مباحثی در مسائل فقهی زرتشتی، داستان‌ها و افسانه‌های قدیمی آریایی و مسائلی در زمینه علوم گوناگون را به همراه زندگینامه زرتشت پیامبر در کنار هم قرار داده و کتاب اوستای دوره ساسانی شکل گرفت.

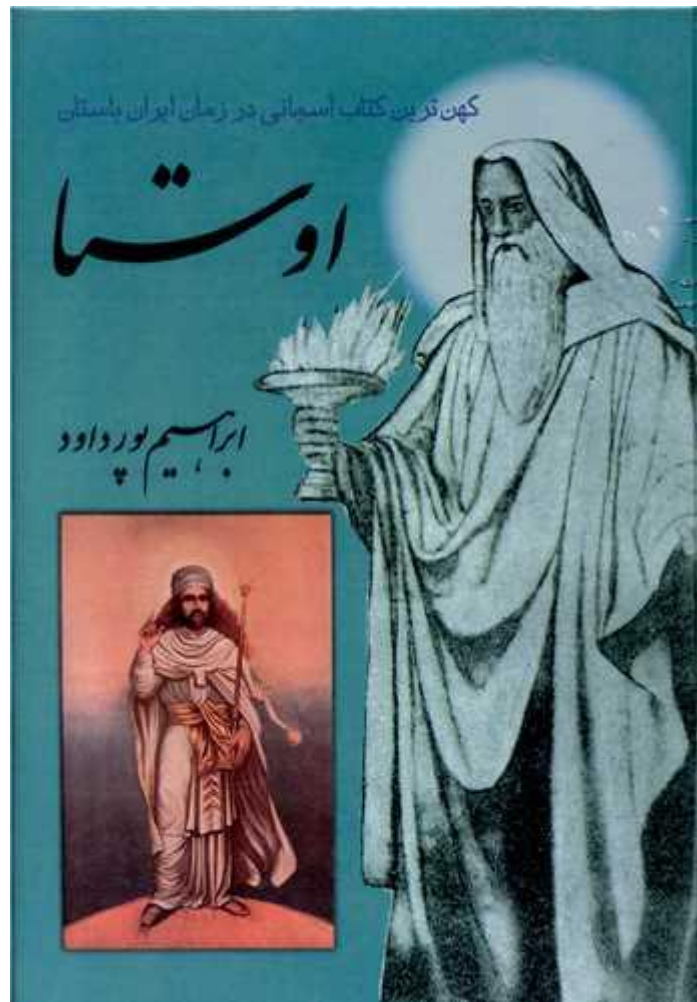
بنابراین به‌جز بخش گاتها از اوستا و همچنین چند بخش پراکنده مثل هادخت‌نسک و هفت‌هات که به احتمال قوی بازمانده از متن اصلی کتاب زرتشت هستند، باقی مطالب موجود در این کتاب از پیوست‌هائی است که به مرور در دوره اشکانی و ساسانی بدان اضافه گردیده. وانگهی نباید این نکته را فراموش کرد که همین مطالبی که به کتاب اصلی اضافه شده‌اند، بسیار مهم هستند. قدیمی‌ترین و کهن‌ترین اساطیر و افسانه‌ها و باورهای ایرانی/آریایی اگر طی این روند به کتاب اوستا افزوده نمی‌شدند، از میان رفته و ما امروز از این حجم استثنایی از اساطیر آریایی، ناآگاه بودیم.

شوربختانه همانگونه که گفته شد، امروزه فقط یک پنجم از کتاب اوستایی که در دوره ساسانی باقی مانده و به دست ما رسیده است و در حدود چهار پنجم آن از بین رفته. البته همین یک پنجم نیز بسیار حجیم است و کتابی قطور و بزرگ و چند صد رویه‌ای را تشکیل می‌دهد.

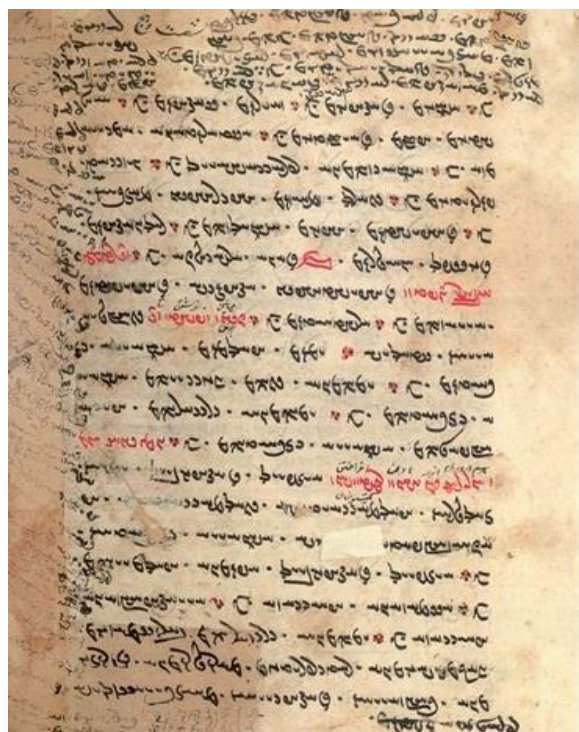
تقریباً نیمی از اوستا تا دوره صفوی هنوز وجود داشت و شرح آن در کتاب دبستان مذاهب که در همان زمان نوشته شده است، باقی مانده. اما پس از این دوره بخش‌های بیشتری از دست رفت.

اما با این همه، همیشه این امید وجود دارد که نسخه‌ای دستنویس و کامل‌تر از اوستا روزی روزگاری از دل کتابخانه‌های فراموش شده و قدیمی سربرآورده و ما بتوانیم بخش‌های بیشتری از این گنجینه عظیم فرهنگی را در اختیار داشته باشیم.

همچنین در نظر داشته باشید که کتاب اوستا، اثری است که رگه‌هایی از تاریخ ایران را نیز در خود دارد. لذا پژوهشگران تاریخ و افرادی که در زمینه تاریخ ایران باستان مشغول تحقیق و مطالعه هستند، می‌توانند از کتاب اوستا برای یافتن بخش‌های گمشده تاریخ ایران زمین، استفاده نمایند.



کتاب اوستا استاد ابراهیم پورداوود نسخه‌ای نفیس و نایاب است که توسط ایشان بازنویسی و منتشر شده است. این کتاب در حدود یک سده پیش منتشر شده و دارای کیفیتی بسیار مطلوب می‌باشد. تاکنون کتاب اوستا توسط پژوهشگران بسیاری از زبان پارسی اوستایی باستان، به زبان فارسی امروزی ترجمه شده است. اما همچنان ترجمه استاد پورداوود، به دلیل آگاهی کاملی که بر زبان‌شناسی باستانی و اسطوره‌شناسی آریایی داشت، بهترین و کامل‌ترین و دقیق‌ترین ترجمه می‌باشد.



خط اوستائی بازمانده از زمان شاه عباس صفوی که توسط فریدون مرزبان نوشته شده است.

گاتها یا گاتا

گاتها یا گاتا بخش های پراکنده و مجزائی در کتاب اوستا و منسوب به اشو زرتشت بزرگ است که در سده نوزده توسط پژوهشگران و اوستا شناسان اروپائی از دل اوستا استخراج و شناسائی شد. واژه گاتها برای نامیدن پنج سروده اشو زرتشت بزرگ بکار رفته است. گاتها اسم مونثی است که معنای سرود یا سرودخوانی میدهد، و در متون سانسکریت نیز به همین معنا کاربرد دارد. واژه گاتها اکنون به شکل های گاتا/ گاتا/ گاتها/ گاهان/ گاسان نیز نوشته می شود. سومین حرف اوستایی در واژه گاتا حرفی است که آوای ترکیبی و توأمان «ت» و «ه» را دارد و در زبان فارسی معادل با «ث» و در زبان های اروپایی معمولاً معادل با th است.

تلفظ و نگارش این واژه به شکل «گاتها» («ت» و «ه» مجزا) هر چند که متداول است، اما دقیق نیست و در صورت استفاده می باید توجه داشت که جزء «ها» نشانه جمع نیست و جدا نوشته نمی شود.

گاتها سخن منظوم و شعرگونه‌ای است که ظاهراً به هنگام مراسم دینی پیروان مَزْدَیَسْنَا/ مزدایرستان و به شکل گروهی اجرا و همسُرایی می‌شده است. این دین با بهدینی مزدیسنا یا زرتشتی که در زمان ساسانیان به وجود آمد، تفاوت دارد. محتوای گاتها با دیگر بخش‌های اوستا تفاوت‌های قابل ملاحظه‌ای دارد و نام‌های امشاسپندان در آن منحصرأً به عنوان اسم معنا آمده‌اند و دلالت بر شخصیتی مینوی نمی‌کنند.

در گاتها هیچگونه اشاره و یادکردی از یک نام جغرافیایی وجود ندارد؛ اما به نظر می‌رسد که زبان گاتها و مکان سرایش آن با سرزمین بالندگی زرتشت یکسان باشد. این مکان به احتمال زیاد در شرق ایران و در سرزمین سیستان/ زابلستان و یا در بلخ باستانی (مزار شریف امروزی) در شمال افغانستان بوده است. شهری که به موجب شاهنامه فردوسی پایتخت گشتاسپ و دین‌پذیری او نیز بوده است.

گاتها در پنج فصل با نام‌های سپسین «اَهَوَنَوِئیتی گاتها»، «اَوَشَتَوِئیتی گاتها»، «سَپِنَتامَنیو گاتها»، «وُهو خَشَنُرا گاتها» و «وَهیشَتوئیشَتی گاتها»، و در ۱۷ بخش (هائیتی/ هات/ ها)، ۲۳۸ بند (وَجَسَتَشَتی/ وَجَسَت)، ۸۹۶ بیت (اَفَسَمَن/ پَتَمَن/ گاس) و ۵۵۶۰ واژه سروده شده و از نظر زبان و نگارش، کهن‌ترین بخش اوستای موجود است.

گاتها یک کتاب مستقل نیست و هویت مستقلی نیز ندارد؛ بلکه سرودهایی است که در دل هفتاد و دو هات یسنای اوستا پراکنده هستند. هفده بخش گاتها را عموماً شامل هات‌های ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱ و ۵۳ یسنا می‌دانند (شروو، اوستا شناس صاحب نام، هات‌های ۳۲ و ۴۹ و برخی بندها را در جزو گاتا نیآورده، اما بند ۱ از هات ۵۴ را بخشی از گاتا دانسته است). دلیل پراکنش گاتها در دل یسنا دانسته نیست. اما با توجه به تحریف‌ها و دستکاری‌های موبدان زرتشتی ساسانی در یادمان‌های فرهنگی و مکتوب باستانی، می‌توان گمان داد که این کار به منظور حذف و نابودی بخش‌هایی از گاتها و جایگزین کردن آنها با محتویات جدیدتر که مطابق با خواست موبدان بوده باشد، روی داده است. غیرمرتبط بودن سرودهای گاتها و حتی بسیاری از بندهای یک سرود با یکدیگر و وجود انفصال و خلأ محتوایی در میان آنها، چنین احتمالی را قوت می‌بخشد.

آشنایی با گاتها و نخستین ترجمه‌ها از آن سرگذشتی پرفراز و نشیب دارد. زبان گاتها که با زبان اوستای نو تفاوت‌هایی دارد، حتی برای مؤلفان متون پهلوی نیز به درستی فهم‌پذیر

نبوده است. فردریش اشپینگل از نخستین پژوهشگرانی بود که در سال 1867 میلادی و در کتاب "دستور زبان باختری باستان" به تفصیل در مورد لهجه گاتها و تفاوت آن با دیگر بخش های اوستا روشنگری نمود.

ترجمه متن گاتها با کوشش آغازین ادیبانی چون آنکتیل دوپرون، توماس هید، اوژن بورنوف، ویلهلم گیگر صورت پذیرفت. در این مورد آلمانها بیش از سایرین به اینکار پرداختند.

نخستین آشنایی ایرانیان با اوستا و گاتها پس از ۱۵۰ سال که از آشنایی اروپاییان با اوستا می‌گذشت، اتفاق افتاد. نخستین ترجمه فارسی از متن گاتها را ابراهیم پورداود در سال ۱۳۰۵ و بر اساس ترجمه کریستیان بارتولومه در بمبئی (بومبای) منتشر کرد که به دلیل نقصان‌های موجود در ترجمه، یکبار دیگر آنرا ترجمه و ویرایش نموده و در سال ۱۳۳۱ در همان شهر منتشر نمود. ترجمه پورداود برای نخستین بار ایرانیان و زرتشتیان را متوجه گاتها و محتوای فراموش‌شده آن کرد. این ترجمه اساس ترجمه و ویرایش دیگری قرار گرفت که جلیل دوستخواه در سال ۱۳۶۴ منتشر کرد و تاکنون بارها تجدید چاپ شده است. بجز این، هشت نفر دیگر نیز گاتهای زرتشت یا چکیده‌ای از آنرا بر اساس یکی از ترجمه‌های اروپایی و یا با ویرایش ترجمه‌های دیگران منتشر کردند که عبارتند از: موسی جوان، عباس شوشتری (مهرین)، هاشم رضی، علی‌اکبر جعفری، فیروز آذرگشسب، حسین وحیدی، رستم شهزادی و آبتین ساسانفر.

ترجمه پورداود از گاتها ترجمه‌ای کاملاً وفادار به متن نیست؛ اما پیشتازی و پیشکسوتی او در ترجمه گاتها و دیگر بخش‌های اوستا در خور قدرشناسی فراوان است. این معضل در ترجمه‌ها و ویرایش‌های دیگری که در بالا از آنها یاد شد، شدت بیشتری یافته و تمامی آنها- کم یا زیاد- بنا به ذوق و سلیقه و مطابق با هنجارها و پسندهای امروزی دچار دخل و تصرف و آرایش شده است.

در دوره معاصر برخی از زرتشتیان مدعی شده‌اند که گاتها کتاب دینی آنان است. از آنجا که زرتشتیان هیچگاه چنین کتابی را نمی‌شناخته و در متون دینی آنان نیز یادی از آن نشده است و نیز نسخه‌ای از آنرا هیچگاه در اختیار نداشته‌اند، چنین ادعایی نادرست و شگرف می‌نماید. گاتها و محتوای آن (و نیز زرتشت که سراینده آن است) ارتباطی با بهدینی زرتشتی که در زمان ساسانیان به وجود آمد، ندارد و شباهتی با احکام و شرایع دینی

زرتشتی در آن دیده نمی‌شود. این ادعا در صورتی قابل اعتنا و بررسی است که منبع و

سندی تاریخی بر آن صحه بگذارد و گاتها را کتاب دینی زرتشتیان نامیده باشد. اصولاً اشوزرتشت بزرگ هیچگاه خود را پیامبر خدا ندانست و بهتر است از زرتشتی گری به عنوان یک فلسفه یاد کنیم و آنرا با نام دین آلوده نسازیم. در مورد گاتها ضروری است به نکات زیر اشاره شود:

هرگاه بخواهند تاریخ اندیشه را در ایران بنویسند، نخستین منبع مکتوب، گات های زرتشت خواهد بود. بخش های دیگر اوستا نیز به دنبال آن می آیند، آنگاه نوبت می رسد به کتیبه های هخامنشی که پرمعناترین حرفی که در آن زده شده است و از داریوش است در کتیبه تخت جمشید: اهورامزدا این کشور را از دشمن، از خشکسالی و از دروغ محفوظ بدارد. گاتها بسیار آسان و نتیجه هایش به خوبی روشن است. اگر کسانی باشند که آنها را دشوار و پیچیده بنمایانند، بی گمان خودشان نتوانسته اند از آن چیزی در یابند و به ارزش گفته هایش پی ببرند و چون خودشان با این دشواری روبرو شده اند، از این رو آنرا دشوار و پیچیده می پندارند.

سروده های زرتشت در گاتا به تمامی در نکوهش دروغ، تزویر و ریاکاری است و نیز در بزرگداشت راستی و درستی و پاکی و از آنجا که سرشت آدمیان، همیشه میل به زیبایی و فرزانی دارد، همدلی کردن با مضامین این سرودها، چون چشمه ساری زلال و روان که سنگ و خاک تفته را می شوید، و طراوت و شادمانی را جایگزین می کند، به زودی شکل می بندد و تاریکی درون را به روشنی مهر فرا می خواند.

سراسر گاتهای اشوزرتشت، آموزش ها و دانستنی های زندگی است که بر یکتاپرستی و برپایه اندیشه نیک (هومته)، گفتار نیک (هوخته) و کردار نیک (هوورشته) استوارگشته و از هرگونه موهومات و گفته های غیرواقع به دور می باشد.

جای سپاس است که پس از آن همه ویرانی و سیه روزی که به ایران روی داده، سرودهایی از خود و خورش زرتشت به جا مانده و امروز می توانیم دریابیم که آیین پاکش چه بوده و ازسوی آفریدگاریگانه، اهورامزدا چه پیامی به جهانیان رسانیده و به ویژه ایرانیان را چگونه به راه راست خوانده است. آیین و آموزش پیغمبران سامی با ریختگی و پاشیدگی گاتها به خوبی روشن است؛ پیامبرانی که سزاوار ستایش نیستند، از آنان جز گمراهی و سیاه روزی نباید، همانطوریکه 1400 سال است که تیره روزی را تجربه کرده ایم. راستی و منش نیک و توانایی و اندیشه سازگار و رسایی و جاودانی که به هفت امشاسپندان نامزد

شده اند از نیروهای مزدا اهورا هستند، مردمان باید بکوشند که از این نیروها برخوردار شوند. پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک مایهٔ رستگاری است چنانکه پندار بد، گفتار بد و کردار بد مایهٔ تباهی است. **دروغ سهمگین ترین دشمن مردمی است**، فروزه زشتی که برای مسلمانان مقدس است و پایه مذهب آنان را تشکیل میدهد و باید از آن دوری جست و به راستی روی آورد.

سرودهای گاتها، پیامی مستقیم و فوری را به دست می دهند. این سرودها همواره پویا و زنده اند. اوستای متاخر و به ویژه یشت ها تازگی و زیبایی آنی شان را دارند، اما نه جذب می کنند و نه شگفت زده می سازند، در حالی که وندیداد آخرین ره آورد عصر اوستایی، مطلقاً نشان دهندهٔ زندگی روحانی نیست، بلکه تنها ثنویتی قانونی (شرعی) و پوچ و عبث و بیهوده است که اگر به اجرا و عمل در آمده بود، طاقت خوش باورترین و ساده لوح ترین آدم ها را نیز طاق می کرد.

گات ها از باستانی ترین و کهن ترین آثار نوشتهٔ قوم آریایی است این سرود ها سراسر آموزشهای نیک اخلاقی می باشد که اشوزرتشت برای رستگاری جهانیان و پاک سازی اندیشه و دین و آیین مردمان از سوی مزدا، سرچشمهٔ دانش و راستی آموزش داده و با اندک بررسی آشکار می شود که آرمان آن و خشور آن بوده که دین را از هرگونه الودگی پاک گرداند و مردم را از بند و زنجیرهای مراسم خشک و بی حاصل و تشریفات دست و پاگیر آزاد سازد.

اساس آموزش های گات ها، بر وجود آفرینندهای است که اورا، مزدا اهورا یا دانش و زندگی می خواند. او دارای شش صفات است که جداگانه ذکر شده اند و هر صفتی، وسیله ای برای زندگی کامل می شود، و هومن، اشاو هیشتا، خستره وئیریّه، امرتات، هئورتات، آرمئیتی. گات ها پیام خود را با دانایان در میان می گذارد و هنگامی که آنان آن را می پذیرند، به هر کدام سفارش می کند که نادانان را دانش بیاموزند و تلاش کنند تا نادانی و بی فرهنگی ریشه کن شود. گات ها اهمیت خاص و توجه ویژه ای به فرهنگ می دهد و می خواهد جهانی با فرهنگ پدید بیاید تا هرکس با همه آزادی و آزادگی خود، در آبادگری و نوسازی و شادی آفرینی با دیگران هماهنگ، همگام و همکار باشد

گات ها جهان بینی است اما بینشی دارد که انسان را به خدا می رساند. گات ها زندگانی را بر دو بخش می کند مادی و مینوی. مادی آن است که زندگانی روزانه انسان را چون جاننداری در میان جانداران اجتماعی روشن می نماید. این زندگانی است که باید با طبیعت

هماهنگ باشد. مینوی آن است که مربوط به «من» یا اندیشه ویا «اوش» یا هوش وروشنی می باشد و آن انسان را از جاندار محض بودن بالاتر و والاتر می سازد و به او اندیشه آفریننده و افزاینده می بخشد. اندیشه روشنی که او را از راه جهان بینی به خدا شناسی می برد و به خدا می رساند. آن از زندگانی مینوی است که او را از هماهنگی با طبیعت پای فراتر گذاشته، خدا وار به پیشبری و نوسازی جهان می پردازد. گات ها می گوید انسان باید هردو بخش زندگانی را داشته باشد و هردو را به یک اندازه، انسان باید دارای زندگانی متعادل مینوی و مادی باشد. می خواهد انسان هم در جهان باشد و هم با خدا، این است که گات ها دل از جهان بر کنند و در گنجی خزیدن، یا برعکس در عیش و نوش غوطه ور شدن و یا جهان را به خشم و خون کشیدن را از کارهای زشت می شمارد و می خواهد انسان همواره در یاد خدای خود بوده، در هر کار نغز اجتماعی با دل و جان همبازگردد. بیگمان گاتها سروده های پاکی است برای مردم، آیین زندگانی و راهنمای رسایی و جاودانی است. آن را خواندن، **خدای دانا** را ستودن است و اندیشه را برای زندگانی بهتر، برتر و زیباتر انگاختن *است.

بر خلاف ادیان سامی، اندک خرافات مذهبی در سراسر گاتها به چشم نمی خورد و از اوستا تنها چیزی که به زرتشت و دین زرتشتی تعلق دارد همان گاتها است. در زمانی که دولت های ایرانی نیمی از جهان را زیر قدرت و نفوذ اداری خود داشتند و به آسانی میسر بود دین خود را رواج دهند از این کار پرهیز می کردند، حال تصور کنید نظام واپسگرا و شکننده جمهوری جهل و جنون و جنایت اسلامی از بدو تاسیس به صدور انقلاب !!! دل خوش کرده است. تحمیل دین و عقیده یک اندیشه غیر ایرانی است. از سوی دیگر اصول فکری و فلسفی گاتها اصولی کلی و جهانی است که هر کس در هر زمان می تواند حقیقت آن را در یابد، اگر خواست آن را بپذیرد، اگر نخواست نپذیرد مانند یک ایدئولوژی و اندیشه فلسفی، آزاد اندیشی و گزینش راه و روش به پیروی از خرد، یکی از آموزش های اصلی دین زرتشت است، نه آنکه عقوبت طرد اسلام و پشت کردن به شریعت با مرگ پاسخ داده شود.

در گات ها اشوزرتشت روش رفتار و کردارمان را نسبت به خدا و خلق تعیین فرموده که هرگاه بدانها رفتار کنیم خواهیم توانست بلندی ها و پستی های زندگی را به خوبی و آسانی طی کرده و شاهد کامیابی را در برگیریم و در صورتی که زندگی مادی و گیتی مان نیک

و کامل باشد زندگی مینوی و روحانی ما نیز در جهان دیگر خوش و خرم خواهد بود. کامیابی در زندگی برابر آموزش اشوزرتشت یعنی پیشبرد و گسترش راستی و درستی، مبارزه با بدی و زشتی و رسیدن به درجه کمال مادی و مینوی است.

گات ها را زرتشت سروده و در بر دارنده تمام برداشت و یافته های اوست از مزدا، گات ها قدیمی ترین اثر ادبی ایرانی است که باقی مانده و به ما رسیده و به صورت شعر هایی است در میان نثر، گفته های این سرودها از خود زرتشت است نه کلام مزدا، اطلاق نام گاتها به این سرودها از خود زرتشت نیست و این نام را بعد ها به این سروده ها داده اند

درگات ها زرتشت به طرز مخصوص و باخیال عمیق سخن می گوید. هریک از قطعاتش دارای فکری است و اساساً یک مطلب را تعقیب می کند ولی هر لحظه به شکلی فکر خود را جلوه می دهد سخنانش عاری از پیرایش ساختگی است. هیچ چیز در آن پاشیده و پیریشان نیست. حرفی زیادی ندارد، همه سخنانش از روی اندازه و قیاس است و گفتارش پرازروح و قوت است.

زرتشت علاوه بر اینکه بزرگترین مصلح اجتماعی ایران به شمار می رود، نخستین شاعر بزرگ ایران نیز محسوب می شود چون کتاب گات ها که پیام اوست حاوی عالی ترین اشعار جهان است. این میراث بزرگ آریایی که در برابر طوفانهای زمانه چون صخره ای استوار ایستادگی کرد دریای گوهری از لطیف ترین و پاک ترین الهامات شاعرانه و حکیمانه است.

در گات ها یک مرد باهوش و با غیرت که از برای نیکی و خوبی در هیجان است، با یک طرز بسیار دلسوز و مهربان با ما سخن می دارد. کسی است که برای درست کردن اخلاق برخاسته است؛ زراعت و پروراندن ستوران را اساس آسایش و خوشی زندگانی می داند و بر ضد خرافات قومش می باشد

ما در گات ها احساسات شریف، جرات ایمان و شکوه مقام اخلاقی سراینده آن را تحسین می کنیم.

سرود های اهورایی مانترا، در گات ها شیرین، اندیشه زا و آموزنده است این سرود ها، از آفرینش و روش درست زیستن سخن می گویند... گات ها بهترین الگوی رفتاری را سفارش می کند. زیرا خوشبختی را برای برگزینندگان آن روش به ارمغان می آورد. گات ها می گوید دانایان روش خوب و نابخردان روش بد را انتخاب می کنند به باور بسیاری گات ها، منطقی، عملی، جهانی، ابدی و انسانی است

منطقی است زیرا، خرد اهورایی، رشته ای است که سراسر گات ها را به هم پیوند می دهد. اهورامزدا در خرد، جهان را پدید آورد. اشوزرتشت از راه خرد به هستی اهورامزدا ی یگانه پی برد. از راه خرد، پیام اهورامزدا را دریافت داشت. اشوزرتشت از راه خرد، مردم را به شنیدن سخنان خود و پذیرش دین راستین فراخواند

عملی است زیرا گات ها دین شدنی ها، دین کار و کوشش، سازندگی و پیشرفت است. گات ها، رُهبانیت، کناره گیری از دنیا و در یوزگی را سفارش نمی کند. گات ها، کار، سازندگی و بهره برداری درست از داده های اهورامزدا را شرط رستگاری می داند، دنیا و مادیات باعث نِکبت و بدبختی نیستند. ماده چون داده خدایی است خوب و دوست داشتنی است و حمایت از طبیعت و محیط زیست، سفارش دینی است

گات ها با کلان کار دارد به خُرد وریز نمی پردازد. سفارش های گات ها کلی است و وارد جزئیات نمی شود. و این ویژگی از زیبایی های گات هاست که آن را همیشگی می کند. درگات ها دستور های امرونی موردی، کمتر وجود دارد. خوردن و یا آشامیدن چیز معینی با انجام کار معینی را نهی نمی کند. ولی به طور کلی می گوید از هر آن چه به سلامت تن و اندیشه آزار برساند باید دوری جست

جهانی است زیرا گات ها، راه خوب زیستن را به همهٔ مردمان، صرف نظر از جنس، مذهب، و نژاد می آموزد. همهٔ مردمان را مخاطب قرار می دهد، زرتشت برای همهٔ کسانی که از دور و نزدیک برای شنیدن گفتار او آمده اند سخن می دارد... اشوزرتشت می گوید که او برای راهنمایی همه آمده است، تا مردمان را روشن کند، با داد اهورایی آشنا سازد، و بکوشد تا مردمان از بدی دوری جویند و به خوبی گرایند، دینی را بیاموزند که در آن شادی و رفاه و راستگویی، سازندگی و عرق وطن حجم آنرا پر کرده است.

ابدی است زیرا گات ها وابسته به زمان و مکان معینی نیست. گفتار گات ها ابدی است. هیچ گفتاری شان نزول خاص ندارد و هیچ امری موردی نیست. از این رو در گفتار های گات ها دو گانگی وجود ندارد و یکپارچگی اندیشه در سراسر گات ها چشم گیر است. هموطن من باید در افکار خود تجدید نظر کند و یکبار هم که شده هجو نامه قرآن را بخواند تا متوجه تضاد های بیشمار آن شود. متوجه یاهو های محمد و خدای ساختگی اش شود. متوجه نوشته های خرافی قرآن شود که بوئی از معرفت و دانش نبرده است. از آنجا که اندرز های گات ها کلی است و همیشه باید خرد و وجدان راهنمای آدمی باشد، در به کار بستن آن ها دشواری پیش نمی آید

فلسفه اشو زرتشت بزرگ انسانی است زیرا گات ها پشتیبان جایگاه انسان هاست، آدمیان

همکار خدا (ونه بنده یا فرزند خدا) دانسته شده اند. زن و مرد دارای حقوق مساوی هستند و همه جا زرتشت زن و مرد را جداگانه و باهم و در یک ردیف مخاطب قرار می دهد و نزدیکی آدمی به اهورامزدا را در میزان اشویی او می داند. اشویی با کار بردن اندیشه، گفتار و کردار نیک فراهم می شود. گات ها، رهبران کشوری و دینی ستمکار و نادرست را، چند جا نکوهش کرده و سفارش می کند که نیکان (اشوان) باید باهم یگانه و همدل باشند و در برابر رهبران بیدادگرایستادگی کنند. گات ها دروغ وریا را محکوم می کند. حتا دروغ مصلحت آمیز و عمل به تقیه را جایز نمی داند. گات ها می گوید که دروغ و راستی با هم سازگاری ندارند و هیچ گونه همزیستی مسالمت آمیز بین آنها امکان پذیر نیست

زرتشت باور داشت که مردم اصالت دارند. به این دلیل آموزش های او برای بشر، اندیشه بشر، کردار بشر، و رفتار بشر بر روی زمین می باشد

مردم را از طرفی به کار و کوشش و کشاورزی و آبادی شهر و ده و خانه تشویق کرده و از سوی دیگر آنها را از جنگ و کشتار و ویرانی و تباهی پیرامون خود برحذر داشته است

به اندیشه مردم ارج نهاده و آنان را به پرسیدن و اندیشیدن تشویق کرده. سفارش نموده درباره هرچه می شنوند، از جمله گفته های خود او، ببیندیشند. او همیشه با گفته های مانتره یعنی گفتار اندیشه برانگیز با مردم روبرو شده است

به اندیشه و خرد آدمی باور داشته و آن دو را انگیزه و میل بشر به دانش آموزی دانسته است

به آزادی فرد فرد بشر باور داشته و سخت به آن پای بند بوده، از این رو برای شناساندن مزدا به مردم به اندیشه و دانش آنان روی آورده نه توسل به تهدید و وعده و وعید، خود را به زور شمشیر به مردم تحمیل نکرده بلکه مردم را آزاد گذاشته که اگر مزدا را هم پسند نکردند، او را نپذیرند

همه مردم را باهم برابر دانسته، از این رو برای خود، بستگان، قوم و قبیله و یارانش، هیچ امتیازی قایل نشده است

خود را آموزگار و راهنمای بشر خوانده نه پیغمبر یا فرستاده مزدا یا چیز دیگری که برایش امتیازی باشد. خود را در ردیف کسانی که آموزش هایش را پذیرفتند، اشون به معنی هماهنگ با اشا یا پیرو راستی یا کسی که دارای منش نیک است نامیده. همچنین خود را در ردیف کسانی که مردم را راهنمایی می کنند و سودرسان هستند، سوشیانت خوانده است

مزدا (دانش بزرگ) را چون دوستی بسیار دانا که در صورت نیاز می توان به آن روی آورد و از آن یاری خواست به مردم شناسانده، خود نیز با این بینش برای یاری خواستن به مزدا روی آورده و درباره نادانسته های خود پرسش نموده و درخواست کرده که برای یافتن

پاسخ پرسش هایش به او یاری رساند.

دانش آموختن را ابزار زدودن ترس و مایه به دست آوردن توان لازم برای تشخیص درست از نادرست و رفع مشکل ها و حفظ خود از رویدادهای ناخوش آیند دانسته و آن را به مردم سفارش کرده است

واقعیت دو گوهر همزاد، خوبی و بدی که به باور مردم در توان و اختیار خدایان و وسیله تهدید بودند را به آنان فهمانده و گفت که این دو همزاد نه در توان خدایان هستند و نه در اختیار کس دیگری بلکه در اندیشه و در اختیار و توان خود آن ها قرار دارند. این کار به مردم احساس اصالت و شخصیت و استقلال بخشید و آنها را جلب کرد تا به آموزش هایش گوش دهند و بپذیرند. همه آموزش های زرتشت تشویق به پیروی از خوبی و دوری گزیدن از بدی است

زرتشت در سراسر گاتها، هیچ جا از هدف خود منحرف نشده و ضد و نقیص نگفته، هدف خود که آرامش بشر بر پایه دانش و اندیشه و کردار خود مردم بود را تا پایان کار به طور مستقیم دنبال کرده است

و آنچه دارای اهمیت است اینکه زرتشت در سروده هایش به این مورد نپرداخته و اشاره ای نداشته است

مرگ، زندگی پس از مرگ مانند رستاخیز و روز محشر، مصالح مردم در آن جهان مانند زندگی لذت بخش در بهشت و مانند آنها

افسانه های اساطیری، روایات مربوط به کارهای گذشته و سرمشق قرار دادن آنها هرگونه مطالبی در باره فرشته، شیطان، جن و پری و سایر موجودات آسمانی و امداد غیبی و مانند آنها

هرگونه مطالب غیر ممکن، شگفت انگیز، معجزه آسا، و درک نکردنی که با زندگی انسان در این جهان متفاوت باشد

هرگونه سخنی در تایید و یا برگرفته از ساده نگری و پندار بافی اقوام ابتدایی

**هموطن اگر امروز از شرف ، غیرت ، دانش ، سازندگی ، جوانمردی ، انسانیت و.....
فاصله گرفته ایم بخاطر آنست که معلم دیروز ما اشو زرتشت بزرگ بود و معلم امروز ما
خمینی و خامنه ای**

تعلیم و تربیت در جامعه مادها

پادشاهان ماد، دفترهای شاهی یا سالنامه داشتند که وقایع و گزارش های کشوری را در آن بر طبق قانون ضبط می کردند ولی جز ذکر نام چیزی از آن ها باقی نمانده است. بنابراین از نحوه ی تعلیم و تربیت رسمی آن ها اطلاع درستی در دست نیست. اما تا حدی تعلیم و تربیت و اجتماعات مادها را می توانیم از کیفیت تعلیم و تربیت هخامنشیان حدس بزنیم. چون پارس ها از نظر تمدن و فرهنگ از مادها جلوتر بودند، وقتی پارس ها بر ایران حاکم شدند تمدن مادها را هم دریافت کردند تا حدی که ملل دنیای قدیم تمدن سلطنت پارس را همان تمدن سلطنت مادی می شمردند

تاریخ تربیت مادها به دو مرحله سیاسی و مدنی تقسیم می شد. مرحله اول از زمان مهاجرت و مرحله دوم از دوره ی مهم شاهی تا انقراض به دست کورش بزرگ. مرحله نخست، سرچشمه تربیت آن ها مذهب بود، یعنی اعتقاد به یک رشته موجودات نیک و بد، رساننده نیک همان چیزهایی که برای آدمی سودمند هستند و از مظاهر هستی به شمار می روند و بدی، رساننده زیان، همان چیزهایی که برای انسان زیان آورند. تربیت نورستگان متناسب با معیارهای اجتماعی آن ها بود. آشنا ساختن تدریجی آن ها و به اقتضای مراحل رشد و آرمان های اجتماعی، خانواده و تیره و قبیله و قوم انجام می شد و تربیت خانوادگی یکی از واحدهای تشکیلاتی و اجتماعی ایرانیان به حساب می آمد. پدر، بزرگ خانواده بود و سمت آموزگاری داشت و مراقبت از آتشگاه نیز پیوسته با او بود که مبادا خاموش شود و اجرا کننده ی مراسم و آداب مذهبی نیز بود. زن در انتخاب شوهر اختیاری نداشت ولی بانوی خانواده شناخته می شد

مرحله ی دوم تعلیم و تربیت مادها به این شکل بود که تا زمان دیوکس تعلیم و تربیت جوانان مادی بی تردید از حدود خانواده و تیره و عشیره تجاوز نکرده بود ولی هنگام تأسیس دولت ماد، مسائل تازه ای پیدا شد که موجب توسعه و تکامل منظوره های اجتماعی برای حفظ آنان شد و بی شک مهم ترین آن ها تربیت وحدت ملی و تجهیز قوای جمعی برای حفظ استقلال و افزایش استیلا بر دیگران بوده است. زیان مادی، از نظر محققین بعدی با زبان پارسی نزدیک بود به طوری که مادها و پارس ها زبان یکدیگر را به خوبی می فهمیدند. به عقیده ی هرتسفلد، ایران شناس آلمانی، هرگاه آثار نوشته ای از مادها به دست آید از حیث خط و زبان با سنگ نوشته های پارسی یکی خواهد بود. دارمس تتر

خاورشناس فرانسوی در کتاب حکمت در آموزش و پرورش ایران باستان می نویسد که زبان اوستایی همان زبان مادها بود. و همچنین معتقد است که زبان کردی و پشتو مشتق از زبان مادی است. وجود کتاب تاریخ شاهان ماد و پارسی نیز احتمال وجود ادبیات را در میان مادها نشان می دهد و هرگاه چنین کتابی تألیف پارس ها باشد حتماً مبتنی بر آثار و ادبیات ماد بوده است. اشارات یونانیان به دانش مغان که در دنیای قدیم معروف بود، خود دلیل وجود ادبیات فلسفی و ماورالطبیعه در میان مادها بوده است، اما از آن ها انعکاسی در آثار حکمای قدیم یونان دیده نمی شود چون مانند بسیاری چیزهای دیگر، به اسم تمدن قوم غالب شناخته شده، تا این که در آن تمدن به تدریج از بین رفته باشد. مادها خط میخی را از آشوری ها گرفتند، همچنان که پیش از آن ها، ایلامی ها آن را اقتباس کرده بودند ولی بر طبق تحقیقات جدیدی که انجام شده است، الفبای 39 حرفی را آن ها از خطوط میخی آشوری ساختند و این خط از مادها به پارسی ها رسیده است

خط در دوران مادها: محمد تقی بهار «ملک الشعرا» در کتاب سبک شناسی پیدایش خط در دوران مادها را چنین تعریف می کند: «در اساطیر و نامه های باستانی ایرانی نیز این معنی ثبت است که خط از طرف دیوان به پادشاهان باستانی ایران، مانند طهمورث آموخته شد. آریایی های آن روز که در ایران استقرار یافته اند خود دارای تمدن و خط نبودند و این مبادی و اصول را از رعایا و زیردستان مغلوب خود آموختند و این همان زیردستان مردم قدیم بوده اند که بعدها از آنان به دیو تعبیر شده است و یا اسرای جنگی از نژادهای همسایه و اتباع ملل مجاور که مغلوب ایران می شدند. آنچه از منابع صحیح و اسناد روشن ثابت و شواهد به دست می آید آن است که ایرانیان (مادها)، در طول آن مدت که یوغ بندگی و رعیتی ملل مقتدر آشور را به گردن داشتند، با خط آشوری که خط میخی است آشنا شدند و بعدها که از قید ذلت آزاد شدند و دولت مستقلی از خود برقرار ساختند، خط میخی را تکمیل کردند و می بینیم که در بدو تشکیل دولت هخامنشی این خط مانند خط میخی مورد استفاده پادشاهان بزرگی چون کوروش، داریوش و خشایارشا قرار گرفته است سرانجام دولت ماد بعد از حکومتی طولانی به دلیل بدرفتاری با اتباع خود و تجمل پرستی، به دست کوروش پارسی ساقط، و ملت ماد زیردست پارسی ها شد. آستیاک پدر زن کوروش بزرگ و آخرین پادشاه ماد تا زمانی که زنده بود در دربار کوروش با احترام زندگی می کرد و طرف مشورت در امور کشورش قرار می گرفت. مادها با وجودی که در آغاز سده ششم پیش از میلاد قبایل پارسی را که در نواحی جنوب باختری فلات ایران پاسوماش و انشان ساکن بودند مطیع خویش کرده و سرزمین های عظیمی را متحد ساختند ولی فتوحات

آن‌ها اساس محکمی نداشت زیرا در همان اوان که مادها فعالانه سیاست تسخیر اراضی غیر را آغاز کردند، قبیله‌های پارس علم طغیان برافراشتند. نواحی پارس نشین رسماً تحت فرمان کمبوجیه اول که خود کلاً وابسته به مادها بود قرار داشت. کمبوجیه دختر ایشتویگورا به زنی گرفت و از این ازدواج کورش پادشاه آینده پارس به وجود آمد و از 559 تا 529 قبل از میلاد سلطنت کرد. به عقیده ویل دورانت: دولت ماد، فرصتی پیدا نکرده که بتواند در بقای مدنیت سهم بزرگی داشته باشد و تنها کاری که انجام داد آن بود که راه را برای فرهنگ و تمدن ایرانی باز و هموار ساخت. ایرانیان، زبان آریایی و الفبای 36 حرفی را از مردم ماد گرفتند و همین مادها سبب شدند که ایرانیان، به جای لوح گلی، از کاغذ پوستی و قلم برای نوشتن استفاده کنند و به ساختن ستون‌های فراوان در ساختمان‌ها توجه داشته باشند. قانون اخلاقی ایرانیان که در زمان صلح صمیمانه به کشاورزی می‌پرداختند و در جنگ متهور و بی‌باک بودند و نیز مذهب زرتشتی آنان و اعتقاد به اهورامزدا و اهریمن و سازمان پادشاهی و تسلط پدر در خانواده و تعدد زوجات و مقداری از قوانین دیگر، از شدت شباهت با قوانین ماد با هم و یکجا ذکر می‌شوند.

تعلیم و تربیت در دوره هخامنشی

در سال 700 قبل از میلاد، پارسها که تیره دیگری از اقوام آریایی بودند، دولت کوچکی به ریاست هخامنش در ولایت شوش که در آن وقت انشان یا انزان نامیده می‌شد برپا کردند. پسر او به نام جیش پیش خود را پادشاه انشان خواند و مقارن ضعف دولت ماد، سرزمینی را که امروز پارس نامیده می‌شود تصرف کرد. از دودمان هخامنشی شاخه‌ای در پارس و شاخه‌ای دیگر در انشان فرمانروایی داشتند تا نوبت به کمبوجیه رسید که بر هر دو قسمت تسلط یافت و دختر اژی دهاک پادشاه ماد را به زنی گرفت و از این وصلت کورش بزرگ به وجود آمد که در 599 قبل از میلاد جانشین پدر شد. کورش در این سال که به پادشاهی پارس رسید ظرف مدت بیست سال، کشور پهناور و با عظمتی به وجود آورد که از مغرب به مصر و دریای مدیترانه، از مشرق به رود سند و از جنوب به خلیج فارس و دریای هند محدود بود. او برای اداره کشور پهناور خود به ایجاد حکومت مرکزی مقتدر و مردانی مدبر نیازمند بود. برای داشتن چنین افرادی، شروع به تربیت اطفال شاهزادگان و طبقات ممتاز کرد و با تربیت آنان، مردان مسئول و مدیران مقتدر قسمت‌های مختلف مملکت را

تأمین کرد. این کار در ادوار بعد نیز ادامه یافت. به همین دلیل می توان گفت دولت ایران باستان، یکی از عوامل مهم تعلیم و تربیت ایرانیان به شمار می رفت. آموزش و پرورش در ایران دوره هخامنشی به سه بخش تقسیم می شد: اول تربیت اجتماعی، دوم تربیت شخصی، سوم تربیت شغلی و حرفه ای.

هدف اول برای این بود که روح خود کامی و خودخواهی خردسالان به همگامی و همکاری با سایر اعضای ایرانی مبدل شود و کودکان با حقوق خود و حقوق دیگران آشنا شوند و به آن ها احترام بگذارند، آداب و آیین ملی را بشناسند و افتخارات قومی و نژادی را گرامی بدارند. چنانچه از بعضی مدارک برداشت می شود، ایرانیان دوره هخامنشی در هدف دوم در ضمن پرورش کودکان و نوجوانان، رعایت ویژگی های فرد را نیز کرده اند و نه تنها به پرورش این ویژگی ها پرداخته اند، بلکه علاوه بر آموزش رسمی و عمومی چیزهایی نیز می آموختند که اوقات بیکاری کودکان و نوجوانان را پر کند. منظور از هدف سوم این بوده است که بیشتر افراد خانواده های برجسته را برای خدمت های لشکری و کشوری آماده کنند و نوع و سبکی که به کار می بردند برای ثبات اجتماعی و بهتر کردن اوضاع بوده است.

برای تربیت طبقات پایین از طرف دولت اقدامی نشده و صنعت و پیشه هر صنفی از طرف پدر به پسر و استاد به شاگرد آموخته می شد. سرپرستی و تربیت روحانیان نیز با خود آن ها بوده است. تنها با نگاهی به کتابخانه های آن زمان نظیر کتابخانه های استخر، کهندژ، شاه اردشیر، و شپیگان میتوان به توسعه علم و آموزش و پرورش پی برد. شوربختانه آنطور که راوندی می گوید: «از اصول تعلیم و تربیت و اخلاق و عادات طبقه متوسط و محروم اجتماع ایرانی در عهد باستان اطلاع دقیقی نداریم، به طوری که از آثار مورخان یونانی استنباط می شود طبقات ممتاز در سرزمین پارس تحت اصول و آیین خاص تربیت می شدند. در زمان هخامنشی آموزش و پرورش برای اهداف زیر صورت میگرفته:

نگهبانی کشور شاهنشاهی؛ راهنمایی امور مالی و اقتصادی؛ احتیاج به راه ها؛ ضرورت استواری شیرازه ملی؛ تربیت؛ مسئولیت حفظ ایران؛ مسئولیت حفظ شیرازه اقتصادی در هیچ یک از مدارک موجود، ذکری از آموزش و پرورش عمومی و برای تمامی مردم موجود نیست. نظر به این که در دوره هخامنشی احتیاج به جوانان کارآمد پارسی برای امور مختلف کشورداری داشته اند، ممکن است ورود به مدارس، آزاد بوده باشد در ایران باستان هر کس برای کاری معین تربیت می شد و آموزش های لازم را در آن زمینه فرا می گرفت که این امر به ایجاد تخصص ها و پیدایش متخصص کمک می کرده است و همین رویه آموزش را، نیاکان، تا آخر دوره ساسانیان همواره رعایت کرده اند

هخامنشیان، در روش تدریس، به جنبه های علمی آموزش توجه زیادی داشتند و در موقع یاد دادن درس، هرگاه لازم می شد، معلم می توانست شاگرد را تنبیه کند، اما سعی می شد که تنبیه متناسب با خطایی باشد که از شاگرد سرزده است و شاگرد نیز باید معترف به گناه خود باشد و علت تنبیه خود را بداند که بار دیگر مرتکب آن نشود. تنبیه ها نیز جنبه آموزشی داشته است و **حتی المقدور از تنبیه بدنی خودداری می کرده اند.** در تنبیه بعضی منافع اجتماعی را در نظر می داشتند، مثلاً کسی که بر حیوانات تعدی می کرد تنبیهش این بود که ده هزار حشره موزی در کشتزار را بکشد و گاه مجرمین را وادار می کردند که نسبت به خانواده ای که مرتکب جرم شده اند اگر بی سوادی در میان آن ها بود او را باسواد کنند. لطفا نحوه تعلیم و تربیت 2500 سال پیش را با تعلیم و تربیت در رژیم آخوندی مقایسه کنید. چنانچه در مقایسه با ابهامی مواجه شدید به بخش آموزش و پرورش در رژیم آخوندی نگاهی بیندازید.

در دوره هخامنشی، پیرامون کاخ شاهی، آموزشگاه هایی برای تعلیم نوجوانان وجود داشته است و آموزگاران کارآموده آنان را برای کارهای گوناگون دولتی مهیا می کردند. اولین و ابتدایی ترین محل دانش آموزی به طور عام خانه بوده است و عهده دار آموزش و پرورش پدر و مادر بوده اند و به مرور پا به پای تشکیل اجتماع و تمرکز خانواده ها، مکان آموزش به خانه مربی انتقال یافت که می توان آن را نخستین محل تدریس گروهی یا مکتب به حساب آورد. با رواج دین زرتشت، آتشکده برای آموزش مورد استفاده قرار گرفت. در زمان هخامنشیان با توسعه صنایع حرفه های گوناگون و سازمان های اداری، نیاز بسیاری به نیروی انسانی متخصص و کارآمد به وجود آمد و تشکیلات مذهبی و آتشکده ها پاسخگوی نیازها بود که سوای آموزش دینی برای سایر علوم، محل جداگانه ای تأسیس کرد و این اولین گام برای مدارس رسمی بود

فرزندان خانواده شاهی و اشراف در آموزشگاه های درباری برای وظایف خاص خود تربیت می شدند. روحانیان اغلب در حریم آتشکده ها و طبقات دیگر در آموزشگاه هایی که جنبه عمومی داشتند آموزش می دیده اند. این مدارس رسمی، ابتدا برای شاهزادگان و اشراف و درباریان بود. به همین جهت، مدارس را در جنب قصر شاهی که محل سکونت ایشان بود دایر می کردند. مدارس عمومی در نقاط مسکونی مردم ساخته می شد. تعلیم و تربیت خاندان شاهی جایگاه مخصوصی به نام جایگاه آزادی داشت و آن جایگاه در کنار کاخ شاهی و بناهای دور از اماکن عمومی بود، برای این که سر و صدای کارهای

روزانه و هیاهو و آشوبی که از آن نتیجه می شود، مایه پریشان شدن نظم لازم برای تعلیم و تربیت نشود. این جایگاه به چهار قسمت تقسیم می شد: اول قسمت کودکان، دوم نوجوانان، سوم مردان، و چهارم مخصوص کسانی که سن شان از مرحله ای که بتوانند سلاح بردارند تجاوز کرده است. شاگردان روی هم رفته روزی هشت ساعت درس می خواندند و تا زمان ساسانیان وضع آموزشگاه ها با کم و بیش تغییر به همین منوال بوده است. در زمان هخامنشیان، علاوه بر دانشکده ای که برای تحصیل علم طب در سابییس مصر توسط داریوش احداث شد، چند دانشکده و مدرسه عالی مهم نیز در شهرهای پورسیا، آذربایگان و بلخ وجود داشته است

هرودوت می گوید: سن تربیت بین پنج و بیست و پنج سالگی است و سه چیز را دانش آموزان می آموزند: اسب سواری، تیراندازی، و راستگویی. تا پنج سالگی کودک در اندرون نزد زنان پرورش می یابد و هیچ گاه در حضور پدر و مادر دیده نمی شود، تا اگر در اوایل رشد تلف شود، کمتر باعث تأثر آن ها شود

گزنفون اولین مرحله تربیت کودک ایرانی به شانزده سالگی می رساند و استرابون به چهارده سالگی. بنابر نظر افلاطون، اشراف ایرانی در چهارده سالگی کودک را برای تربیت عالی تر به سرپرستان و مربیان خاص می سپردند. مرحله تربیت و تعلیم کودکان به سه دوره تقسیم می شد؛ مرحله ی اول تربیت کودکان از یک تا پنج یا هفت ساله؛ مرحله دوم از هفت تا پانزده ساله؛ و مرحله سوم از شانزده تا بیست و چهار ساله. تربیت کودک به عهده ی مادر بوده است و در تربیت کودکان اشراف و تعلیم و تربیت رسمی نه تنها زنان، بلکه خواجه های حرم سرای شاهی نیز دخالت داشته اند و این نکته را افلاطون در چند محل ذکر کرده است. گاه گاه کودکان خود را برای تربیت پیش یکدیگر می فرستادند. شاید علت آن بوده که علاقه مفرط والدین به فرزندان مانع تربیت لازم آن ها نشود. تربیت اولیه، که در خانه انجام می شد، عبارت بود از: آموخته ها و تلقینات مذهبی و آداب اولیه زندگی. مرحله دوم تربیت کودک ایرانی بین هفت سالگی و بلوغ (حدود شانزده سالگی) بوده است. در این مرحله، پرورش شخصیت روانی، عقلی، و بدنی مورد نظر قرار می گرفته است. هدف تربیت بدنی ایجاد روح مردانگی است، که کم و بیش نظیر تربیت قهرمانی دوره کیانی است. قسمت عمده تعلیمات عملی در هوای آزاد صورت می گرفته است و بنابر مدارک یونانی، عبارت بوده است از: راه پیمایی، ورزش، اسب سواری، و مراقبت از اسب، تیراندازی، ژوبین (زوبین) زدن، شنا، پرتاب نیزه، و چوگان بازی. هدف بعضی از ورزش ها آشنا شدن به ریاضت و تحمل سرما و گرما و کم خوراکی بوده است.

روش تربیت در این مرحله از سن (مرحله دوم)، تعلیمات نظری بود. سال‌های بین هفت تا پانزده را تمیز عقلی می‌نامیدند و در این سال‌ها همان‌طور که قبلاً گفته شد، جوانان را به فراگرفتن دروس مذهبی و آموزش علوم و ادبیات و تمرین راست‌گویی و سواری و تیراندازی ترغیب می‌کردند و در پایان پانزده سالگی، که سن بلوغ و رسایی است، دختر و پسر را با تشریفات خاص وارد اجتماع می‌کردند و آنان را واجد شرط ازدواج می‌دانستند. پسر را در حضور عده زیادی از مهمانان با دست یکی از بزرگان دینی یا اجتماعی، به زیور، کلاه خود، زره، شمشیر، و کمر بند چرمی می‌آراستند و از آن پس او حق داشت در صف مردان به شکار و پیکار بپردازد و این مراسم به جشن کمربندان، یا کشتی‌بندان معروف بود.

گزنفون در کورش نامه می‌نویسد: اطفال پس از سن بلوغ به پاسداری و مراقبت از بناهای دولتی و خدماتی عمومی می‌پرداختند و هر ماه چند بار در رکاب شاه حرکت می‌کردند و در این موقع کمان و ترکشی در کمر و شمشیر در غلاف و یا خنجر همراه خود داشتند و علاوه بر این سپری از نی و دو نیزه با خود برمی‌داشتند که در صورت ضرورت یکی را پرتاب و دیگری را به دست بگیرند. شکار در نزد ایرانیان، مدرسه جنگ و میدانی برای فرا گرفتن فنون جنگی است. جوانان را عادت می‌دهند که صبح زود از خواب برخیزند، از فصل سرما و گرما بیمی به خود راه ندهند، به پیاده روی عادت کنند و در اسب سواری ماهر شوند و بر پشت اسب تیراندازی کنند، در پرتاب نیزه در حین تاخت، زرنگ و چابک باشند. جوانان چون به عزم شکار رهسپار می‌شدند، دو نوبت غذا با خود برمی‌داشتند و گاه جیره یک روز خود را در دو روز صرف می‌کردند تا به پیش آمدهای جنگی خود بگیرند و در صورت ضرورت تحمل داشته باشند و برخلاف پارسی‌ها که خود را به قناعت و تمرین‌های دشوار عادت می‌دادند، طبقات مرفه و ممتاز در سرزمین ماد عادت داشتند که لباس ارغوانی و ردای بلند بر تن بپوشند و گردن بندهای متعدد بر گردن و دستبند های مزین به دست بیاویزند. در صورتی که پارسی‌ها دارای جامه‌های به غایت ساده بودند.

برنامه و روش آموزش در این دوره چنان بود که علاوه بر یاد دادن و خواندن و نوشتن به نوآموزان تعلیمات اخلاقی را نیز می‌آموختند. شاگردان برای یاد گرفتن و به حافظه سپردن بندهای طویل مذهبی (گاتاها)، با آهنگ همه با هم می‌خواندند. از جمله درس‌های تفریحی عملی دانش‌آموزان، کشاورزی و درخت‌کاری بود که به‌طور وسیعی در میان نوباوگان و جوانان رایج بود. راوندی راجع به آموزش و پرورش در زمان هخامنشیان می‌نویسد: در

عصر هرودوت، از اصول تعلیم و تربیت و اخلاق و عادات طبقه متوسط و محروم اجتماع ایرانی در عهد باستان اطلاع دقیقی نداریم، به طوری که از اشاره مورخان یونانی برمی آید، طبقات ممتاز در سرزمین پارس تحت اصول و آیین خاصی تربیت می شدند. اما گزنفون مورخ و متفکر یونانی که در عهد هخامنشیان به ایران سفر کرده است، راجع به روش تعلیم و تربیت جوانان در آن روز می نویسد: «اطفال که به مکتب می رفتند تا ادب بیاموزند و رؤسا و مراقب شان اکثر اوقات مواظب حال آن ها بودند و قضاوت و عدالت را میان آن ها مجری می داشتند زیرا در بین اطفال نیز مانند اشخاص بزرگ، همان اتهامات دزدی و خدعه و بی حرمتی و حيله و ناسزاگویی و این قبیل زشتی های اخلاقی وجود دارد و اگر طفلی مرتکب این تقصیرات می شد، پس از ثبوت جرم، مجازات می شد ولی اگر کسی بهتان ناروایی به دیگری وارد می ساخت و از عهده اثبات آن بر نمی آمد، مجازات می شد. وقتی می دیدند طفلی در برابر احسان، از حق شناسی و نگه داشتن حرمت ولی نعمت خود سر باز زده است، سخت تنبیه می شد. باید توجه داشت که حق ناشناسی پیوسته همراه با وقاحت و بی شرمی است. اطفال را به اعتدال مزاج خو می دادند. علت توجه اطفال به این خصلت این بود که بزرگ تران را به این خصلت فروزیده می دیدند و اطاعت و وظیفه شناسی منحصر به اطفال نبود، بلکه بزرگ تران نیز موظف بودند که حرمت زیردستان خود را نگه دارند. به اطفال آداب غذا خوردن و نوشیدن می آموختند و آنان را به قناعت در مصرف خوراک تشویق می کردند. در واقع بزرگ تران نیز بدون اجازه مربیان خود بر سر غذا نمی نشستند. علاوه بر این، اطفال مجاز نبودند با مادران خود غذا بخورند بلکه در خدمت مربیان و در ساعات مقرر غذا صرف می کردند. اطفال از خانه خود نان و سبزی و همچنین ظرفی برای نوشیدن آب می آوردند که هر وقت تشنه شدند از رودخانه آب بنوشد

سازمان آموزش و پرورش در زمان هخامنشیان

پدر و مادرها، همان طور که قبلاً اشاره شد، در خانه آداب معاشرت و آیین زندگی را به فرزندان خود یاد می دادند و آنان که از وضع مالی بهتری برخوردار بودند، فرزندان خود را به آموزشگاه ها می فرستادند. آموزشگاه های درباری مخصوص شاهزادگان یا پسران اشرف و اعیان بود. این آموزشگاه ها برای دولت کارمند تربیت می کردند.

آموزش و پرورش طبقاتی در دوره هخامنشیان

در ایران باستان پیش از آموختن الفبا، خواندن و نوشتن، که برای همه کودکان از هر دسته و طبقه یکسان نبود، در مراحل بالاتر بر حسب موقعیت اجتماعی خانواده های دانش آموزان، رشته درسی و روش آموزش متفاوت می شد. فرزندان و صاحبان حرفه و مشاغل تحت آموزش و تربیت مربوط به طبقه خانواده ی خود قرار می گرفتند. هر طبقه غالباً متون و حرفه طبقه خود را می آموخت و برای همان علمی که در خانواده های آن ها متمرکز بود آماده می شد. همان طور که قبلاً گفته شد، در ایران باستان دانش آموزان به سه دسته تقسیم می شدند: دانش آموزان خاص، دانش آموزان حرفه ای، و دانش آموزان عمومی.

روش تعلیم و تربیت در زمان هخامنشی

در زمان هخامنشیان روش تعلیم و تربیت عملی بوده است برای احراز مسئولیت های اجتماعی در امور کشوری و لشکری. به طور کلی در تعلیم و تربیت دنیای قدیم دو طریقه معمول بوده است. یکی این که حدود برنامه و مدت تحصیل را معین کنند و اولیای کودک را در پرورش فرزند و انتخاب آموزگار و دستور تحصیل و روش آموختن آزاد بگذارند. این طریقه در آتن قدیم معمول بوده است، زیرا در آن جا حکومت ملی و دموکراسی برقرار بود. یکی از ضروریات دموکراسی، آزادی تعلیم و تربیت است. طریقه دیگر این است که دولت در تمام عوامل تربیت دخالت کند و از روی نقشه و تعهد عقاید خاصی را به کودکان القا و عادات معینی را در آنان ایجاد کند. این طریقه در ایران باستان و اسپارت به کار می رفت. در ایران باستان سعی می شد که به وسیله وضع قوانین و مقررات و صدور دستور تمام کودکان را در یک قالب بریزند و آن ها را طبق عقیده و سلیقه ی دولت پرورش دهند. از جمله عقایدی که به کودکان القا می شد این بود که شاه به خواست خدا و به موهبت الهی بر تخت نشسته و نماینده او در روی زمین است و برحسب اراده او کارهای کشور را انجام میدهد.

تعلیم و تربیت در دوره سلوکیان

اسکندر هشت سال پس از تصرف ایران در 323 ق. م. در بابل درگذشت و یکی از سرداران او به نام سلوکوس، بعد از مدتی زد و خورد با رقیبان خود فرمانروای ایران شد و جانشینان او نزدیک به هشتاد سال در این سرزمین سلطنت کردند و پایتخت آن ها سلوکیه بود که مؤسس سلسله در کنار دجله بنا کرده بود و سپس به انطاکیه در ساحل مدیترانه انتقال یافت. در زمان این سلسله بود که مملکت باختر به وجود آمد به این ترتیب که سربازانی که اسکندر در سرحد مذکور جای داده بود تا از هجوم قبایل شمالی جلوگیری کنند، در زمان ضعف سلوکی ها به رهبری دیوتوس خود را مستقل کردند. پسر او (حدود 255 ق. م.) خود را پادشاه باختر خواند و با اشکانیان متحد شد و قریب یکصد سال بر جای ماند و فرهنگ و تمدن یونان را در هندوستان و آسیای مرکزی رواج داد

زبان در دوره سلوکیان

گیرشمن می گوید: زبان یونانیان از زمان اسکندر یعنی از زمانی که هزاران جوان اشرافی در تشکیلات سوار نظام قشون وی داخل شدند و سربازان ایرانی را برای خدمت به کار گرفتند، شروع به انتشار کرد. سپس ازدواج های بین ایرانیان و مقدومیان، ایجاد مستعمرات، تجارت، اداره قشون و غیره همه این ها موجب شد که زبان آرامی عهد هخامنشیان متروک شود و زبان یونانی جای آن را بگیرد. این زبان به نوبه ی خود، حکم زبان بین المللی را پیدا کرد و حتی در دوره پارتیان آن را در شهرهای یونانی تدریس می کردند. همه مبادلات تجاری از یونان تا بلخ به زبان یونانی انجام می شد و بومیان از قوانین یونانی اطلاع پیدا کردند و حتی آن ها را پذیرفتند. بدین شکل زبان یونانی در میان همه افراد طبقه های اعیان و طبقه متوسط اجتماع انتشار یافت اما در سکنه روستایی کمتر تأثیر کرد و به این ترتیب جامعه مختلط به وجود آمد.

آموزش و پرورش در دوره اشکانیان

جامعه اشکانی یک رژیم اشرافی فئودال بود که خانواده سلطنت و شخص شاه در رأس آن قرار داشتند و بعد از خانواده سلطنت خانواده های رؤسا و فرماندهان بودند. از میان رؤسا و اشراف، هفت خانواده از پارتیان موقعیت ممتازی را داشتند. غیر از اشراف یکی از طبقات اجتماعی که در زمان اشکانیان قدرت روزافزون یافتند روحانیان بودند که روسای آن ها عضویت مجلس شیوخ را داشتند. بعد از طبقه ممتاز فوق، دبیران، بازرگانان طبقه متوسط شهری را تشکیل می دادند. روستاییان و بردگان، پایین ترین قشر جامعه را تشکیل می دادند. شکل اجتماعی پارت ها بسیار شبیه به هرم جامعه فئودال اروپای غربی در سده های میانی بود. یک سلسله احتیاجات اقتصادی و وابستگی اجتماعی افراد را به یکدیگر مربوط می کرد

از تعلیم و تربیت دوران پارت ها اطلاعات زیادی در دست نیست. آنچه مسلم است این که زبان پارت ها زبانی است که پهلوی اشکانی خوانده می شود و اندک تفاوتی با پهلوی ساسانی داشته است. البته در ابتدای کار، زبان و خط یونانی در نزد اشکانیان رواج بسیار داشته است و حتی شاهان پارتی به این زبان آشنا بودند ولی تدریجاً زبان آرامی جانشین آن شد. ظاهراً در این دوره خط میخی معمول بوده است و کتیبه هایی که به دست آمده مؤید این امر است. تعلیم و تربیت مانند دوران هخامنشی محدود به خانواده ی اعیان و اشراف بود که به وسیله ی روحانیان انجام می شد. پارتیان برای نوشتن از کاغذ پاپیروس و پوست آهو استفاده می کردند

آنچه مسلم است آداب و رسوم اشکانیان از آداب و رسوم هخامنشیان متأثر شده است و اشکانیان در بسیاری موارد از آن ها تقلید کرده اند. منظور از تربیت نیز پرورش عضوی مفید برای جامعه و خانواده بود و مانند هخامنشیان آموزشگاه هایی نزدیک قصر شاهی برای تربیت جوانان داشتند و خانواده نیز محلی بود که شالوده تربیت را می ریخت اشکانیان به جوانان خود سواری و تیراندازی و شیوه های جنگی می آموختند و به کار بردن شمشیر و نیزه و امثال آن را هنگام شکار یاد می دادند و به طور کلی، تربیت آن ها عملی و متناسب با احتیاجات ملی بود و به همین جهت همیشه آماده جنگ بودند. تربیت نظامی را در کودکی و نوجوانی منظور می کردند. یعنی افراد، تربیت نظامی را ضمن زندگی عادی می آموختند. خواندن و نوشتن، چنانچه از تربیت اردشیر بابکان برمی آید، برای طبقات ممتاز بود و در تربیت حرفه ای معمولاً هر طبقه از مردم حرفه و صنعت خود

را به فرزندان خویش می آموختند. اشکانیان به انضباط سخت معتقد بودند و در تحمل سرما، گرما و تشنگی بسیار قوی بودند و همه این موارد در تربیت آن ها منظور می شد. از برنامه ی آموزشی اشکانیان اطلاع صحیحی در دست نیست جز آن که تا حدودی دنبال کننده روش آموزشی و سواد آموزی هخامنشیان بود و آن را به کار می بردند. در دوره اشکانیان همانند هخامنشیان برنامه سواد آموزی و درسی نوباوگان شامل موارد زیر بوده است :

علوم دینی، خواندن، نوشتن، حساب، علم الاشیاء، دروس علمی (کشاورزی و درختکاری)

اشکانیان نیز مانند هخامنشیان در روش تدریس به جنبه های عملی آموزش توجه داشتند و در موقع یاد دادن درس، هرگاه لازم می شد معلم می توانست شاگرد را تنبیه کند. مواد درسی همان طور که قبلاً متذکر شدیم با مسائل دینی آغاز می شد که مهم ترین ماده درسی را تشکیل می داد. مراقبت و راهنمایی معلم نسبت به دانش آموزان بسیار با مهربانی و به طرزی پدرانه بود. روش های سواد آموزی در این دوره به این شکل بود که در ابتدا درس و مطالب را به نوآموزان زبانی می آموختند و بیشتر متکی به حافظ ایشان بودند. سپس از شاگردان خواسته می شد که دروس و مطالب را بیان کنند و محفوظات خود را بنویسند و بخوانند. در مرحله سوم آنچه را به صورت نظری فرا گرفته اند در صورت امکان عملاً نشان دهند و در مورد آموختن مطالب دینی آن ها را با آهنگ و صدای بلند بازگو کنند. سن و طول مدت تحصیل نیز تقریباً از دوره هخامنشیان تبعیت می کرد که از هفت سالگی شروع و همان طور که قبلاً گفته شد، آموزش افراد به صورت خانوادگی از تولد تا هفت سالگی بود و سپس آموزش عمومی که از هفت تا پانزده سالگی بود شروع می شد و آموزش های اختصاصی که از پانزده سالگی شروع می شد، نوجوانان را برای پذیرش رشته های تخصصی آماده و ارشاد می کرد. عده ای را در فن سپاهیگری، عده ای را فنون صنعتی و سرانجام عده دیگر را برای آموختن علوم عالی آماده می کردند.

آموزش و پرورش در زمان ساسانیان

در زمان ساسانیان با وضع طبقاتی کامل خود، مانند ادوار سابق تربیت مخصوص به خانواده های نجبا و اشراف بوده است و مردم عادی از آن بهره ای نداشته اند. در عین حال چنین به نظر می رسد که به واسطه احتیاج بیشتر به دبیران، کارگزاران دولتی و مأموران وصول مالیات، تعلیم و تربیت تا حدی بیش از دوره های قبل گسترش می یابد. در این دوره ظاهراً عده بسیار معدودی از طبقات غیر اشرافی شامل طبقه متوسط از سواد و تعلیم و تربیت مختصر برخوردار بودند. یکی دیگر از علل توسعه تعلیم و تربیت افزایش و ارتباط با ممالک و توسعه بیشتر دانش و علم و احتیاج وسیع تر به آگاهی از اوضاع و احوال مردم دیگر بوده است. بر اثر افزایش ارتباط در دوره ساسانیان، علوم مختلف شامل پزشکی، هیئت، ادبیات و فلسفه به طور محسوس در ایران پیشرفت کرد. در این دوره به علت پیدایش مذاهب تازه و مسائل جدید اقتصادی و اجتماعی، بحث درباره علوم اجتماعی و حکومتی و تکامل انسان بیش از پیش معمول شد و حتی ظاهراً پادشاهانی نظیر انوشیروان به این گونه مسائل علمی اظهار علاقه می کردند و در مباحث آن ها شرکت می جستند. در قسمت ادبیات و هنر نیز به علت افزایش روابط اقتصادی و اجتماعی با شرق و غرب مخصوصاً هند، بعضی از آثار ادبی خارجی به زبان پهلوی برگردانده شد و سرانجام جنبش مزدکیان روی کار آمد که یک واکنش افراطی و بسیار شدید در مقابل شرایط نامساعد و اوضاع نابسامان آن دوران بود. بهر شکل نهضت مزدکیان، جامعه ایران ساسانیان را به طور جدی و عمیق تکان داد و با سقوط ساسانیان، عصر شاهنشاهی باستان در ایران پایان یافت. ایران به اشغال اعراب در آمد و این زمانی است که سقوط فرهنگی ما آغاز شد که تا امروز ادامه دارد.

مهم ترین هدف های تربیتی ساسانیان عبارت بودند از: (1) تربیت ملی و قومی به منظور تحکیم ملیت؛ (2) تربیت خانوادگی به منظور تحکیم واحد خانواده و فراهم ساختن امکانات تربیتی بیشتر این واحد؛ (3) تربیت مذهبی و اخلاقی؛ (4) تربیت شغلی و حرفه ای برای دوام طبقات و تثبیت وضع اجتماعی؛ (5) تربیت بدنی به منظور سلامتی و نیرومندی؛ (6) سواد آموزی به منظور رفع نیازهای بازرگانی و امور اداری کشور؛ (7) رهنمایدن افراد از گناه هنگام فراغت با پیش بینی و فراهم کردن فعالیت ها و سرگرمی ها

سازمان آموزش و پرورش ساسانیان - در زمان ساسانیان سازمان های تربیتی عبارت بودند

از: خانواده، مدرسه های وابسته به دانشکده ها و مدارس بزرگ زادگان که نزدیک قصر شاهی ساخته می شد (فرهنگستان و دانشگاه). در این دوره نیز تربیت اطفال تا هفت سالگی در خانواده به عهده ی مادران بود و از این سن به بعد آموزش در مدارس و میدان های خارج شهر و فرهنگستان انجام می شد و یک سوم شبانه روز ویژه تحصیل بود برنامه - پرورش دینی و اخلاقی تربیت عمده اطفال بود که مسئولیت آن را معلمان (فرهنگیان و اندرزبدان) عهده دار بودند و می بایست واعظ و اهل تقوا باشند و امور تعلیم و تربیت تحت نظر موبد موبدان بود

تربیت بدنی - چوگان بازی، اسب دوانی، شکار، شنا، و کشتی برای آمادگی جنگی و کارزار در ایران عهد ساسانی معمول بود. شنا و کشتی برای همه طبقات و بقیه اختصاص به طبقات ممتاز داشت. تعلیم خواندن و نوشتن و حساب در دوره ساسانی همگانی نبود و فقط بزرگانان و دبیران به واسطه ی نیازی که داشتند به خط و حساب می پرداختند. علاوه بر همه این ها، برای کارها و مشاغل، افراد را با برنامه های خاصی تربیت می کردند. مثلاً دبیری یکی از مشاغل مهم دوره ساسانی بود و لازم بود که دبیر حکمت و منطق و حقوق و اخلاق و مذهب را بداند و بر صنایع ادبی مسلط باشد، با روحانیان بایستی اوستا را به خوبی تحصیل می کردند و تفاسیر آن را نیک می دانستند

تعلیمات عالی - در دوره انوشیروان، دانشگاه جندی شاپور که اساس آن را شاپور اول ریخته بود اهمیتی فوق العاده یافت و پذیرای دانشجویان مختلف اطراف و کشورهای همسایه گردید. موادی که در این دانشگاه تدریس می شد عبارت بودند از: ادبیات، حقوق، سیاست، اقتصاد، تاریخ، نجوم، ریاضیات، موسیقی، حکمت، منطق، داروسازی، دام پزشکی، گیاه شناسی، و غیره... دانشمندان بسیاری اعم از یونانی، ایرانی، و هندی در آن تدریس می کردند و نیز کتابخانه ی بزرگ و کتاب های ارزنده ی این دانشگاه، یکی از عوامل نشر علم و اندیشه ی انسانی به شمار می آمد

روش آموزش - همان طور که قبلاً اشاره شد، در دوره ساسانی تربیت طبقاتی بود و به حافظه اهمیت فراوانی داده می شد. توبیخ و پاداش و تنبیه بدنی نیز در کار بود. در پرورش شاهزادگان، سعی می شد آن ها را با انضباط بار بیاورند و به ریاضت و سختی و تحمل در برابر گرسنگی و تشنگی، گرما و سرما، عادت دهند تا پایداری آن ها زیاد شود در زمان ساسانیان، سوادآموزی و به طور کلی آموزش دگرگونی و تکامل خاص پیدا کرد و در سطح بالایی قرار گرفت. شرایط مساعد اقتصادی و اجتماعی، پیشرفت صنایع از جمله صنعت کاغذ، و پیدایش کتاب و کتاب خانه، و وجود دانشمندان بی شمار سطح تعلیمات

ابتدایی و گسترش سوادآموزی را بالا برد و برحسب نیاز و پیشرفت اجتماع، برنامه های جامع تر و وسیع تری برای آموزش نوباوگان طرح ریزی شد و قشرها و گروه های بیشتری از مردم را از آن بهره مند می کرد

مدرسه - در دوره ساسانیان که علم و دانش تجدید حیات یافت و به اوج خود رسید، مدارس هم از نظر کمیت و کیفیت توسعه یافتند. بارزترین نمونه ی مدارس زمان ساسانیان دو مدرسه مشهور ایرانی یکی در رها و دیگری در نصیبین بود و این دو شهر به علت وجود همین دو پایگاه آموزشی شهرت یافتند. تعداد دانش آموزان این مدارس در حدود هشتصد تن ذکر شده است. از روی همین تعداد می توان به تشکیلات منظم و سازمان مجهز آن ها پی برد. علاوه بر مدارس نام برده، مدارس دیگری با تنوع و گوناگونی بیشتر، از قبیل مدارس حرفه ای، مدارس فنی، مدارس و حوزه های فلسفی (مانوی و مزدکی و زرتشتی و یهودی)، و مدارس ادبی و علمی (پزشکی، ریاضی، نجوم، و...) وجود داشت و زمینه را برای پیدایش دانشگاه معروف جندی شاپور فراهم آورد

دانشگاه - به طور کلی می توانیم بگوییم قبل از ساسانیان، در ایران دانشکده هایی وجود داشت که شکل کامل آن را با روش علمی و تشکیلات منظم دانشگاهی در زمان ساسانیان به وجود آمد. تکامل آموزش عالی با برنامه های منظم و وجود دانشکده ها و استادان مجرب را به طور قطع باید در دوران ساسانیان جست و جو کرد. دانشگاه جندی شاپور در شهری به همین نام در شرق شوش و جنوب شرقی دزفول و شمال غربی شوشتر واقع بوده است و یکی از بزرگ ترین مراکز علمی جهان آن روز به شمار می رفت، به خصوص پیشرفت علم پزشکی، بیمارستان مجهز، و وجود پزشکان مجرب ایرانی و خارجی معروفیت آن را جهانی کرده بود. بعد از اشاعه مذهب مسیحی این محل مرکز مهم ترین تجمع علمای مسیحی شد. با همکاری پزشکان مسیحی، یونانی، هندی، و ایرانی طب جدید و همه جانبه ای پایه گذاری شد و علما و دانشمندان زیادی به این مرکز دانشگاهی که یگانه مرکز علمی آن دوره بود روی آوردند. دانشگاه جندی شاپور تا حدود سیصد سال پس از نفوذ اسلام در ایران همچنان باقی بود و مرکز دانش جهان محسوب می شد

درباره تأسیس دانشگاه جندی شاپور روایات مختلفی نقل شده است. بعضی اردشیر، برخی شاپور اول و عده ای انوشیروان را مؤسس آن می دانند ولی به احتمال قوی اردشیر بابکان این دانشگاه را به نام پسرش بنا نهاد و شاپور آن را تکمیل کرد و در زمان انوشیروان شهرت جهانی یافت. اردشیر علمای مختلف را از گوشه و کنار جهان به سوی این مرکز مهم علمی جلب کرد و تعدادی از دانشمندان ایرانی را به هندوستان و یونان فرستاد تا از

نزدیک آموزشگاه ها و مراکز علمی آن دیار را بررسی کنند و بدین طریق روز به روز بر اهمیت و مرکزیت علمی آن افزود. در دانشگاه جندی شاپور، طب، فلسفه، نجوم، ریاضیات، و الاهیات و مقدمات هر یک از علوم مذکور تدریس می شد. دانشکده طب و نجوم این دانشگاه در بسط و تحکیم این علوم و کشفیات به پیشرفت های فوق العاده بزرگی توفیق یافت. در این دانشگاه رشته ی پزشکی بیش از سایر علوم رونق داشت. عده ای از پزشکان سریانی و یونانی به این دانشگاه دعوت شدند و این پزشکان طب بقراطی (ایپوکراتی) را در مشرق زمین رواج دادند. فرهنگ و تمدن ساسانی در این دوره آنچنان عظمت داشت و آوازه علم و دانش آن چنان در جهان آن روز پیچیده بود که سدها دانشمند و پژوهشگر برای تعلیم و تربیت به آن روی آوردند و این دارالعلم را گوشه ای امن و مطمئن برای پژوهش های خود یافتند. از مهم ترین استادان جندی شاپور که در رشته پزشکی و داروسازی از جندی شاپور فارغ التحصیل شدند و به حوزه علمی بغداد رفتند می توان بختیشوع، ابویزید ماسویه و پسرش یوحنا و شاپور را نام برد که تألیفات ایشان پایه های اساسی علم طب را در تمدن ایران بنا نهاده است. در زمان انوشیروان دانشگاه جندی شاپور مهد علم علما شده بود و معروف است که بر سر در آن چنین نوشته بودند: دانش و فضیلت مافوق بازو و شمشیر است

چکیده آموزش و پرورش دیروز و مقایسه آن با امروز

تعلیم و تربیت به کیفیتی که ذکر شد در حدود چهار هزار سال در ایران کم و بیش جریان داشت و نتایج شگفت آوری از آن پدید آمد. نیروی اخلاقی و بدنی، بلندنظری و شرافت ملی و جوان مردی و سلحشوری و میهن پرستی را که در ایران پرورش داده بودند در سده ششم پیش از میلاد برای نخستین بار در دنیا بزرگ ترین امپراتوری را به وجود آورد که از هندوستان تا دانوب و از سیحون تا حبشه وسعت داشت و نظم و ترتیب و طرز اداره کردن آن نمونه و سرمشق برای امپراتوری های بعد شد. و در تمام تاریخ کشور ایران مروج و عامل نشر و اشاعه تمدن و فرهنگ و مدافع میراث فکری و ذوقی مشرق زمین در مقابل اقوام مهاجم بود. گذشته آموزش و پرورش در ایران را با اشغال کشورت توسط اعراب و تازی پرستان مقایسه کن. دیروز کودکان و نوجوانان خود را به چه منظوری تربیت میکردیم و امروز چه بلایی سر آنها آورده ایم. نشخوار مهملات دینی، درس بی وطنی،

خرافه و جبر اندیشی اسلامی حجم درسی بچه های ما را پر کرده است. در کتابهای درسی بچه هایمان چوبه دار می بینیم و دوری از شرف و دروغگوئی که بنیاد مذهب نکبت بار اسلام است.

چند سالی است کتابهای درسی در ایران با تغییراتی مواجه می شوند که عموماً واکنشهای فراوانی در پی دارد. در یکی از تازه ترین موارد مجید، شخصیت محبوب و آشنای کتاب قصه های مجید نوشته هوشنگ مرادی کرمانی نمازخوان شده است.

پیشتر نیز در مواردی دیگر "لشکر اسلام" به داستان نادر ابراهیمی اضافه و واژه "ملا" از حکایت های ملانصرالدین حذف شده است، "آخوندک" به "راهبک" تغییر یافته است و بر تن عریان دهقان فداکار که پیراهنش را برای نجات قطار درآورده و آتش زده بود، لباس کرده اند و تصویر دختران را از جلد کتاب ریاضی بریده اند.

از علی ذوعلم، آخوند قشری 65 ساله، به عنوان "جراح" آموزش و پرورش نام برده می شود. کار تدوین سند برنامه درسی ملی، سال 1384، با تشکیل دبیرخانه ای در دفتر او آغاز شد. نتیجه جراحی او اخباری است که تاکنون سه بار وزیر آموزش و پرورش را وادار به عذرخواهی و واکنش کرده است.



یکی از معلمانی که طی این سال ها به شورای تألیف کتب درسی دعوت شده بود به بی بی سی می گوید: "وقتی به این شورا توسط یکی از اساتید دانشگاه دعوت شدم، کتاب زبان

انگلیسی جدید در حال تدوین بود. استاد من توصیه کرد بهتر است با چادر بیایی. هنگام ورود فکر کردم اشتباه وارد شده‌ام، چون از حدود 12 تن حاضر در جلسه، هفت‌تایشان آخوند بودند. در مجموع من و یک معلم دیگر با ظاهر معمول در آن جلسه بودیم."

او می‌گوید: "کتاب پایه هفتم فعلی بود، یعنی اولین مواجهه دانش‌آموزان با زبان انگلیسی در آموزش رسمی کشور. در این مقطع معمولاً کتاب زبان با کلمات آسان کاربردی شروع می‌شود و بعد مکالمات کوتاه می‌آید. اما در تألیف جدید کلمات عجیبی انتخاب شده بود. به معنی کهکشانی، بود؛ پرسیدم دلیلش چیست؟ جواب دادند: این galaxy اولین کلمه کلمات انتخاب شده‌اند تا عظمت و قدرت خداوند را به بهترین شکل نشان دهند. ما باید در همه جنبه‌ها این را به بچه‌ها یادآوری کنیم. در مورد اولین مکالمه کتاب طبعاً دو کاراکتر مرد در حال احوال‌پرسی بودند. سلام علی، سلام اکبر، حالت چگونه؟ خدا رو شکر. تنک گاد. من گفتم: انگلیسی‌زبان نمی‌گوید تنک گاد. می‌گوید تنک یو، ممنونم. گفتند: نه، ما می‌خواهیم آموزش شکرگزاری را به بچه‌ها یاد بدهیم.

وزیر آموزش و پرورش ایران به تازگی گفته است: محتوای 200 عنوان کتاب درسی به‌دستور آیت‌الله علی خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی ایران تغییر می‌کند.

از نخستین روزهای استقرار نظام جمهوری اسلامی در ایران تغییر محتوای متون درسی در زمره نخستین اولویت‌های فرهنگی و آموزشی حکومت بوده است. هر از گاهی با شیب تندتری دنبال شده و متناسب با سیاست‌های حکومتی و نه لزوماً با نیازهای آموزشی و به‌روز کردن و ارتقای سطح آگاهی عمومی، تغییر کرده است.

کتاب‌های درسی در ایران به دلیل داشتن مخاطب میلیونی، بهترین فرصت برای حکومت است تا بتواند از این ظرف استفاده کرده، ایدئولوژی خود را تکثیر کند.

«نجات بهرامی»، نویسنده، کارشناس آموزشی و معاون اسبق روابط عمومی وزارت آموزش و پرورش ایران می‌گوید: تلاش و تمرکز حکومت ایران به دنبال تأثیر قشر محروم است که به اینترنت و فضای مجازی دسترسی ندارد و تنها راه آموزش آن‌ها مدارس است. به گفته او با قدرت گرفتن گروه‌های تندرو در دولت‌ها، تغییرات در کتاب‌های درسی هم شدت گرفته است.

حذف و تغییر محتوای کتاب‌های درسی در چند سال اخیر توسط سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی ایران صورت گرفته است. این سازمان نقش مهمی در تدوین و تغییر کتاب‌های درسی دارد و فعالیت‌های آن جنجال‌برانگیز بوده است.

تغییرات در نظر گرفته شده برای کتاب‌های درسی و برنامه‌های جدید آموزش و پرورش، بر

اساس سند تحول بنیادین آموزش و پرورش صورت می‌گیرد. این سند ویرانگر فرهنگی در پائیز 1390 توسط شورای عالی انقلاب فرهنگی به تصویب نهایی رسید.

در اینجا سئوالی مطرح میشود و آن این است: تغییر کتب درسی تا چه میزان کارشناسی و زیر نظر گروه‌های تخصصی انجام می‌شود؟ احمد مدادی، کارشناس حوزه آموزش می‌گوید: «در حوزه نظام ارزشی مسلط بر آموزش و پرورش قطعا هیچ اتفاق مثبتی قرار نیست رخ دهد، ولی کارشناسان آموزشی باید تلاش کنند تغییرات معطوف به کاربردی کردن روش‌های آموزشی مخصوصا در حوزه علوم و ریاضیات صورت بگیرد.

به گفته او: تمرکز زیاد بر حوزه ارزش‌های ایدئولوژیک نباید باعث شود از این بخش غافل شویم. هیچ امیدی به اصلاح یا بهبود در آن حوزه نیست، بنابراین بهتر است توجه اصلی بر بخش‌هایی باشد که می‌توان در آن‌ها تغییراتی ایجاد کرد و جامعه مدنی و معلمان و کارشناسان می‌توانند در این حوزه، صاحب عمل باشند.

به گفته نجات بهرامی، کارشناس آموزش، بیشتر تغییراتی که در کتاب‌های درسی داده شده است در جهت منفی و ایدئولوژیکی کردن محتوای آموزشی بوده است.

این کارشناس آموزش می‌گوید که این تغییرات در راستای پررنگ کردن موضوعات و حوزه‌های خاصی است. در ابتدای انقلاب، مباحثی چون اسلام، مذهب، استعمارستیزی، آمریکا ستیزی و اینکه غرب بد و آلوده به فساد اخلاقی است در این کتاب‌ها پررنگ شدند که در تمام پایه‌های تحصیلی گنجانده می‌شد.

به گفته نجات بهرامی، در دهه‌های اخیر این تغییرات بیش از حد با جهت‌گیری‌های کلان نظام متناسب شده است و به کودکان القاء می‌شود. در سیاست خارجی با پاک نشان دادن روسیه !!! در کتاب‌های دبیرستان این کار آغاز شده؛ جنگ‌های ایران و روسیه بازسازی و متعادل شد و ظلم و ستم و کشتار روس‌ها به شکل بسیار معنی‌داری تعدیل شد. چون نظام تصمیم گرفته بود با فاصله گرفتن از غرب به روسیه نزدیک شود.

در سال‌های اخیر مساله ازدیاد جمعیت مدنظر آخوند علی خامنه‌ای کاملا بر دروس و محتوای

کتاب‌های آموزشی سایه انداخته است که کمتر هم در مورد آن بحث و بررسی صورت گرفته است. به گفته او، به‌طور مشخص همچون سریال‌های تلویزیونی، مباحثی چون خانواده، ازدواج و فرزندآوری پررنگ شده است به ویژه در مقاطع بالاتر که دانش‌آموزان دختر را به‌صورت کاملاً واضح و عریان به ازدواج زودهنگام و بچه‌دار شدن ترغیب می‌کنند.

حوزه دیگری که نجات بهرامی به آن اشاره دارد، گنجاندن محتوای آموزشی منطبق با سیاست‌های منطقه‌ای نظام جمهوری اسلامی است، از جمله دفاع از حرم، که به مقوله ثابت در محتوای آموزشی تبدیل شده است؛ دروس و شعرهایی از شاعرانی ملقب به شاعر انقلاب، داستان‌ها و تصاویری از همین جنس که به گفته او بسیار زیاد شده است.

سند تحول بنیادین آموزش و پرورش که قرار است تا سال 1404 اجرایی شود، در مسیر اجرا، با مشکلات عدیده‌ای مواجه است. یکی از این مشکلات، تغییرات متون و محتوای درسی است که در راستای همکاری با مراکز مذهبی و ایدئولوژیک همچون حوزه‌های علمیه رخ خواهد داد. تزریق اندیشه‌های اسلامی، آرمان‌های دفاع مقدس و مباحث درباره مهدویت و ظهور موجود واهی، امام زمان که جامعه فرهنگی و به تدریج غیرمذهبی شده ایران را در سال‌های اخیر دچار نوعی دوگانگی کرده است، از جمله چالش‌های این سند خواهد بود.

سانسور محتوا و تصاویر کتاب‌های درسی، در دوران جمهوری اسلامی ایران سابقه‌ای طولانی دارد و از حذف نام پادشاهان و بخشی از تاریخ ایران تا تحریف آن به نفع سیاست‌های کنونی جمهوری اسلامی و حتی حذف اشعار شاعران نامدار ایرانی پیش رفته است. در مقطعی هم فرتور دختران از جلد کتاب درسی با بهانه شلوغ بودن طرح کتاب یا معادله انتگرال از کتاب ریاضی مقطع متوسطه حذف شد.

حذف آثار بزرگ ادبی از کتابهای فارسی مدارس بخصوص از سال 1388 خورشیدی آغاز شد و تا کنون شمار زیادی از آثار نظم و نثر فارسی از جمله رباعیات خیام، داستان «موسی و شبان» مولوی، داستان «حلاج» تذکره الاولیا، شعر «مادر» ایرج‌میرزا، «غزل در این سرای بی‌کسی» هوشنگ ابتهاج، «غزل جوانی» رهی معیری، شعر «به کجا چنین شتابان» شفیعی کدکنی، شعر «باغ بی‌برگی» اخوان ثالث، یک داستان از داستانی از غلامحسین ساعدی و داستانی از بزرگ علوی با اشعار و متون نثری که ارزش ادبی چندانی ندارد، جایگزین شده است.

یکی از تلاش‌های حکومت در ایران طی چهاردهه گذشته، حذف عاملیت زنان از محتوای کتاب‌های درسی بوده است که با برداشتن تصاویر دختران از کتاب‌ها جنجال به‌پا کرده است.

محتوای جنسیت زده، تحریفات تاریخی، حذف مبانی آموزشی و اضافات جایگزین با محتوای ایدئولوژیک از جمله انتقادهای کارشناسان حوزه آموزشی به متون کتاب‌های درسی دانش‌آموزان است.

نجات بهرامی می‌گوید: اگر شبکه‌های اجتماعی و رسانه‌ها را نداشتیم نتایج این کارهایی که در محتوای آموزشی انجام می‌شود واقعا خسارت بار می‌شد و امکان فرار از عواقب خسارت‌هایی که به بار می‌آورد، نبود. ولی آگاهی رسانی شبکه‌های رسانی موجب شده است بسیاری از عواقب این کار آگاه شوند.

او همچنین می‌گوید: برخی افراد گمان می‌کنند تاثیراتی که حکومت در مفاد کتاب‌های درسی ایجاد می‌کند تاثیری بر جامعه نخواهد داشت ولی به کسانی که خوشبین هستند باید گفت که تغییرات ایجاد شده در جامعه بی‌تاثیر نیست، چون همه خانواده‌ها در همه مناطق ایران به یک اندازه به رسانه‌ها، ماهواره، اینترنت و شبکه‌های مجازی دسترسی ندارند که از ضرر این کار آگاه شوند. به گفته این کارشناس آموزش در دو سال همه‌گیری کرونا که آموزش‌ها آنلاین بود، حدود ۵ میلیون دانش‌آموز به درستی آموزش ندیدند. قشر محروم که جمعیت بسیار زیادی را شامل می‌شوند، معمولا از مناطقی با تعداد فرزند زیاد هستند و تنها منبع تغذیه فکری این افراد، مدرسه، کتاب‌های درسی و معلم است. حکومت هم روی همین قشر سرمایه‌گذاری کرده است. بنابراین محتوای مورد نظر حکومت در کتاب‌های درسی در عین موثر بودن، بسیار مساله خطرناکی است و همه باید برای این مساله فکر کنند. به گفته احمد مدادی، کارشناس آموزش نیز پروژه تغییر مفاد کتب‌های درسی جهت کاربردی کردن آن‌ها نیست و نمی‌تواند هم باشد چون مقدمات آن فراهم نشده است. این معلم سابق می‌گوید: باید بر اساس کار کارشناسی مقدمات کار تغییرات متون درسی فراهم می‌شد، ولی مثل باقی پروژه‌های دستوری دیگر محکوم به شکست خواهد بود. بخش بزرگی از جامعه در کتب درسی دانش‌آموزان حضور ندارند؛ اقلیت‌های جنسی، مذهبی، قومی، زبانی؛ این افراد به طور کل مخاطب کتب درسی در ایران نیستند و به همین دلیل می‌توان ادعا کرد کتب درسی در ایران به‌روز نیست. از سوی دیگر نقش مردسالاری برای سال‌های متمادی بر کتب درسی ایران

سایه افکنده است، زنان نقش زیادی نداشته و عموماً حذف شده‌اند. به گفته احمد مدادی، کارشناس آموزش، سواد خواندن و نوشتن، توان درک مطلب و سواد ریاضی دانش‌آموزان ایرانی با افت مواجه شده است و اگر ایران روزی در منطقه حرفی برای گفتن داشت، الان عقب افتاده است. تغییر محتوای آموزشی و تالیف کتاب‌ها یکی از بحث‌های مهم در سیاست‌گذاری آموزشی است و برای سال‌ها، بسیاری از کارشناسان به این نکته باور و اذعان داشته‌اند که نظام آموزشی ایران و محتواهای آموزشی روزآمد نیست و نیازمند به‌روزرسانی و تغییرات جدی است. وزیر آموزش و پرورش رژیم آخوندی گفته بود: مواردی که غیرکاربردی است و منفعتی برای دانش‌آموزان ندارد، از کتاب‌های درسی دانش‌آموزان حذف خواهد شد. ولی مشخص نیست که پشتوانه حذف و اضافه‌ها کدام تحقیقات و کدام بخش پژوهشی کشور است؟ احمد مدادی، کارشناس آموزش این تغییرات را بر پایه نگاه دستوری به حوزه آموزش و پرورش تحلیل می‌کند و می‌گوید: بر اساس سلیقه ای که رهبر جمهوری اسلامی سید علی خامنه ای طی این سال‌ها داشته است، بعید به نظر می‌رسد این تغییرات مثبت باشند و به توسعه آموزشی کمک کنند. برعکس به نظر می‌رسد با توجه به سابقه چنین برخوردهایی، این اقدام موجب مشوش کردن فضای آموزشی و ابهام بیشتر در آن خواهد شد و نظام آشفته آموزشی را حتی آشفته‌تر خواهد کرد. آقای مدادی اضافه می‌کند: این نگرانی وجود دارد که این اتفاق موجب شود بدن نیمه‌جان نظام آموزشی ایران، ناکارآمدتر هم شود. تغییر محتوای آموزشی با گرایش به سمت مباحث ایدئولوژیک چقدر برای کودکان و دانش‌آموزان آسیب‌زا است؟ آیا حکومت می‌تواند در این زمینه موفق عمل کند یا خیر؟

احمد مدادی، کارشناس آموزش با توضیح این‌که همه این سال‌ها سعی شده است محتوای آموزشی در مقاطع مختلف محتوای ایدئولوژیک داشته باشد می‌گوید: بعد از این همه سال محصول خروجی آموزش و پرورش ما به لحاظ دانش‌آموز و سیستم ارزشی قطعاً مورد رضایت نظام نیست. تا حد زیادی تمام تلاش‌ها نتیجه دل‌خواه حکومت را نداشته است چون در کنار محتوای آموزشی، نیروی انسانی بحث بسیار مهمی است. به ویژه در نظام آموزش و پرورش ایران که معلم‌محور و نیروی انسانی بسیار مهم است. به گفته او وضعیت امروز معلمان، جنبش معلمان و حرکت‌های اعتراضی نشان‌دهنده این است که نیروی آموزشی به صورت مستقیم در راستای منویات ایدئولوژیک سیستم، رهبر جمهوری اسلامی ایران یا کلیت نظام در حرکت نیست. حکومت علی‌رغم همه تلاش‌های خود نتوانسته است تسلط ایدئولوژیک خود را بر سیستم آموزش و پرورش کامل کند.

چرا باید برای تغییر مفاد درسی نگران بود؟

مدادی می‌گوید نگرانی از این جهت است که فرصت‌ها برای اصلاح نظام آموزشی ایران با توجه به طرح‌های غیرکارشناسی، غیرعملی و ایدئولوژیکی که به این شکل از بالا به پایین به‌فرموده و دستوری و بخش‌نامه‌ای می‌خواهند اجرا کنند، در حال از بین رفتن است.

به گفته او، نظام آموزشی ایران، پیش از این و در زمان شاه فقید، یکی از نظام‌های آموزشی نسبتاً خوب در منطقه بوده است و برای دهه‌ها توانسته کیفیت خوبی در آموزش عمومی ارائه دهد. ولی مثل سایر بخش‌ها، این نظام آموزشی از مشکلات اساسی و ساختاری رنج می‌برد و فرصت زیادی برای اصلاح این نظام آموزشی نداریم. منابع محدودی داریم و اگر بخواهیم منابع و فرصت‌ها را به این شکل هدر دهیم در واقع فرصت‌های اصلاح و توسعه آموزشی را از دست داده‌ایم.



تاریخچه تربیت بدنی در ایران از ابتداء تا امروز و فاجعه ای که دستار بندان بر سر آن آورده اند.

نخست باید به این سؤال پاسخ داد که تربیت بدنی چیست؟

تربیت بدنی فرآیندی است آموزشی- تربیتی که هدف آن بهبود بخشیدن به اجرا و رشد انسان از طریق فعالیت‌های جسمانی است. تعریف فوق برداشتی است کلی از تعلیم و تربیت که نشان‌دهنده فرآیند مستمر یادگیری و تکامل در طول زندگی است.

تربیت بدنی شامل کسب و پردازش مهارت‌های حرکتی، توسعه و نگهداری آمادگی جسمانی برای تندرستی و سلامتی، کسب دانش علمی درباره فعالیت‌های جسمانی و تمرین و توسعه تصور و ذهنیت مثبت از فعالیت‌های جسمانی به عنوان وسیله‌ای برای بهبود اجرا و عملکرد انسان است. تربیت بدنی نه تنها به فواید جسمانی حاصل از شرکت در فعالیت‌های بدنی توجه دارد، بلکه بالا بردن دانش و آگاهی و ایجاد موقعیت‌های مناسب برای یادگیری و فعالیت مداوم را نیز مورد توجه قرار می‌دهد. برای عینیت بخشیدن به فواید تربیت بدنی، مربیان باید در تدوین برنامه‌های کامل و انتخاب آگاهانه فعالیت‌ها کوشا باشند تا از این طریق نهایت استفاده نصیب شرکت‌کنندگان گردد.

اهداف تربیت بدنی و ورزش

هدف‌های بهداشتی و تندرستی

تأمین سلامت و بهداشت بدن و مقاوم کردن آن در برابر عوارض و بیماری‌ها
تسهیل شرایط رشد و تقویت بدن در حد امکان و توان و رعایت جنبه اعتدال در آن
ایجاد ورزیدگی و هماهنگی در بین اعضاء و اندام‌ها به منظور برخورداری از قدرت، سرعت و چابکی
ایجاد مقاومت و افزایش میزان تحمل و عادت دادن آدمی به صبر و استقامت در برابر سختی‌ها
دستیابی به قدرت و کنترل ارادی اعضاء بدن و به کار انداختن ارادی آنها

بازسازی و نوتوانی بدن به منظور رفع نقایص جسمی و نارسائی‌های فیزیکی و افزایش میزان کارایی بدن

هدف‌های پرورش و اخلاقی

پرورش روان و ایجاد زمینه برای استقلال شخصیت ، همت بلند، ایثار و فداکاری دستیابی به مراتب قوت قلب، جرأت، شهامت، استقامت و پایداری و تقویت روحیه رشد و پرورش، رغبت‌های مثبت و جهت‌دهی آنها به سوی خوبی ها و کمال توجه به کرامت و والایی خود و خویش‌تنداری در برابر نابسامانی‌ها و زشتی ها . افزایش توان و قدرت تصمیم‌گیری‌های سریع، عادلانه، اقتصادی و مشروع . رشد و پرورش توجه و دقت، مقایسه و تشخیص و جهت دادن به آنها .

هدف‌های روانی

تقویت روان و افزایش توانمندی آن در مبارزه با هوای نفسانی و غلبه بر حسادت، خودپسندی و کینه‌توزی. کاهش عواطف و کنترل حالاتی چون خشم، ستیز، ترس و محبت . پاک کردن روان از نگرانی‌ها، انزواجوئی‌ها، یأس‌ها و ترس‌ها . کاهش رقابت و پذیرش اصول معقول در زندگی روزمره . دستیابی به شادابی و نشاط که همواره برای تداوم و رشد حیات ضروری است . پرورش فرد، هوش و قوه کنجکاوی و دیگر ذخایر وجودی انسان .

هدف‌های حرکتی و مهارتی

شناخت استعداد‌های حرکتی و پرورشی و شکوفایی آنها و دیگر قابلیت‌های فطری و استعداد‌های ژنتیکی تمجید فرهنگی و تقویت حس زیباشناسی در حرکات .

یادگیری مهارت‌های حرکتی و ورزشی و ایجاد هماهنگی عصبی و عضلانی .
بهره‌مند شدن از فعالیت‌های حرکتی و جسمی در گذراندن سالم اوقات فراغت .

هدف‌های اجتماعی ورزش

حرکت و جنبش از ویژگی‌های حیات انسان و دارای انگیزه و ریشه‌ای در سرشت او و عاملی برای رشد و سلامت و نشاط اوست. انسان نیازمند به حرکت است. منع انسان از حرکت نه تنها موجب توقف رشد بلکه سبب افسردگی، بروز رفتار ناهنجار، از دست رفتن شور و نشاط زندگی وی می‌گردد. نیاز انسان به حرکت و فعالیت در طول حیات تاریخی او همواره با کسب تجارت و کشف روش‌های جدید برای رفع آن همراه بوده است

تربیت بدنی و ورزش در طول تاریخ زندگی انسان به شیوه‌های گوناگونی متجلی شده است ورزش‌های امروزی صورت مختلفی از فعالیت‌های جسمی و تربیت بدنی است که در چهار چوب نظام تعلیم و تربیت هر جامعه و همراه با ارزش‌های فردی و اجتماعی آن موجبات پرورش فکری و جسمی کودکان و جوانان را فراهم می‌کند. تربیت بدنی و ورزش جزء لاینفک تعلیم و تربیت و وسیله‌ای برای رسیدن به سلامت جسمی و روحی نسل جوان است. نباید چنین تصور شود که تربیت بدنی امری بی‌ارزش و تفرّنی است و صرفاً وسیله‌ای است که موجبات سرگرمی و مشغولیت کودکان و جوانان را فراهم می‌سازد، برعکس باید آن را جزء مهمی از فعالیت‌های زندگی به شمار آورد. شوربختانه دستار بندان بخاطر عدم شناخت و کوری ذهن بخاطر ایده لوژیهای قرون وسطائی اسلام به این نکته مهم واقف نیستند.

مفاهیمی مانند تندرستی، بهداشت، رشد فردی و اجتماعی و سلامت روحی، ارتباط نزدیکی با تربیت بدنی و ورزش دارد. نگاهی به تاریخ نشان می‌دهد که ملل متمدن جهان همواره به نقش و اهمیت ورزش توجه داشته‌اند و از آن در پرورش جوانان خود و آماده کردن آنها برای مشکلات فردی و اجتماعی استفاده می‌کردند.

تربیت بدنی در دوران باستان

از زمان حضور انسان بر روی کره زمین تعلیم و تربیت نیز تاریخ خود را آغاز کرده است. حتی انسان اولیه نیز برای تنازع بقاء نیازمند آموختن و برحسب فطرت و غریزه ناگزیر از آموزش دادن به فرزندان و خانواده بوده است. بعدها شعور بر فطرت افزون گردید و او را در مقابله یا سازگاری با طبیعت یاری نمود. او به تدریج درک کرد که انتقال تجربیات منجر به زندگی بهتر آیندگان خواهد شد. ناگفته پیداست که بشر اولیه فلسفه مدونی برای انتقال اطلاعات و تجربیات نداشته است، اما آداب و رسوم، سنت‌ها و عاداتی که رفته رفته بر اساس میل به بقاء و نیازهای فطری در جوامع اولیه به وجود آمد و نیز تمایل به حفظ آنها، مبنای اولیه تعلیم و تربیت به شمار می‌آید.

تربیت بدنی در ایران

ورزش در ایران و تحولات آن در سیر زمان شامل سه دوره کاملاً متمایز می‌باشد. دوره اول ورزش در ایران باستان، دوره دوم ورزش قدیم ایران یا دوره بعد از اشغال ایران توسط حمله اول اعراب و دوره سوم ورزش نوین ایران در زمان شاه فقید و سقوط آن در زمان ملایان.

دوره اول تربیت بدنی در ایران باستان

اگر چه بر اساس آنچه گذشت تقریباً تمامی جوامع و کشورهای باستانی به دلیل ویژگی‌هایی خاص آن جوامع، نقش تعیین کننده و اهمیت حیاتی برای تربیت بدنی قائل بودند اما دو کشور بیش از سایر کشورها به تربیت بدنی در نظام تعلیم و تربیتی خود اولویت می‌دادند. این دو کشور یکی ایران و دیگری یونان بودند. این اهمیت دو دلیل عمده داشت، یکی حفظ و حراست از مرزها و دیگری کسب خصلت‌های عالی انسانی از طریق سلامتی و نیرومندی. چه ایرانیان باستان نیرومندی را اساس راستی و درستی و کسب سجایای اخلاقی می‌دانستند و سستی و کاهلی را مایه فرومایگی و نادرستی. از مطالعه تاریخ ایران باستان می‌توان دریافت که برخورداری از سجایای اخلاقی همچون گذشت، شجاعت، جوانمردی، فروتنی، داشتن چشم و دل پاک و نیکی کردن از خصوصیات یک ایرانی آزاده محسوب می‌گردیده است و دیدیم که چطور ملایان در این 46 سال تمام این فروزه‌های نیک را پایمال کردند.

در سده های گذشته مشرق زمین، ایران تنها کشوری بود که در نظام تعلیم و تربیت خود، بیشترین اولویت را به ورزش و تربیت بدنی اختصاص داده بود. در حالی که در همان زمان سایر کشورها به ورزش و تربیت بدنی توجه چندانی نداشتند، ایرانیان به اهمیت و ارزش توانایی و سلامت بدن به عنوان یکی از عوامل بسیار مهم در ایجاد ارتشی سلحشور و پیروز پی برده بودند

به دلیل نقش محوری و تعیین کننده‌ای که ایرانیان برای تربیت بدنی قائل بودند از سنین بسیار پائین کودکان را مورد آموزش هنرهای مختلف (هنر را به معنی باستانی واژه بکار می‌بریم) از جمله اسب‌سواری، تیراندازی، شنا، چوگان و هاکی قرار می‌دادند. هرودوت می‌نویسد: ایرانیان سه چیز را از پنج‌سالگی به کودکان خود می‌آموختند: سواری، تیراندازی و راستگویی. بدین ترتیب می‌توان دریافت که تربیت بدنی از چه ارزش و اهمیتی در نزد ایرانیان باستان برخوردار بوده است

تلاش برای حفظ مرز و بوم ایران بر اساس تعالیم زرتشت که به عنوان سرزمین مقدس نامیده شده است و نیز میل به کشور گشایی و تسخیر سرزمین‌های مجاور ایجاب می‌کرد که جوانان از آموزش‌های نظامی منظمی که پایه و اساس آن ورزش و تربیت بدنی بود برخوردار شوند. در حقیقت برنامه آموزش نظامی بسیاری از جوانان به مهارت‌های بدنی و قوای جسمانی محدود می‌شد تا بتوانند ویژگی‌های لازم یک سرباز خوب و شایسته را به دست آورند

در مجموع، آموزش و پرورش فرزندان جامعه ایران باستان و در مواردی فرزندان طبق اعیان و شاهزادگان- تقریباً به روی تربیت بدنی متمرکز می‌شد و آن هم با توجه به اهداف نظامی شکل می‌گرفت. بدین تربیت کودکان تا هفت سالگی زیر نظر مادران پرورش می‌یافتند. سپس پسران در هفت سالگی تحصیلات رسمی خود را آغاز می‌کردند و از همان هنگام رسماً متعلق به کشور شناخته می‌شدند و تا سن پانزده سالگی به آموختن فنون نظامی مشغول بودند. این افراد از سن پانزده سالگی، خدمت در ارتش را شروع می‌کردند و تا پنجاه سالگی همچنان به عنوان عضو رسمی ارتش در خدمت باقی می‌ماندند. به روایت هرودوت، فرزندان طبق اشراف و اعیان و شاهزادگان تا ۲۰ سالگی به تحصیل ادامه می‌دادند و برای فرماندهی سپاه و حکمرانی و دادرسی آماده می‌شدند. این نوع آموزش در تاریخ تعلیم و تربیت، نخستین نمونه کنترل آموزشی و پرورشی به وسیله دولت است که

برای هدفی خاص، که در آن زمان عبارت بود از حفظ قدرت و عظمت کشور، صورت گرفته است. بنابر آنچه گفته شد برنامه‌های تربیت بدنی بیشتر به آماده سازی جوانان برای جنگهای احتمالی اختصاص یافته بود.

جوانان تمرینات روزانه را از طلوع آفتاب با دویدن و پرتاب سنگ و نیزه آغاز می‌کردند. مقاومت با غذای اندک، تحمل گرما و سرمای شدید، پیاده روی‌های طولانی، عبور از رودخانه بدون تر شدن سلاحها و خواب در هوای آزاد از جمله تمرین‌های آنان بود. سوار کاری و شکار نیز دو فعالیت رایج بود. جستن بر روی اسب و پرش از روی اسب در حال دویدن (تمرین سرعت و چالاکی) از ویژگی‌های سوارکاران سواره نظام ایران بود

ایرانیان عهد باستان دلبستگی زیادی به اسب داشتند و این موجود را عضو خانواده خود می‌پنداشتند و به هنگام نیایش برای اسب نیز مانند سایر اعضای خانواده خود دعا می‌کردند. اهمیت اسب در زندگی مردم ایران باستان چنان بوده است که نام بسیاری از سلاطین نامدار با کلمه اسب ترکیب یافته بود؛ مانند لهراسب (اسب تندرو)، تهماسب (دارنده اسب زورمند) و ارجاسب (دارنده اسب با ارزش و ارجمند). همچنین گشتاسب (اسب از کار افتاده) را ویشتاسب (اسب چموش) نیز می‌نامیدند. اختراع اولین ابزارهای سوارکاری مانند دهنه، نعل، زین و رکاب به ایرانیان نسبت داده شده است. همچنین ارابه رانی در ایران باستان قسمت مهمی از برنامه جشن مهرگان بود که به افتخار مهر، فرشته روشنایی برگزار می‌شد. یونانیان این مسابقه را از ایران و رومیان از یونانیان اقتباس کرده‌اند

پس از آموزش اسب سواری، تعلیم تیراندازی و شکار آغاز می‌شد. کمان بلند و تیرهایی ساخته شده از نی و نیزه کوتاه جزو وسایل شکار و تیراندازی ایرانیان بود. در مورد آموختن تیراندازی و شکار به کودکان در شاهنامه سخن بسیار رفته است و از مهارت بهرام گور در تیراندازی، داستان‌های شگفت انگیزی نقل شده است

یکی دیگر از برنامه‌های تربیت بدنی در ایران باستان بازی چوگان است که ایرانیان آن را ابداع کردند. کودکان پیاده و جوانان سوار بر اسب به بازی چوگان می‌پرداختند و بدان عشق می‌ورزیدند. بازی کریکت انگلیسی و گلف که امروزه از ورزش‌های متداول و پرطرفدار در سراسر دنیا هستند، برگرفته از بازی چوگان ایرانی است

از دیگر برنامه‌های با اهمیت ورزشی در ایران باستان تعلیم شنا به کودکان بود. شنا در

نهرها و رودخانه‌ها آموزش داده می‌شد و این آموزش با هدف نظامی صورت می‌پذیرفت. به روایت استرابون ایرانیان به کودکان خود گذشتن از نهرها و رودخانه‌ها را بدون ترشدن سلاح و جامه آموزش می‌دادند

این نکته درخور توجه است که ورزش و پرورش اندام از نظر فضایل اخلاقی نیز مورد توجه ایرانیان باستان قرار داشت و آنان عقیده داشتند که ورزش علاوه بر تأمین تندرستی و نیرومندی، پرورش دهنده فضایل صفات نیک همچون شجاعت، جوانمردی و فروتنی است. آنان تربیت بدنی را اساس نیرومندی دانسته و نیرومندی را برای دستگیری ناتوانان و نه برای زورگویی و ماجراجویی می‌خواستند تا بدان جا که نیرومندی و پهلوانی را با جوانمردی و چشم‌پاکی و فروتنی و راستی و بسیاری دیگر از سجایای اخلاقی همراه می‌دانستند و ناتوانی و سستی را مایه ناراستی بر می‌شمردند. حماسه سرای بزرگ ایرانی، فردوسی توسی که داستان‌های پهلوانی و حماسی ایران کهن را به شعر در آورده است. این عقیده ایرانیان دوره باستان را اینگونه بیان کرده است

ز نیرو بود مرد را راستی ز سستی کژی زاید و کاستی

از دیگر ورزش‌های متداول در این دوره می‌توان کشتی، ارابه رانی، کوهنوردی و مشت زنی را نام برد

دوره دوم تربیت بدنی در ایران یا دوره بعد از اسلام

پس از یورش اعراب در زمان ساسانی و اشغال ایران، مذهب نکبت بار اسلام چهره پاک تربیت بدنی و اهداف نیک آنرا به نجاست فرهنگ زمخت بیابانی آلوده کرد. در این زمان شاهد ظهور عیاران، شطاران و فتیان هستیم که فعالیت آنها مبنی بر شهادت و نثار کردن جان و مال خود و افراد خانواده خود در راه الله است!! آنها با برتافتن از لذت‌های دنیوی به گمان خود ریاضت کشیده، موجب رضایت الله، محمد و ائمه اطهار و نهایتاً موجب عدالت گستری!!!! می‌شوند.

از آنجا که در دوران استیلای بنی امیه و بنی عباس سازمان‌دهندگان فتیان و عیاران به مردان فداکار و نیرومندی احتیاج داشتند در محلی که در پیچ و خم کوچه‌ای بود و رونقی

نداشت جلساتی مخفیانه تشکیل می‌شد. در آغاز زور بازوی خود را محک می‌زدند و محلی بنام زورخانه تشکیل دادند تا به‌این وسیله آمادگی بدنی و رزمی برای نابودی حکومت ظلم و تشکیل حکومت حق!!!!!! به‌دست آورند. بدین سان تربیت بدنی حقیقت خود را باخت و چهره ای سیاسی بخود گرفت که شوربختانه در رژیم آخوندی به شکل دهشتناکی خود را نشان می‌دهد.

در دوره تیموریان ورزش کشتی با رسوم پهلوانی رایج بود. در این دوره از پهلوانانی مانند پهلوان حسین، پهلوان کاتب و پهلوان محمد ابوسعید می‌توان نام برد

صفویان ورزش‌هایی همچون شمشیربازی، اسب‌دوانی، چوگان، تیراندازی، شکار، شنا و کشتی را رواج دادند. از معروف‌ترین پهلوانان این دوره می‌توان پهلوان بیک قمری، پهلوان میرباقر آجریز، پهلوان جلال یزدی و پهلوان حیدر را نام برد. در اواخر دوران صفوی که انحطاط و فساد دستگاه شاه سلطان حسین صفوی به جامعه از جمله زورخانه کشیده شد. ورزش و پهلوانی به علت بی‌کفایتی دربار و حکام شاه سلطان حسین که غرق در خوشی و لذت‌های ناروا شده بودند، نه تنها مقام معنوی خود را از دست داد و به زوال کشیده شد، بلکه ورزش که حافظ اخلاق شناخته می‌شد به عامل مزاحمت مبدل شد. جوانان بسیاری به جای پرداختن به عملیات جسمانی بیشتر به دزدی و شربروی پرداختند

ورزش در زمان آقامحمدخان قاجار که از مردانگی و جوانمردی بهره‌ای نداشت به انزوا کشیده شد و ورزش پهلوانی کنار گذاشته شد. حتی پهلوانان را از روی بخل و حسادت زجر و شکنجه نیز می‌دادند. به لحاظ آن که مردم کشتی را دوست داشتند پس از قتل آقا محمد خان، باز به ورزش به‌خصوص رشته کشتی پرداختند و به تدریج دوباره سنت باستانی را زنده کردند. شاهان قاجار نظر به محبوبیت پهلوانان در بین مردم، خود را ناگزیر علاقه‌مند به آنان نشان دادند تا بدین وسیله خود را محبوب ملت سازند

در این دوره پهلوانان در جشن‌ها به کشتی می‌پرداختند و در طول مسابقات، پهلوان پایتخت معین می‌شد. دیدارهای خارج از کشور در کشتی پهلوانی آغاز شد و چند تنی برای مسابقه به خارج از کشور سفر کردند. همچنین کشتی‌گیران برجسته‌ای از هند، روس، افغانستان و غیره به ایران آمدند.

تربیت بدنی و ورزش در دوره پهلوی

شروع ورزش‌های مدرن و نوین در ایران را باید از نخستین سال‌های سال 1300 دانست. اولین انجمن تربیت بدنی به‌صورت رسمی و قانونی سال 1313 تشکیل شد. ریاست عالیه آن را محمدرضا شاه پهلوی به‌عهده داشت. حسین علاء به سرپرستی آن انتخاب شد.



حسین علاء

مهم‌ترین فعالیت‌های انجمن عبارت‌اند از: تهیه کتب و مقررات ورزشی و پیشاهنگی مدرن اروپایی برای ورزشکاران ایرانی

تربیت تعدادی ورزشکار و مربی زیر نظر کارشناس آمریکایی (گیبسون)

تشکیل باشگاه‌های ورزشی، اردوهای تابستانی و شرکت در المپیک ۱۹۳۶ برلین.

ورزش‌های نوین مثل فوتبال، از بازیهای اروپایی قلمداد می‌شوند. در بیست سال آخر سده سیزدهم، فوتبال توسط انگلیسی‌ها در ایران رواج یافت. واژه فوتبال را دانشجویانی که به اروپا اعزام شده بودند به زبان فارسی وارد کردند. بازی فوتبال برای اولین بار در شهر مسجد سلیمان در سال 1278 انجام شد. نخستین ایرانی که در تیم فوتبال بازی می‌کرد

نامش کریم زندی بود. در سال 1300 برای نخستین بار انجمنی به نام انجمن ترویج فوتبال در تهران تشکیل شد. در راستای همین فعالیت ها نخستین بار مدرسه آمریکایی که امروزه دبیرستان البرز نام دارد، آموزش فوتبال را به شکل رسمی شروع کرد.

یکی از نخستین باشگاه هایی که در ایران تاسیس شد می توان به کلوپ ایران، اسپرت ارامنه، طوفان و کلوپ تهران اشاره داشت. . سال 1306 اولین رقابت فوتبال بین انگلیسی ها و ایرانی ها برگزار شد. مسابقه بین نفرات سفارت انگلیس و اعضای فوتبال تهران برگزار شد و با پیروزی ۵ بر ۲ ایران به پایان رسید. پیروزی در مقابل مهد فوتبال موجی از شادی بین مردم ایران به وجود آورد و رضا شاه بزرگ دستور داد یک استادیوم فوتبال برای تهرانی ها بسازند. در سال 1306 علی اصغر حکمت مامور ساخت استادیومی به نام امجدیه در تهران شد. دولت در سال 1308 زمینی برای برگزاری مسابقه فوتبال خریداری کرد و آن را چمن نمود. نخستین مسابقه بین المللی فوتبال در همان سال بین ایران و بادکوبه شوروی برگزار گردید. ایجاد زیرساخت های فوتبالی در این سال ها بسیار مورد توجه قرار گرفت و در واقع می توان گفت سال 1312 زیرساخت ورزش در فوتبال بسیار پیشرفت کرد. به این ترتیب شمار تیم های فوتبال ایرانی در سال 1315 در 29 استان به 367 تیم رسید.



تیم ملی فوتبال ایران در سال 1345 تا 1355 در اوج خود قرار داشت و در مسابقات جام ملت‌های آسیا پیروزمندانه شرکت کرد. همچنین در مسابقات مقدماتی جام جهانی در سال 1978 میلادی شرکت کرد و برای اولین بار به رقابت های جام جهانی راه پیدا کرد.

تیم ملی فوتبال ایران در زمان شاه فقید توانست سه بار قهرمان جام ملت‌های آسیا شود

در سال 1340 جام ملت‌های آسیا در ایران برگزار شد و تیم ملی فوتبال توانست قهرمان این جام شود.

در سال 1350 جام ملت های آسیا در کشور تایلند برگزار شد و باز هم ایران مقام قهرمانی را کسب کرد

در سال 1354 باردیگر جام ملت های آسیا در کشور ایران برگزار شد و این بار هم تیم ملی فوتبال ایران توانست قهرمانی این دوره را نیز کسب کند.

این افتخارات در زمان ملایان هیچگاه تکرار نشد. در رژیم چهل و جنون و جنایت اسلامی تیم ملی فوتبال جمهوری اسلامی با کشورهای آفریقائی نظیر گوام و مالدیو بازی و برنده شده است.

تربیت بدنی در رژیم جمهوری اسلامی

فرار ورزشکاران ایرانی از جهنم جمهوری اسلامی

در نخستین سال‌های پیروزی فتنه خمینی ، ورزش نیز مانند بسیاری دیگر از پدیده‌های جامعه دچار دگرگونی شد اما تفاوت ورزش با سایر پدیده‌ها مثل هنر در این بود که آن‌ها ماهیتاً دچار تحول شدند در حالی که ورزش از لحاظ ماهیتی نه نیازی به تحول داشت و نه اساساً می‌شد آن را تغییر داد. به همین علت دچار رکود شدیدی شد

دلایل متعددی برای این رکود وجود دارد، ازجمله اینکه اساساً و در بدو امر ورزش در مقوله بازی‌ها می‌گنجید و بازی نیز نوعی **لهو و لعب** محسوب می‌شد هرچند این نکته به طور صراحت بیان نشد. از دیگر دلایل مواجهه ورزش با رکود، حضور زنان در عرصه‌های مختلف ورزشی به صورت کاملاً آزاد بود که با هیچ یک از معیارهای انقلابی **!!و اسلامی سازگاری** نداشت و به‌طور کلی با آن برخورد شد. یکی دیگر از عوامل کم توجهی به ورزش در این دوره، ورزش‌هایی بودند که دارای **اشکالات شرعی** محسوب می‌شدند و کلاً حرام و ممنوع اعلام شده بودند مانند بوکس و شطرنج!!!!!!شمار ورزشکاران

ملی‌پوشی که در چهار دهه گذشته از ایران مهاجرت کرده و با پرچم دیگر کشورها در رقابت‌های ورزشی حاضر شده‌اند، از مرز 66 تن گذشت. عاطفه احمدی، پرچمدار تیم ایران در المپیک زمستانی 2022 پکن، از تازه‌ترین ورزشکارانی است که گزارش شده به کشور آلمان پناهنده شده است. احمدی تنها زن ایرانی شرکت‌کننده در المپیک زمستانی پکن بود که پنج مدال آسیایی و چند مدال ت لای رقابت‌های بین‌المللی اسکی آلپاین ترکیه را در کارنامه دارد.



این تصمیم احمدی با واکنش تند رسانه‌های محافظه‌کار در ایران همراه شد و آن‌ها تلاش کردند بدون اشاره به دلایل این تصمیم، او را تخریب کنند. خبرگزاری مهر وابسته به سازمان تبلیغات اسلامی، با انتقاد از روند روبه‌رشد مهاجرت ورزشکاران نوشت که این قبیل اقدام‌ها به «فرهنگی فراگیر» در جامعه ورزشی ایران تبدیل شده است. آمار این خبرگزاری نشان می‌دهد تاکنون 66 ورزشکار حرفه‌ای ایران به کشورهای دیگر پناهنده شده و فعالیت حرفه‌ای خود را با پرچمی غیر از پرچم خرچنگ نشان جمهوری اسلامی ادامه داده‌اند.

در این گزارش، نام 21 ورزشکار زن و 45 ورزشکار مرد از رشته‌های مختلف ورزشی در فهرست ورزشکاران مهاجر طی چهار دهه گذشته از ایران دیده می‌شود. رشته‌های تکواندو و شطرنج هر کدام با 9 ورزشکار، در صدر فهرست مهاجرت ورزشکاران قرار دارند و کشتی، جودو و دیگر ورزش‌ها به ترتیب در جایگاه‌های بعدی قرار دارند.

آلمان با 15 مورد پذیرش پناهندگی ورزشی مهم‌ترین مقصد مهاجرت ورزشکاران بوده است و کشورهای آمریکا، فرانسه و جمهوری آذربایجان نیز مقاصد بعدی اعلام شده‌اند.

در بخش دیگری از این گزارش، آمده که نخستین مهاجرت ورزشی در جمهوری اسلامی در سال 1362 اتفاق افتاد و اواخر سال 1388 تا اوایل 1389، اواخر سال 1392 تا اوایل 1393، سال 1396، سال 1398 و سال 1400 زمان‌های اوج مهاجرت ورزشکاران از ایران بوده‌اند.

بر اساس آمار مرکز پژوهش‌های مجلس، تا سال 1399، تنها 38 ورزشکار ایران را ترک کرده بودند و این نشان می‌دهد شمار این مهاجرت‌ها طی سه سال اخیر به طرز شگفت‌آوری افزایش یافته است.

نارضایتی از فدراسیون، اختلاف‌ها و توسعه ورزش حرفه‌ای، موضوع‌های عقیدتی از جمله مسئله حجاب و امتناع از رویارویی با حریفان اسرائیلی و مسائل شخصی و خانوادگی سه عامل مهم مهاجرت ورزشکاران‌اند که این خبرگزاری وابسته به نهادی حاکمیتی به آن اعتراف کرده است.

ممنوعیت رویارویی با ورزشکاران اسرائیلی در صدر انگیزه‌های ورزشکاران در مهاجرت از ایران قرار دارد که این مسئله به حاشیه و مسئله‌ای بزرگ برای ورزشکاران تبدیل شده است. از سال 1362 کم نبوده‌اند ورزشکارانی که در این رابطه احضار، تهدید، تنبیه و جریمه شده باشند.

مهرداد میناوند، ملی‌پوش فقید تیم فوتبال ایران، سال 1379 با پیراهن تیم باشگاهی اشتروم گراتس اتریش در برابر تیم فوتبال هاپوئل اسرائیل به میدان رفت که عاقبت مجبور به عذرخواهی شد. پنج سال بعد نوبت به وحید هاشمیان، دیگر بازیکن سابق تیم ملی فوتبال، رسید که در چارچوب لیگ قهرمانان اروپا مجبور شد تیم خود را در رویارویی با تیم فوتبال مکابی اسرائیل همراهی نکند.

در سال 1398 سامان بلاغی عضو تیم ملی بستانکبال با ویلچر ایران به آلمان پناهنده شد



سامان بلاغی

در همین سال صدف خادم به فرانسه درخواست پناهندگی داد و آن کشور قبول کرد.



صدف خادم

بوکسور دیگری بنام مبین کهرازه به اتریش پناهنده شد.



مبین کهرازه

راحلہ آسمانی قهرمان رشته تکواندو در سال 1391 در 23 سالگی به بلژیک پناهنده شد و تا کنون یک مدال طلا ، سه نقره و سه برنز برای بلژیک کسب کرده است.



راحلہ آسمانی و همسرش



بازیکنان تیم ملی بانوان با چشمان اشک آلود بخاطر منع بازی با تیم اسرائیل زمین را با شکست ترک می کنند.

قهرمان تکواندو ، میلاد بیگی در سال 1393 به کشور آذربایجان پناهنده شد و مدال تالی بازی های 2015 اروپا را برای این کشور کسب کرد.



میلاد بیگی

سینا بهرامی از دیگر قهرمانان تکواندو ایران نیز به آذربایجان پناهنده شد.



یک زوج قهرمان در رشته تکواندو، کسری مهدی پور نژاد و پریسا فرشیدی هردو پناهنده آلمان شدند.



مهدی پورنژاد و همسرش پریسا

قهرمان تکواندو ایران ، مهدی خدابخشی دارنده مدال تلالی وزن 87 کیلو گرم ارتش های جهان ویتنام ، مدال تلالی 2013 اندونزی و مدال تلالی 2015 جهانی در تاریخ 14 آبان 1398 به کشور صربستان پناهنده شد.



مهدی خدابخشی

فرزاد ذوالقدری کاپیتان پیشین تیم تکواندوی نوجوانان ایران و نایب قهرمان مسابقات جهانی دانشجویان در 1398 به بلغارستان پناهنده شد.



فرزاد ذوالقدری

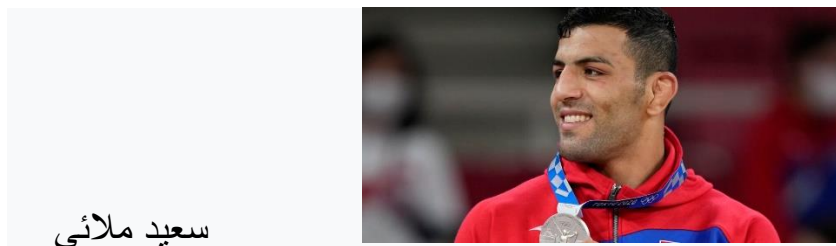
کیمیا علیزاده قهرمان تکواندو کشورمان که از تبعیض و دروغ در رژیم آخوندی خسته شده بود در دی ماه 1398 درخواست پناهندگی به آلمان داد و بلافاصله پذیرفته شد.



کیمیا علیزاده

دینا پوریونس تکواندوی ایرانی نیز به هلند پناهنده شد. همراه این قهرمان پوریا جلالی پور قهرمان تیر و کمان معلولین نیز پناهنده هلند شد.

سعید ملائی جودو کار ایرانی در بازی های جهانی توکیو وقتی شکست اجباری را بخاطر مسابقه ندادن با جودو کار اسرائیلی دید ، دیگر به ایران باز نگشت و از آلمان درخواست پناهندگی کرد که پذیرفته شد. پیش از پذیرفته شدن ، او زمانی برای کشور مغولستان بازی کرد و در المپیک 2020 برای مغولستان مدال نقره دریافت کرد.



سعید ملائی

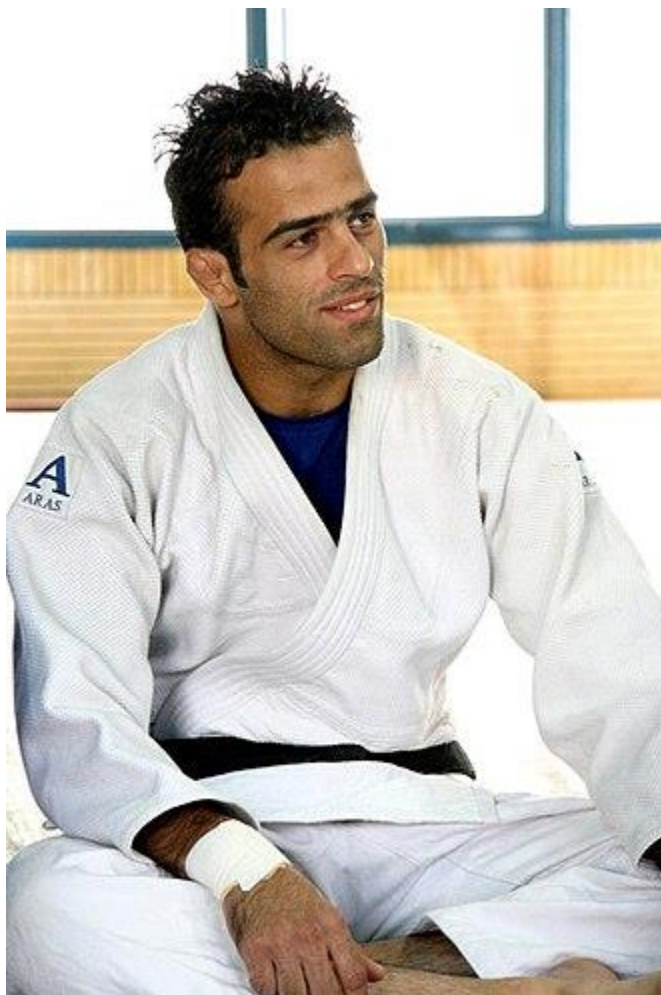
محمد رشنو نژاد جودو کار دیگری بود که بخاطر فقر مادی در رژیم آخوندی مجبور به فروش مدال های خود شد. او در پائیز 1396 به هلند پناهنده شد.



محمد رشنو نژاد

وحید سرلک

وحید سرلک در حال حاضر ۵ مدال طلا، ۶ نقره و ۷ برنز را در کارنامه افتخارات بین‌المللی خود دارد. او خیلی زود با مدال نقره جوانان آسیا در سال 2000 نام خود را بر سر زبان‌ها انداخت اما در رقابت‌های جهانی سال 2005 وقتی در اوج آمادگی خود قرار داشت مجبور شد تا عمداً مقابل جودوکار آذربایجانی بازنده باشد تا دور بعد به رقیبی از اسرائیل برخورد نکند. همین اتفاق موجب شد تا او نسبت به ادامه کار دلسرد شود و در رقابت‌های جهانی بعدی در رده پنجم قرار گیرد. او پس از کسب این عنوان و سابقه 14 ساله در تیم ملی ایران، در سال 1389 به کشور آلمان مهاجرت کرد و با کسب افتخاراتی عضو تیم ملی جودو آلمان و سرمربی باشگاه جودو مونشن گلادباخ گردید.



وحید سرلک

از دیگر جودو کاران و کاراته بازان ایرانی میتوانم به جواد محبوب و هامون درفشی پور اشاره کنم که به کاندای پناهنده شدند.

استاد بین المللی شطرنج و قهرمان شطرنج ایران در زمان شاه فقید ، کامران شیرازی در پی ممنوعیت و حرام شمردن بازی شطرنج !!! توسط دستار بندان ابتداء با پرچم آمریکا و سپس فرانسه در مسابقات بین المللی شطرنج شرکت کرد.



استاد کامران شیرازی

قهرمانان دیگر شطرنج کشورمان ، مهرشاد شریف ، الشن مرادی ، درسا درخشانی ، غزل حکیمی فر ، شهره بیات ، میترا حجازی پور، سارا سادات خادم الشریعه و علیرضا فیروز جا بخاطر حرام بودن شطرنج در اسلام برای آمریکا، فرانسه ، سوئیس ، اسپانیا و انگلستان بازی کرده و برای این کشورها افتخار می آورند.

آرزو معتمدی قهرمان قایقرانی ایران ابتدا می‌خواست یک شناگر باشد اما به دلیل پوشش شنای بانوان قید حضور در این رشته ورزشی را زد. علاقه او به ورزش‌های آبی موجب شد تا به قایقرانی روی بیاورد. با تلاش‌های مستمر به عنوان اولین بانوی ایران سهمیه حضور در رقابت‌های کایاک المپیک 2012 لندن را بدست می‌آورد اما درست قبل از اعزام، فدراسیون بین او و آرزو حکیمی مسابقات انتخابی برگزار کرد و در نهایت آرزو حکیمی به مسابقات المپیک اعزام شد. این اتفاق سرخوردگی شدید معتمدی را به همراه داشت و در سال 1391 با دریافت پذیرش از دانشگاه اوکلاهاما به آمریکا رفت و نتایج خوبی در رقابت‌های کایاک 500متر و 1000 متر آلمان بدست آورد. در سال 2013 وی توانست در رقابت‌های داخلی آمریکا مقام دوم رقابت‌های 200 متر و 500متر را از آن

خود کند. او در حال حاضر پناهنده آمریکا است.



آرزو معتمدی

از دیگر قهرمانان قایقرانی میتوان به شروین پاکدل ،مینا علیزاده ، و سعید فضل اولی اشاره داشت که به پرتغال و آلمان پناهنده شدند.

در رشته کشتی ورزشکاران زیر ترک وطن کرده اند :

مجید داداش آلمان

محمد مهدی بی نیاز ایتالیا

محد رضا آذرشکیب آذربایجان

پیام زرین پور آمریکا

انوش جعفری آلمان

نوید زنگنه کانادا

سامان طهماسبی آذربایجان

صبح شریعتی آذربایجان

ایمان مهدوی فرانسه



سامان طهماسبی برنده دو مدال برنز جهان و تلالی آسیا که برای کشور آذربایجان کشتی میگیرد.

در رشته نجات غریق دو قهرمان ایرانی بنام های محمود زاویه و پوریا پور ابراهیم هر دو به فرانسه پناهنده شدند.

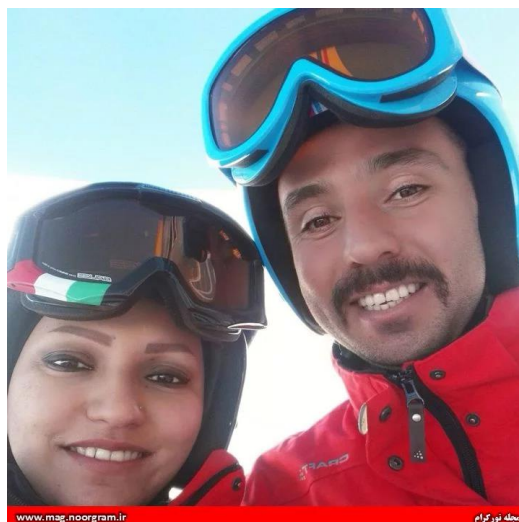


محمد حسین ابراهیمی عضو تیم ملی شمشیر بازی ایران که پناهنده فرانسه شد.



ایمان جمالی از بهترین هند بالیست های ایرانی که برای مجارستان بازی می کند.
با حرام شمردن ورزش بوکس ، ورزشکاران این رشته راهی جز پناهنده شدن و ترک ایران نداشتند . امید احمدی صفا، آرین ساعد پناه ، مرتضی ریگی و سالار غلامی بوکسورهای هستند که به آلمان ، اسپانیا و کانادا رفته و پناهنده شده اند.

مرجان کلهر ، پوریا ساوه شمشکی و ستار صید از جمله اسکی بازان پناهنده به فرانسه و نروژ هستند.



مرجان کلهر و همسرش

در کنار پدیده مهاجرت نخبگان ایرانی در سالهای اخیر ، روند پناهنده شدن ورزشکاران نیز شدت گرفته است . فاجعه ای که با حضور دستار بندان اشغالگر و مذهب نکبت بار اسلام هر روز شاهد آن هستیم.

فتنه خمینی چه محرومیت‌هایی برای زنان ایرانی آورد؟

وزارت ورزش و جوانان برای زنان علاقمند به والیبال ساحلی، وعده رایزنی با مدیران شهری در زمانی نامشخص برای ساخته شدن کمپ‌هایی دربسته، سربسته و پوشیده برای زنانی را داده است. 47 سال پیش و در زمان شاه فقید دختران ایرانی در مدارس ایران برای حضور در تمرینات حرفه‌ای والیبال، بسکتبال، فوتبال، شنا و دوومیدانی، تشویق می‌شدند. تیم‌های ملی شنا، فوتبال، هندبال، والیبال و بسکتبال ایران در رقابت‌های آسیایی و جهانی حضور داشتند، وقتی هیچ‌یک از کشورهای عربی حوزه خلیج فارس، هنوز به این باور نرسیده بودند که حتی می‌توان تیم‌های باشگاهی زنان را تشکیل داد.

مجموعه ورزشی «قصر یخ» در خیابان پهلوی هفته‌ای یک روز آموزش پاتیناژ رایگان برای دختران هنرجوی مشتاق به این رشته ورزشی داشت و در باقی روزها نیز دختران و زنان حرفه‌ای در این سالن، پاتیناژ می‌کردند.

زنان ایرانی پیش از انقلاب در رشته‌هایی فعالیت می‌کردند که 47 سال است از آن‌ها برای حضور در رقابت‌های بین‌المللی محروم شده‌اند. رشته‌هایی همچون تنیس، سه‌گانه و ژیمناستیک، رشته‌های رقص نمایشی و البته دوچرخه‌سواری و حتی موتورسواری

تیم پرسپولیس دختران قبل از انقلاب



ایستاده از چپ: مریم دبیر ، ملود محمدرضایی ، پروانه حسینی ،
فرشته ناصری ، ثریا امیری و رویا رادفر
نشسته از چپ: هنگامه افشار (کاپیتان) ، مهشید مهاجری ، فروزان
رادفر ، شهناز نصر آبادی

اعدام قهرمانان ورزشی در جمهوری اسلامی

فروزان عبدی پور پیر بازاری کاپیتان تیم ملی والیبال زنان ایران که در مرداد 1367 به جرم هواداری از سازمان مجاهدین خلق اعدام شد.



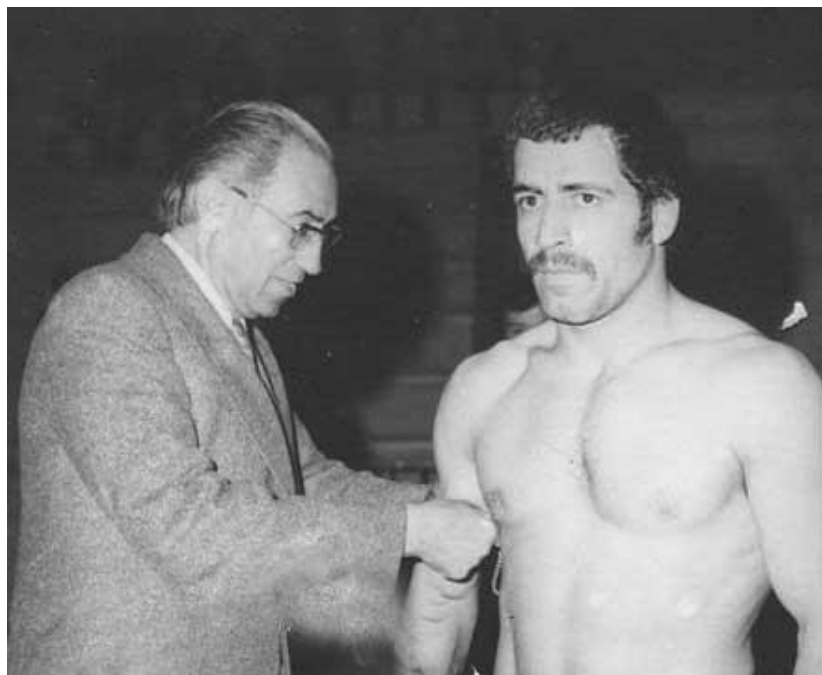
فروزان عبدی پور

حبیب خیبری بازیکن و کاپیتان تیم ملی فوتبال ایران . این ورزشکار در سال 1362 به اتهام عضویت در سازمان مجاهدین خلق دستگیر و سپس اعدام شد.



حبیب خیبری

هوشنگ منتظرالظهور عضو تیم ملی کشتی فرنگی ایران و قهرمان کشور در سال 1976 میلادی که در مهرماه 1360 در اصفهان دستگیر و بجرم هواداری از سازمان مجاهدین خلق اعدام شد.



هوشنگ منتظرالظهور

نوید افکاری سنگری کشتی گیر ایرانی و از معترضان مرداد 1397 که در تاریخ 22 شهریور 1399 بطور ناگهانی و بدون دیدار با خانواده اش در زندان عادل آباد شیراز بدار آویخته شد. او به هنگام اعدام 27 سال بیش نداشت. پیش از اعدام این ورزشکار را تا حد مرگ شکنجه دادند. روی صورت او پلاستیک می کشیدند تا از بی هوایی چهره اش سیاه میشد و به مرز خفگی میرسید تا او را وادار به اعتراف اجباری کنند.



نوید افکاری

نازنین عظیم زاده قهرمان تیم ملی ژیمناستیک ایران که بجرم هواداری از سازمان مجاهدین خلق در سال 1360 اعدام شد. به هنگام مرگ او 19 سال داشت.

علاء الدین عترتی کوشالی بازیکن فوتبال تیم های ملوان بندر پهلوی ، سپید رود ، دارائی و پرسپولیس که در لاهیجان بجرم عضویت در سازمان مجاهدین خلق دستگیر و پس از شکنجه های رعب آور اعدام شد.

علی مطیری بوکسور ایرانی که در سال 1399 در زندان شیبیان اهواز به اتهام محاربه و مفسد فی الارض !! اعدام شد.

اصغر نحوی پور فریدنی ورزشکاری که در تاریخ 24 تیرماه 1396 بهنگام دفاع از یک زن ایرانی در مقابل تهاجم یک آخوند با شلیک یک مزدور انتظامی کشته شد.

البته بسیاری بودند که قربانی سازمان مجاهدین خلق شدند که از میان آنها میتوان به چهره های شناخته شده ای نظیر : فیروزه بنی صدر ، احمد شاملو پشت به وطن کرده ، شهلا صافی ضمیر (مرجان هنرپیشه فیلم های فارسی) فریدون ژورک (کارگردان سینما و همسر خانم مرجان) و مرضیه (خواننده مشهور ایران) اشاره داشت.

جریان های تربیتی در جمهوری جهل و جنون و جنایت اسلامی

سه جریان تربیتی را در تعلیم و تربیت معاصرو نوین ، باید بازشناسی نمود. این سه جریان عبارتند از

الف - جریان سکولار که خواهان جدایی دین از زندگی اجتماعی و از جمله تربیت رسمی است

ب - جریان اصلاح‌گری که خواهان تلفیق دین با مقتضیات زندگی، از جمله تربیت جدید است

ج - جریان احیاءگری که خواستار احیاء دین در متن زندگی اجتماعی و برپایی تربیت دینی است.

شوربختانه مورد سوم که خواهان آموزش امت اسلام ، نه ملت ایران است بشکل دهشتناکی بر تمام امور تعلیم و تربیت سایه انداخته است.

میزان تأثیرگذاری این سه جریان تربیتی مشابه یکدیگر نیست. چه این که جهت تأثیر آنها نیز با هم متفاوت است. همچنان که بعداً شرح خواهم داد ، برخی از آنها به‌طور آشکار بر نظام تربیت رسمی تسلط یافتند و برخی به‌طور پنهان، طیفی از آثار تربیتی را پدید آوردند از آنجا که پس از مواجهه با غرب، عمده‌ترین چالش فرهنگی، به خصوص در نهاد تعلیم و تربیت، مربوط به میزان دخالت دین در تربیت است؛ نگاهی هر چند اجمالی به تاریخ تربیت ایران از حیث حضور تربیت دینی، ضروری است، زیرا، گرچه تعلیم و تربیت ایران از زمان باستان، به‌عنوان یک نهاد اجتماعی همواره مشحون از تربیت دینی بوده است، ولی تاریخ تعلیم و تربیت ایران شامل سه دوره است

دوره اول از ایران باستان آغاز می‌شود و تا دوره اسلامی ادامه دارد. در این دوره تربیت به‌طور کامل زیر پوشش نهاد کاهنان و موبدان قرار دارد. تعالیم ادیان باستان و آموزه‌های دین زرتشت، محور اصلی تربیت می‌باشند. حتی دانشگاه جندی‌شاپور، برخلاف نظام متفاوت و رشته‌های متنوعی که دارد، صورتی از یک دستگاه تربیت دینی باستان را نشان می‌دهد. در این دوره، دینی بودن تربیت اختصاص به ایران نداشته، بلکه در میان همه ملت‌ها و تمدن‌های باستان، وضع به همین صورت است

دوره دوم، دوره اسلامی است که تا سده ششم - هفتم ادامه دارد. پس از گسترش فرهنگ زمخت عرب و بیابانی در ایران، جریان آموزش و تربیت به پیروی از تاریخ اسلام و تاریخ ایران، در اختیار نهادهای دینی و ارگان‌های مذهبی قرار گرفت. در این دوره، نهاد تعلیم و تربیت، هم از جهت توسعه مراکز تربیتی و هم از لحاظ ظهور نوابغ و دانشمندان

بزرگی همچون رازی، بیرونی، فارابی، ابن سینا، غزالی، طوسی، سعدی، مولوی، حافظ و...؛ بالندگی بی‌نظیری داشته است. بالندگی نظام تربیتی ایران در دوره اسلامی، هم از جهت جغرافیایی - در مقایسه با ملت‌ها و تمدن‌های تاریخ تربیت ایران معاصر - و هم از جهت تاریخی - در مقایسه با دوره‌های قبل و بعد - بی‌نظیر است. پس از دوره دوم، حدود شش سده - در فاصله سده ششم تا دوازدهم - تاریخ تعلیم و تربیت این مرز و بوم دچار رکود و حتی پس‌رفت، گردید. آشوب‌های محلی، تهاجم مغول‌ها، ناکارآمدی سلاطین، کشتار، تبعید و به بند کشیدن اندیشمندان، مهاجرت دانشمندان، کتاب‌سوزی‌ها و نابودی میراث علمی از جمله دلایل این توقف تاریخی بود. دوره سوم از اواخر سده دوازدهم و اوایل سده سیزدهم، طی اولین رویارویی‌های ایران با غرب، آغاز می‌شود. البته سابقه مواجهه ایران با غرب، به عصر صفویه و پس از جنگ عثمانی با ایران، باز می‌گردد. آشنایی با غرب پس از صفویه، در دوران افشارها و زندیه، افت و خیزهای فراوان داشت ولی بالاخره در زمان حکومت ناصرالدین شاه قاجار گسترش یافت. در حقیقت، سرآغاز دوره سوم تاریخ تربیت ایران، آشنایی ایران قاجاری با غرب مدرن است. در این زمان، میان طرفین مواجهه اختلاف سطح چشمگیری وجود داشت. در طرف غربی، شروع عصر روشن‌گری و ظهور نهضت‌های بسیار مهم اومانیسم، سیانتیسم، رفرمیسم و پیدایش استعمار نو، ویژگی‌هایی را برای جامعه اروپایی به ارمغان آورده بود که بسیار متفاوت از ویژگی‌های جامعه ایرانی بود. همچنین، سه انقلاب اساسی غرب، یعنی انقلاب اجتماعی فرانسه، انقلاب صنعتی انگلیس و استقلال امریکا، که در فاصله مرگ کریمخان زند تا مرگ فتحعلی شاه قاجار، رخ داد؛ تغییرات چشمگیری را در اندیشه و عمل مردم اروپا - امریکا و تحول‌های گسترده‌ای را در سیاست، اقتصاد و فرهنگ جامعه غرب پدید آورده بود. اوج‌گیری تلاش‌های استعماری انگلیس در هند و پاکستان و دیگر کشورهای آسیایی نیز در توسعه فرهنگ استیلاجوی غرب، بی‌تأثیر نبود. برعکس، طرف ایرانی نسبت به این تحول‌ها، آگاهی نداشت و این ناآگاهی، به نوعی خوش‌باوری و غفلت در رویارویی با تمدن غرب منجر گردید.

البته برای ایران دیگر امکان به‌سر بردن با شیوه‌های کهن زندگی و گسستن از وقایع و حوادث جهانی نیز وجود نداشت. چون رقابت‌های سیاسی - اقتصادی روسیه، فرانسه و انگلیس؛ روابط گریزناپذیری را بر طرف ایرانی تحمیل می‌نمودند. ویژگی‌های جامعه ایران، علاوه بر غفلت و خوش‌باوری ناشی از ناآگاهی نسبت به دگرگونی‌های جامعه غرب، شامل رکود و احساس ضعفی بود که ریشه در ورطه هولناک تاریخی و دوره سده‌های

وسطایی سده ششم تا دوازدهم داشت. یعنی، توقف حرکت‌های اقتصادی و اجتماعی و رکود علمی در آن دوره تاریک، ریشه خود باختگی جامعه ایران در مواجهه با پیشرفت‌های صنعتی - علمی غرب بود.

چه این که، شکست‌های پی در پی ارتش ایران از مهاجمان روسی و انگلیسی، اسباب تشدید احساس عقب ماندگی در جامعه ایران را فراهم آورد. احساس عقب ماندگی از یک سو و شور و وجد وصف‌ناپذیر در برابر رویه‌های سطحی تمدن غرب از سوی دیگر، ضرورت اخذ تمدن و علم جدید را بر اندیشه مردم به طور عام و حاکمان ایرانی به طور خاص، هموار نمود. در حقیقت ضرورت اخذ تمدن و فرهنگ غرب، سوغات روانی مسافرین فرنگ بود. کارگزاران حکومتی قاجار، اولین مسافران فرنگ بودند که ضمن آشنایی با ظواهر تمدنی جدید از جمله کارخانه‌ها، مدرسه‌ها، قطار، نیروی برق و بخار، مراکز تفریحی، تجهیزات نظامی، قانون، پارلمان و پلیس، مراکز پزشکی و غیره به تحلیل‌های سطحی از دیده‌ها و شنیده‌های خود می‌پرداختند. شورش‌ناپذیر و شیفتگی در برابر تمدن غرب همراه با احساس انزجار و تنفر نسبت به فرهنگ بومی بود، و چون رکن اساسی فرهنگ بومی، دین واپس‌گرایی اسلام بود و ایرانی با فرهنگ گهر بار پیش از اشغال ایران توسط اعراب بیگانه بود. اندیشه ضرورت اخذ تمدن مدرن نیز با اندیشه ضرورت حذف مذهب از متن جامعه همراه گشت و در نهایت، ایمان به اصلاح و تغییر جامعه در جهت هم شکلی با غرب بعد از رنسانس را نتیجه داد. نظام سیاسی ایران برای جبران عقب ماندگی پس از فرستادن کارمندان دربار به فرنگ، در جهت گسترش تمدن غرب به سه نوع اقدام دست زد که عبارتند از:

تاسیس مؤسسات تمدنی غرب، نظیر بانک‌ها، مطبوعات، مراکز نشر، اداره‌های دولتی، مدرسه‌های جدید، دانشگاه‌ها.

انتقال مصنوعات تمدنی غرب نظیر ترجمه کتاب‌ها و مجله‌های خارجی، استخدام مستشاران و معلمان خارجی، واردات کالاهای صنعتی و بازرگانی خارجی.

اعزام محصل به کشورهای اروپایی در رشته‌های مختلف پزشکی، نظامی و هنری این سه اقدام موجب تحول کلی و البته تدریجی نهاد تعلیم و تربیت ایران شد و جریان جدیدی را در مسیر آن ایجاد نمود. جریان سکولار اولین جریان تربیتی است که پس از رویارویی با غرب در مجامع فرهنگی و به خصوص در نظام تربیت رسمی کشور، به طور گسترده‌ای نفوذ داشت.

اعزام دانشجو، نهضت ترجمه، تأسیس مدرسه‌های جدید و تأسیس دارالفنون، عوامل اصلی پیدایی جریان سکولار و گسترش آن به تعلیم و تربیت می‌باشند.

مسیون‌های آمریکایی، در سال 1834 میلادی، در رضائیه، در قریه سید مدرسه ساختند و در 1866 در بیروت دانشگاه تأسیس نمودند

نهضت ترجمه که از دوره عباس‌میرزا آغاز گشت و با تأسیس دارالفنون به منظور تهیه کتب درسی و سپس با تشکیل هیئت مترجمین - که متشکل از اتباع خارجی مقیم ایران، ایرانیان مسیحی و فارغ‌التحصیلان خارج بود - ادامه یافت.

یکی از اقدام‌های حکومت قاجاری، تأسیس دارالفنون به پیشنهاد امیرکبیر بود، که اسباب پیدایش جریان سکولار را در تعلیم و تربیت ایران فراهم نمود. فلسفه تأسیس دارالفنون، توسعه تربیت فنی - حرفه‌ای به‌عنوان پیش نیاز توسعه ایران بود از این‌رو، تأسیس دارالفنون، به‌عنوان سمبل آغاز گسست تعلیم و تربیت ایران از تاریخ آموزش و پرورش نکبت بار اسلامی و سیستم مکتب خانه ای بود. اعزام محصل، تأسیس دارالفنون و نهضت ترجمه، سه عامل جدید گسترش و تسلط جریان سکولار بر تعلیم و تربیت رسمی کشور می‌باشند. تأسیس مدرسه‌های جدید در شرایط دوری از تربیت سنتی - مذهبی رخ داد، زیرا توسعه نظام آموزشی - علمی مدرن که از طریق تداوم روند فرستادن دانشجو به خارج، تأسیس مراکز تمدنی و تربیتی جدید، نهضت ترجمه و نشر، به طور تدریجی صورت می‌گرفت، از ابتدا با نقدهای ضمنی و یا خرده‌گیریهای آشکار از تربیت سنتی - مذهبی - مکتب خانه ای رایج در ایران همراه بود که تمامی آنها حق بود. اولین نوگرایان روشنفکر، نظیر فتحعلی آخوندزاده، عبدالرحیم طالبوف، آقاخان کرمانی، یوسف خان مستشارالدوله ملکم خان، سپهسالاران، یحیی دولت‌آبادی و... نقد دین و تربیت دینی رایج در ایران را مقدمه داعیه‌های نوگرایی و تجددخواهی خود قرار دادند. آنها برپایی آموزش و پرورش غیر دینی را ضرورت پیشیناز تجدد معرفی کردند و با تبلیغات گسترده به انقلاب تربیتی از مدرسه‌های سنتی به مدرسه‌های جدید دعوت می‌نمودند.

در هر صورت نخستین مدرسه‌هایی که به سبک مدرسه‌های غربی در ایران تأسیس شد، توسط مسیون‌های مذهبی آمریکایی و سپس انگلیسی‌ها و فرانسوی‌ها، صورت گرفت.

آمریکایی‌ها در 1834 و 1849 مدرسه‌هایی را در روستای سید آذربایجان پایه گذاری نمودند، سپس دو مدرسه در تهران در سال‌های 1873 و 1877، یک مدرسه دخترانه در تهران در سال 1874 و مدرسه‌های دیگری در همدان و رشت تأسیس نمودند. مسیون‌های فرانسوی و انگلیسی نیز، در جلفای اصفهان و سپس در تهران و تبریز به تأسیس مدرسه

پرداختند. علاوه بر مسیون‌ها و خارجی‌های مقیم ایران، برخی از ایرانی‌ها نیز در جهت پایه‌گذاری و گسترش مدرسه‌های جدید، اقدام نمودند. اگر چه پایه‌گذاری مدرسه جدید توسط ایرانی‌ها با شروع به کار مدرسه رشدیه در تبریز آغاز شد، ولی گسترش مدرسه‌های جدید با صدارت امین‌الدوله و تشکیل انجمن معارف توسط او، شکل جدی به خود گرفت. همچنین بسیاری از پایه‌گذاران ایرانی مدرسه‌های جدید، تنها به انگیزه خیرخواهی و با حسن نیت برای اصلاح عقب‌ماندگی ایران به گسترش تعلیم و تربیت جدید اقدام می‌نمودند. آموزش و پرورش رایگان، دولتی و همگانی بود. از این‌رو، مدرسه‌های جدید محمل مناسبی برای گسترش تربیت سکولار، گردیدند. در حقیقت، مدرسه در کنار نظام سیاسی لاییک رضا شاه بزرگ، در گسترش سکولاریسم اجتماعی مؤثر واقع شد. زیرا رضاشاه بزرگ به تقلید از آتاتورک، سعی داشت از طریق استبداد نظامی و با حذف شعار دینی از جمله حجاب، محافل مذهبی و کوتاه کردن دست دستار بندان دغلکار و فاسد از سر سیستم آموزش و پرورش به گسترش سکولاریسم در جامعه ایران مبادرت ورزد. ولی مدرسه جدید، خوشبختانه در کنار هنر و مطبوعات به توسعه تدریجی و نفوذ ناپیدای ارزش‌های لایسیم در جامعه، منتهی می‌شد. رضا شاه بزرگ دریافته بود که عامل عقب‌ماندگی و تیره‌روزی ایران و ایرانی بخاطر اسلام است.

به این ترتیب، جریان سکولار که نفوذ و رشدش را در نهاد تعلیم و تربیت تا حدی مرهون نظام سیاسی لاییک بود، در تثبیت آن نیز تأثیر داشت. تجلی جریان سکولار در تعلیم و تربیت ایران، بیشتر به صورت حذف جلوه‌های مهمل دینی و شعار مذهبی سدنا یک غاز از آموزش و پرورش، مدرسه‌های عالی و دانشگاه‌ها بوده است. ولی شکل‌های دیگری از جریان سکولار در توسعه غرب‌گرایی اخلاقی، همراه با ترویج ناسیونالیسم و ایران‌خواهی درست عکس خواست آخوند ها و سیانتیسم، در سطوح مختلف آموزش و فرهنگی رواج یافت. غلبه جریان سکولار بر نظام تربیت رسمی کشور موجب دگرگونی‌هایی در آن شد که از جمله می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

توسعه و تأسیس مدرسه‌های مختلط، استخدام معلمین مرد و زن برای پسران و دختران، منع حجاب در برخی مدرسه‌ها یا بعضی رشته‌های دانشگاهی به خصوص رشته‌های پزشکی، کاهش تدریجی زمان و مواد درسی مهمل مربوط به آموزش‌های دینی، تغییر محتوای کتاب‌های دینی بدون توجه به نظر آخوند ها و بدون استفاده از نظرات اولیای دین در تنظیم آنها، توجه به تربیت تخصصی آموزگاران مربوطه (در کنار تلاش گسترده برای تربیت تخصصی معلمان درس‌های ریاضی و علوم و...)، بی‌رغبتی نسبت به اجرای مراسم

مذهبی در مناسبت‌های خاص (همراه با اهتمام به انجام مراسم ملی و سیاسی همچون جشن ... تولد شاه و شاهزادگان و جشن‌های دو هزار و پانصد ساله و...).

جریان سکولار مسلط بر تعلیم و تربیت رسمی کشور، علاوه بر حذف جلوه‌های دینی آن، غرب گرایی را نیز ترویج می نمود. دولت می خواست تا عقب ماندن از قافله تمدن جهانی را که بخاطر جبر اندیشی و فرامین واپسگرا و خرافه پرور اسلام بر ایرانی حاکم شده بود جبران کند. در این بین دستار بندان هم بیکار ننشسته و به عناوین مختلف چوب لای چرخ دولت می‌گذاشتند.

روزنامه‌های وابسته به نهادهای دینی، نظیر درة النجف و جریده نجف بیش از دیگران بر ضررهای اجتماعی !!- اقتصادی !! تربیت جدید هشدار می‌دادند و خواهان احیای سیستم مکتب خانه ای و دروس دینی و اسلامی شدند. از دید گردانندگان و مغز های علیل این نشریات : اگر ضرر این تربیت منحصر بشود در نداشتن فایده، ما می‌توانستیم اغماض کنیم و راضی شویم که اطفال فقراً به جای علوم نافع، انساب مردم را و پهلوانی‌های فلان پهلوان را و حکایات جعلیه حیوانات را از قبیل (خاله سوسکه) و غیره را تعلیم کنند، لکن چه کنیم علاوه بر این که فایده ندارد، ضررهای کلی بر این گونه تعلیمات مترتب می‌شود... و هیچ مدرسه‌ای تربیت نمی‌کند رجالی را که قادر بر احیای مملکت و ملت باشند !!!، بلکه رجالی که از مدرسه خارج می‌شوند، امورات شخصی خود را نمی‌توانند اداره کنند و یک فکری کنند که موجب رفاهیت و سعادت ملت باشد و این‌گونه از تعلیمات در ذیل و آخر هیئت اجتماعی، احداث می‌کند یک جیش و طایفه‌ای از فقرای خشمگین غضبناکی را که دایما مهبای ثوره و انقلاب می‌باشند. و در صدر هیئت اجتماعی تا طبقه وسطی، تشکیل می‌کند یک طایفه از بیکاران و کمجرتان صاحب غفلت را که یک اعتقاد دینی نسبت به قدرت حکومت داشته باشند و عبودیت کنند اداره حکومت را. و اما حکومت هم لابد است که یک مقدار قلیلی از این اشخاص را برای ادارات استخدام کند و بقیه را بیکار و معطل گذارد. لطفا یاهو های منتشر در این نشریات را که عینا و بدون تغییر آوردم بخوانید و با آموزشی که در این 46 سال در ایران پیاده کردند ، قیاس کنید تا متوجه شوید که دستار بند جز یاهو ، دروغ و توطئه چیزی در مغز فندقی خود ندارد.

بر خلاف مخالفت‌های علمای دینی و مردم مسخ شده و اسلام زده ، جریان سکولار ضمن توسعه تدریجی خود به گسترش مدرسه‌های جدید در ایران پرداخت توسعه مدرسه‌های جدید و سپس همگانی و دولتی شدن آنها، نقش این مدرسه‌ها را در کنترل اجتماعی و تنظیم شغل‌ها و سلسله مراتب اجتماعی، بیش از پیش نمود. این امر سبب شد،

مخالفت‌ها به تدریج کاهش پذیرد و ضرورت همراه شدن با نظام تربیت رسمی کشور، بر همه طبقات جامعه هموار گردد. کنار گذاشتن سیستم مکتب خانه ای با دروسی که هیچ ارزشی نداشتند باعث شد افشار مسخ شده جامعه نیز با تربیت سکولار، هر چند ناخواسته، کنار آمدند. ولی ورود ملی - مذهبی ها به تربیت جدید، سبب شد تا دو جریان فکری دیگر پدید آید و به تدریج و به طور ناپیدا در نظام تربیت و تعلیم نفوذ نماید. پیدایش تدریجی جریان‌های اصلاح‌گری و احیاءگری دینی توسط روشنفکرهای پشت به وطن کرده مقابل سکولاریسم متولد شده قد علم کرد. ضعف دولت های زمان شاه فقید باعث شد تا کتابهای درسی را آخوند هائی چون باهنر، گل زاده غفوری و بهشتی بنویسند.

نفوذ جریان اصلاح‌گری دینی به نهاد تعلیم و تربیت مدرن دومین جریان فکری نافذ در تعلیم و تربیت معاصر ایران بود. مخالفت‌های جامعه دینی - سنتی ایران با مظاهر غرب‌گرایی از یک سو، آشنایی تحصیل‌کردگان با نهضت‌های اجتماعی غرب از سوی دیگر، طبقه جدیدی از روشنفکران را به وجود آورد که برخلاف نسل اول روشنفکری سکولار، هم به ضرورت مدرنیزاسیون، اعتقاد نیم بند داشتند و هم به تعارض بافت مذهبی - سنتی جامعه ایران با مقتضیات مدرنیته، پی برده بودند. از این‌رو، این طبقه از روشنفکران !!! جدید، خواستار اصلاح یا رفرمیسم مذهبی به‌عنوان پیش بنیاد تجدد در ایران گردیدند. نسل تازه ظهور یافته روشنفکری که جریان اصلاح‌گری را تشکیل می‌دادند، هم از طریق مطبوعات، کتاب‌ها و سخنرانی‌های سیاسی - اجتماعی درخواست اصلاح دین را مطرح می‌نمودند و هم به طور غیرمستقیم، به جایگزینی عناصری از رویکرد اصلاحی به دین، در نظام تربیتی و همچنین، هنر مدرن، می‌پرداختند. شرایط محیطی و شغلی به این طبقه اجازه ترکتازی فراوان داد. پشت به وطن کرده هائی چون سید حسین نصر و احمد فردید و علی شریعتی میدان پیاد کردند.

نکته قابل توجه این است که تجدد دینی یا اصلاح‌طلبی دینی که توسط طبقه‌ای از روشنفکران اجتماعی ترویج می‌گردید، تمامی رنگ و بوی فریب و دغلکاری داشت و شوربختانه دیدیم که چطور دانشجویان به دام آنها افتادند. درخواست اصلاح دین و بزک کردن چهره ترسناک اسلام چه در معنای عصری شدن معرفت دینی باشد و چه در معنای التقاط تجدد با اسلام، خواسته نسل تازه ظهور یافته‌ای از روشنفکران دینی بود که به‌عنوان ضرورت وارداتی و پیش قراول مدرنیته بر آن پای می‌فشردند.

البته درباره انگیزه‌های جریان اصلاح‌گری در مبارزه‌های سیاسی و اقدام‌های اصلاحی

اجتماعی‌شان نظریه کلی و یکسانی برای ابراز یک حکم قطعی وجود ندارد. واقعاً معلوم نیست که آیا روشنفکران دینی - حتی به قیمت تغییر شریعت - خواستار اصلاح جامعه سنتی و تبدیل آن به جامعه مدرن بوده‌اند؟ که به احتمال زیاد چنین چیزی نبوده و کار آنها بیشتر در راستای منافع شخصی و دم‌جنبانی برای دشمنان واقعی ایران و ایرانی بوده است. اصولاً یک جامعه عقب مانده و خرافه زده را که از فقر اندیشه و مال رنج میبرد را بهتر میتوان چابید. حاصل عمل روشنفکران پشت به وطن کرده بشکل سه جریان نمود پیدا کرد: آیین سه جریان عبارتند از: اول. لیبرالیسم دینی که به صورت تفسیر علمی !!! قرآن و پیوند احادیث به علوم روز!!!، جلوه‌گر شد. دوم. سوسیالیسم دینی که به صورت ایده‌هایی همچون جامعه بی طبقه توحیدی !!! ظهور نمود. سوم. رمانتیسم دینی که معطوف به مکاشفات صوفیانه و تجربه‌های متافیزیکی شخصی بود. بنابراین پیدایش نگرش‌های التقاطی دینی، پیامد مستقیم گسترش جریان اصلاح‌گری در فضای فرهنگی - تربیتی ایران بوده است. جریان اصلاح‌گری، البته یک نوع غرب‌ستیزی غیربنیادین که بیشتر جنبه اخلاقی داشت را هم، اشاعه داد. علاوه بر این، جریان اصلاح‌گری توانست به جهت‌گیری سیاسی ضد استبدادی !!، البته بدون چالش با فلسفه‌های حقوقی - سیاسی غرب، علیه رژیم شاهنشاهی بپردازد، تا جائیکه دشمنی با شاه و دودمان پهلوی بشکل یک بیماری مزمن خود را نشان داد.

حاکمیت آشکار جریان سکولار بر نظام رسمی تعلیم و تربیت و نفوذ تدریجی و ناپیدای جریان اصلاح‌گری در آن، روی هم نتایج چندی را به بار آورد که از آن جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد :

تعلیم و تربیت جدید که بر مبنای نظریه‌های پوزیتیویستی، نظیر تفکیک علوم تجربی از دانش‌های غیرتجربی، اصالت تجربه، ارجحیت علوم تجربی، بی‌معنایی دانش‌های غیرتجربی و... بنا گردیده بود؛ در ذیل گسترش جریان سکولار و سپس جریان اصلاح‌گری، ارتباط مذهب با زندگی اجتماعی را قطع نمود و تربیت دینی را حذف کرد. اینکار در دل ایران پرستان بذل امیدی را کاشت که تصور میشد راه بهتر زیستن و بهتر بهره گرفتن از مواهب زندگی و رفاه و شادی و پاره کردن زنجیرهای مومنائی - مذهبی را به دنبال بیاورد که شوربختانه با پیروزی فتنه خمینی تمام آن رویاها نقش بر آب شد. تعلیم و تربیت جدید، پس از چالش با فرهنگ سنتی - مذهبی رایج در ایران، زیر پوشش جریان اصلاح‌گری، طوری وانمود کرد که تمام نیازهای جوانان را در قالب پیروی از فرامین کپک زده اسلام برآورده می‌سازد.

پس از گسترش جریان سکولار و به موازات نفوذ جریان اصلاح‌گری در تعلیم و تربیت معاصر ایران، جریان دیگری بوجود آمد که معطوف به ضرورت احیای تربیت دینی بود. این جریان که در میان دین‌باوران رشد نمود، در نظام غیررسمی تربیت مانند هیأت‌های مذهبی، مجامع دینی، انجمن‌های فکری و نهادهای آموزشی روحانیت گسترش یافت.

جریان احیائگری در حوزه تعلیم و تربیت و بسته به نگرش‌های متفاوتی که در آن نفوذ داشت، دو نوع تربیت دینی را بنیان نهاد که عبارتند از، تربیت تحریمی و تربیت حضوری. تربیت تحریمی که نوع غالب بود، سال‌ها پیش از تربیت حضوری در ایران و بسیاری از کشورهای اسلامی رواج داشت. تربیت تحریمی، نوعی از تربیت دینی است که نه به جامعه‌های اسلامی منحصر است و نه به تاریخ معاصر؛ بلکه این نوع از تربیت دینی در مکاتب و ادیان مختلف و در جامعه‌های گوناگون، در زمان‌های متفاوت، بسته به شرایط جامعه، جریان داشته است. اساس تربیت تحریمی به ایجاد مرز و سپس قرنطینه است. یعنی تربیت تحریمی بر آن است که با دور کردن افراد از محیط‌های نامطلوب !!، آنان را مصونیت !! بخشد و امکان تحقق تربیت دینی و تدین را فراهم سازد. از این‌رو، تربیت تحریمی با تعیین حدود و مرزها یا خط قرمزها آغاز می‌شود و با مشخص نمودن منطقه ممنوع و منطقه مجاز و قرنطینه نمودن افراد در منطقه مجاز، امکان‌پذیر می‌گردد.

اگرچه تربیت تحریمی تمام تربیت دینی نیست، ولی بخش مقدم و ضروری آن هست. به عبارت دیگر، تربیت دینی، بی‌نیاز از نوعی تربیت تحریمی نیست ولی منحصر در تربیت تحریمی هم نمی‌باشد. اگر تربیت دینی به تربیت تحریمی اختصاص یابد، نوعی تحریم تربیت دینی رخ داده است، ولی بسیاری از مفاهیم تربیت تحریمی، نظیر مفاهیم متقابل ممنوع - مجاز، دوری - نزدیکی، حلال - حرام و... به طور وسیع در متن تربیت دینی، مورد استفاده قرار می‌گیرد. با این همه، گرچه در تربیت تحریمی ایجاد فاصله مکانی و مرز جغرافیایی نقش اساسی را ایفا می‌کند و توفیق تربیت تحریمی در مأنوس نمودن افراد با مرزها و حفاظت مثلاً بهترین‌ها از مرزها و خط قرمزهاست. ولی تربیت دینی محدود به فاصله‌های مکانی یا مرزهای جغرافیایی نمی‌شود. بنابراین تربیت دینی مساوی با تربیت تحریمی نیست، اگرچه در مقطع‌هایی از زمان یا موقعیت‌های خاصی از آن استفاده می‌کند، زیرا بنیاد تربیت تحریمی بر ایجاد قرنطینه و دور کردن تربیت‌شدگان از محیط‌های نامطلوب !! می‌باشد ولی این جداسازی، طیفی از تحریم‌ها را می‌تواند بپذیرد که در یک صورت حاد، شامل ایجاد شرایط ویژه و حصارهای سخت و فضاهاى بسته، آهنین و

نفوذناپذیر که جمهوری اسلامی به خیال خود ایجاد نموده است و در یک صورت ملایم، شامل حصارهای شیشه‌ای، مرزهای قابل جابجایی و فضاهاى منعطف می‌گردد. ولی در هر دو صورت، بدون بخش ممکن تربیت دینی که تربیت حضوری است، ناکافی و ناکارآمد است

تربیت حضوری: این نوع تربیت، بخش اصلی تربیت دینی و به تعبیری تمام تربیت دینی است. قرار گرفتن در متن جامعه و حضور در عرصه ارتباطات، در عین پرهیز از آلودگی‌ها و فسادها، هدف این نوع تربیت است. پیچیدگی تربیت حضوری، التزام درونی و مقاومت بیرونی است. در تربیت حضوری، مرزها و خط قرمزها مکانی نیستند و قرنطینه‌ای هم صورت نمی‌گیرد، بلکه مرزها جایگاهی است و جداسازی‌ها منزلتی و خودبنیاد است. فرد مسخ شده در عین حضور در مکان فاسد، خویش را در جایگاهی.. فراتر از فساد می‌یابد و از آلودگی به شرایط مصون می‌ماند.

صورت‌های گوناگونی از تربیت تحریمی و تربیت حضوری در تاریخ ایران - به‌خصوص در دوره دوم تاریخ تعلیم و تربیت - جریان داشته است. ولی پس از مواجهه جامعه مذهبی با جریان سکولار و غلبه آن بر آموزش و پرورش رسمی کشور، ابتدا تربیت تحریمی به‌عنوان اولین عکس‌العمل دین‌باوران به تربیت سکولار و پس از چند دهه، صورتی از تربیت حضوری آنها در قالب فریب و خام اندیشی و دروغی که ملایان و روشنفکرانهای ضد غرب بخورد مردم دادند، گسترش یافت

اولین واکنش مجامع مذهبی، روحانیان و متولیان دینی به جریان سکولار و نظام تربیتی جدید، تحریم بود. آنان استفاده از مظاهر فرهنگ غرب از جمله مدرسه جدید را تحریم نمودند که نمونه بارز آن سخنان آخوند وژن سید فضل الله نوری بود که می‌گفت: هر مدرسه دخترانه که باز شود، یک فاحشه‌خانه باز شده است! آخوندها از رواج اخلاقیات غربی توسط مدرسه‌های جدید ابراز نگرانی نمودند. در کنار تحریم مثلا مظاهر غرب که از دید و مغز علیل دستار بند اشاعه‌دهنده فساد است، نوعی مبارزه دیگر که عبارت از تلاش برای حفظ آموزش‌های دینی سنتی بود، از سوی مجامع مذهبی آغاز شد. حمایت از آموزش‌های مذهبی سنتی، نظیر ترویج روضه‌خوانی، مجالس و عظم، هیئت‌ها و جلسات قرائت قرآن یا دعای کمیل و...، بالاخره پایه‌گذاری مدرسه‌های اسلامی، واکنش اخیر جریان احیاءگری به تربیت سکولار بود که از سال 1320 با ظهور مدرسه‌های «جامعه تعلیمات اسلامی» در مشهد و سپس تهران آغاز شد و دامنه آن به‌طور بسیار محدود گسترش یافت. البته در مدرسه‌های اسلامی نیز، تربیت تحریمی بخش قابل توجهی از تربیت

دینی را اشغال نموده است. به‌طور مثال، هم‌اکنون نیز مدرسه‌های مدارس غیرانتفاعی که سطح مطلوب‌تری از تربیت دینی را ارائه می‌دهند، مبتنی بر شفاف نمودن مرزها و ایجاد قرنطینه هستند، چه این که خانواده‌های مسخ شده نیز عموماً برای حفظ اخلاق!! و دیانت فرزندان خود از روش‌های تحریمی به‌طور وسیعی استفاده می‌کنند. شاید آسان‌تر بودن و در دسترس‌تر بودن ویژگی این نوع از تربیت دینی است که در اقبال جامعه مذهبی به تربیت تحریمی مؤثر بوده است.

در هر صورت حرکت اثباتی جریان احیائگری که با پایه‌گذاری مدرسه‌های اسلامی از سال 1320 آغاز شد و به‌طور آرام، محدود و تدریجی ادامه یافت، نسلی از تحصیل‌کردگان دین‌باور (ملی - مذهبی ها) را تربیت نمود. همچنین، جریان احیائگری در حوزه آموزش عالی، تلاش گسترده‌ای را برای جلب نیروهای مستعد و نفوذ به مجامع دانشجویی، برگزاری جلسات بحث و مناظره درباره اندیشه‌های رایج در غرب و جریان‌های فکری اصلاح‌گری آغاز نمود. از دیگر دستاوردهای این حرکت اثباتی جریان احیائگری، نفوذ بحث‌های تحلیلی فلسفی درباره اندیشه‌های غرب به مجامع مذهبی و نهادهای آموزشی ویژه روحانیت، همچنین تألیف و تدوین آثار مربوط به نقد و تحلیل مبانی فکری غرب می‌باشد. اگرچه تلاش‌های جریان احیائگری به‌خصوص حرکت اثباتی آن به لحاظ کمی، توسعه چندانی نداشت و در مقایسه با گستردگی جریان سکولار و سپس اصلاح‌گری، اندک بود، ولی توانست زمینه‌های یک فتنه ضد تربیتی را که مقدمه پیروزی سیاسی - اجتماعی 1357 توسط آخوند وژن روح الله خمینی بود را، فراهم سازد. این فاجعه تربیتی، بر تربیت حضوری که جایگاه آن مثلاً حضور مؤثر در عرصه جامعه، همراه با پرهیز از آلودگی!!! به شرایط آن است، مبتنی بود. چهل و شش سال عرضه این نوع تربیت باعث شده که جمهوری اسلامی ایران فاسدترین کشور جهان در تمام زمینه‌های دزدی، رشوه، دروغ، فحشاء، اعتیاد، خشونت و..... شناسائی شود. پس از پیروزی فتنه خمینی، جریان احیائگری بر نظام تربیت رسمی کشور به‌طور ظاهری حاکم گردید و اقدام‌های را در جهت اسلامی نمودن تعلیم و تربیت به انجام رسانید. از جمله انقلاب فرهنگی (بستن دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عال برای سه سال)، ایجاد دگرگونی در محتوا و برنامه درسی در همه سطوح و مراحل آموزشی، به منظور اسلامی شدن نظام تربیتی، با افزودن واحدهای درسی چون معارف اسلامی!!، تاریخ اسلامی!!، اخلاق اسلامی!! و... ولی جریان احیائگری در تحقق تربیت اسلامی، قرین توفیق نبود. این بی‌توفیقی یا کم‌توفیقی نتیجه منطقی دوگونه غفلت است: یکی مقابله سخت با تربیت سکولار نکردن و دومی فقر مالی فزاینده که

موجب شد بسیاری از کودکان بخاطر فقر از تحصیل باز بمانند. برای پی بردن و درک فاجعه آموزش و پرورش در رژیم آخوندی کمی به عقب بر میگردم تا اهمیت تعلیم و تربیت در دوران پهلوی ها بهتر هویدا شود.

تاریخ نظام آموزش از دوران قاجار تا پایان پهلوی اول را می توان به سه دوره تقسیم کرد:

الف. دوره ای که نظام آموزش به طور کامل در دست حوزه های علمیه بوده و به گونه ای مستقیم و غیرمستقیم طلاب علوم دینی گرداننده نظام مکتب خانه ای بوده اند. این دوره، از قبل از قاجار وجود داشته است، بنابراین این دوره طولانی ترین دوران آموزشی از این سه دوره به شمار می آید.

ب. دوره دوم که از میانه های دوران قاجار و با آشنایی ایرانیان با فرهنگ و تمدن غرب شروع شد، دوره ای بود که روحانیان و افراد تحصیل کرده در غرب، هر دو گروه، با هم و گاهی نیز در کنار هم نظام آموزشی را هدایت می کردند.

ج. در دوره سوم که از زمان رضا شاه بزرگ شروع و به مرور گسترش پیدا کرد، حوزویان و روحانیان از این گردونه خارج شده و تنها تحصیل کردگان غرب سکان هدایت و راهبری نظام آموزشی را به عهده گرفته، به گونه ای که دستار بندان از هرگونه دخالتی در این کار، بازداشته شدند.

آموزش در دوره قاجار و پیش از آن، که طولانی ترین دوره نظام آموزشی در ایران به شمار می رود، به شکل آموزش در مکتب خانه و تحت نظر آموزش یافتگان حوزه های علمیه بوده است. در اهمیت و ضرورت بررسی وضع آموزش در مکتب خانه های دوره قاجار، لازم به یادآوری است که یکی از علتهای گرایش به گسترش مدارس جدید، وضع آموزشی مکتب خانه ها و پیامدهای آموزشی آنها بوده است که پیوسته مورد انتقاد قرار می گرفت. بنابراین، آگاهی از کیفیت آموزشی مکتب خانه ها و به طور کلی وضع آموزش و پرورش، پیش از آغاز مدارس جدید، ما را یاری خواهد کرد تا در بررسی عوامل گسترش مدارس جدید، واقع بینانه به داوری بنشینیم و به دور از تعصبات عقیدتی و سیاسی به بررسی حسنها و عیبهای آن بپردازیم، تا خود زمینه ای باشد برای تحلیل اوضاع نظام آموزشی در دوران بعد از مکتب خانه ها.



این نهاد آموزشی، از سده دوم هجری به بعد شکل گرفت و در هر شهری نه تنها چند مکتب‌خانه وجود داشت، بلکه کم‌تر ده و روستایی، خالی از این مرکز تعلیمی بود. در سرزمینهای ایرانی‌نشین، پس از اشغال آنها توسط بیابانگردان عرب و تحمیل مذهب بربرگونه اسلام آموختن خط و زبان عربی و وارد کردن واژه‌های عربی در زبان کهن پهلوی و پدید آمدن زبان فارسی جدید و نگارش حرفهای پهلوی به خط عربی، مکتب‌خانه‌ها به وجود آمدند. ایرانیان، طی یک سده، از سال 31 قمری تا استقرار حکومت عباسیان به سال 132 قمری، ضمن حفظ بسیاری از سنتهای ملی خود و زبان فارسی میانه پهلوی اندک اندک با اسلام آشنا شدند و با خط جدید عربی و زبان تحول یافته فارسی جدید خود تکالیف نویی را عهده‌دار گردیدند که ریشه آن در مکتب‌خانه‌ها نهاده شد و نسلهای جدید، از پنج و شش سالگی در این نهاد با آموزش هجو نامه قرآن آشنا شدند. ، از آن پس، با خواندن کتب و نگارش، نقشی آموزشی یافتند.

مکتب‌خانه‌ها ، به دلایل مذهبی، بیرون مساجد قرار داشتند، اما فاصله چندانی از آنها نداشتند و گاه به صورت ضمیمه در کنار مدرسه‌های بزرگ بودند. مکتب‌خانه‌ها به سبب گسترده‌گی و توسعه روستاها و شهرها و محله‌های گوناگون، کوچک و بزرگ بودند. درباره مکتب‌خانه مشهور ابوالقاسم بلخی نوشته‌اند که: سه هزار دانش‌آموز در آن به تعلیم مشغول

بوده‌اند. گاه صاحبان قدرت و مکنت و بزرگان خلافت در خانه‌ها و قصرهای خود، با در نظر گرفتن زاویه‌ای، به آموزش و پرورش کودکان، مکتب‌خانه‌ای برپا می‌کردند و مؤدبان معلمان و مربیان با نام و نشان را بر این تکلیف می‌گماشتند که پاره‌ای از آنان در تاریخ نامور شده‌اند.

اما خوشبختانه این روند تعلیم و تعلم در مکتب‌خانه‌ها رو به کاهش می‌گذاشت، به طوری که ویژگیهای مکتب‌خانه‌های دوره قبل از قاجار را نمی‌توان به دیگر دوره‌های تاریخی ایران گسترش داد، به همین سبب بوده که اندیشه‌گران تربیتی و روشن‌گران اجتماعی، در انتقاد از تعلیم و تربیت در دوره قاجار، پیوسته به عظمت و شکوفایی علم و دانش در دورانهای گذشته ایران اشاره کرده و دستگاه پرفساد و کهنه‌پرست قاجار را عامل اصلی عقب‌ماندگی فرهنگی دانسته و سخت بر آن تاخته‌اند.

مفهوم مکتب‌خانه

در دوره اسلامی، مکتب به مفهومی گوناگون به کار رفته است، اما مفاهیم آموزش و اندیشه وجه مشترک همه آنها بوده است. در بیش‌تر فرهنگ‌های فارسی و برای مثال، در لغت‌نامه دهخدا، برای مکتب این معانی آمده است: جای کتاب خواندن، جایی که در آن نوشتن می‌آموزند، دفترخانه، جایی که در آن کودکان را تعلیم می‌کنند و نوشتن و جز آن می‌آموزانند و

منظور من از مکتب‌خانه در این کتاب، مکانی است که در آن آموزش ابتدایی سنتی با نظام ویژه‌ای انجام می‌گرفت. در دوره قاجار، واژه مکتب فقط به مکان آموزشی سنتی، یا قدیمی گفته نمی‌شد، بلکه برخی از نویسندگان و گویندگان آن را به معنی مدرسه جدید نیز به کار برده‌اند. از این نمونه است مدرسه‌ای به سبک جدید که میرزا حسن رشیدیه به نام مکتب آن را گشود، ولی منظور از مکتب‌خانه در این تحقیق، تنها مکانهای آموزشی ابتدایی پیش از تأسیس مدارس جدید است که توسط دانش‌آموختگان حوزه‌های علمیه اداره می‌شد.

انواع مکتب‌خانه

از لحاظ جنسی مکتب‌خانه‌ها سه شکل داشتند:

مختلط: در این نوع، دختران و پسران با هم به تحصیل و سوادآموزی می‌پرداختند و بیش‌تر مکتب‌داران این مکتب‌خانه‌ها زن بودند، هرچند که گاه مردان نیز، در مکتب‌خانه‌های مختلط

به تعلیم می‌پرداخته‌اند، یا از مردانی که خوش‌خط بودند به عنوان مشّاق هفته‌ای یکی - دو روز، دعوت می‌کرده‌اند، تا آموزش خط بدهند. پسران در این مکتب‌خانه‌ها، تا سن کمی تعلیم می‌یافتند.

پسرانه: نوع دیگری از مکتب‌خانه‌هاست که در آغاز، فقط پسران در آن درس می‌آموختند، یا پسرانی که به سن بالا می‌رسیدند و دیگر در مکتب‌خانه‌های مختلط جای‌شان نبود، به آن‌جا می‌رفتند. شمار این مکتب‌خانه‌ها فزون‌تر از دیگر انواع بود.

دخترانه: مکتب‌خانه‌هایی است که ویژه دختران بود. البته دوران تحصیل در آنها به درازا نمی‌کشید. در این مکتب‌خانه‌ها، معلم خط، مشّاق بیش‌تر مرد بود.

مکتب‌خانه‌های دوره قاجار را می‌توان به سه گروه زیر تقسیم کرد:

1. مکتب آخوند باجی‌ها.

2. مکتب‌خانه‌های عمومی.

3. مکتب‌خانه‌های خصوصی



مکتب آخوند باجی

آخوند باجی، یا میرزا باجی، یا ملا باجی و یا شاه باجی به خانم معلمی می‌گفتند که از دانش مختصری برخوردار بود و در بیش‌تر موارد عاقله زنانی بودند که بیش از علم و دانش، تجربه زندگی داشتند. ملا و آخوند نیز لفظی بود که در مورد مردان و زنان دارای دانش و

سواد، و بیش‌تر در زمینه‌های دینی به کار می‌رفت. وظیفه آخوند باجی‌ها آموزش کودکان 4 تا 7 ساله بود. شماری از اینان عالمه بودند؛ اما بیش‌ترین آنان، سواد و آگاهی چندانی نداشتند.

یحیی دولت‌آبادی چهره آخوند باجی‌های عصر خود را این گونه تصویر کرده است:

در پنج سالگی مرا به تحصیل خط و سواد واداشته‌اند. به این ترتیب که تا مدتی، نزد زنهایی که عبارت ساده‌ای می‌توانسته‌اند بخوانند و قرآن را از روی عقیده مذهبی به زحمت فرا می‌گرفته، اغلب از نوشتن محروم بوده‌اند، عمر خود را صرف کرده، بی آن‌که بدانم از آنها چه آموخته‌ام. از این قبیل زنها در شهرها بیش‌تر و در دهات کم‌تر یافت می‌شد. شغل‌شان پرستاری کودکان در خانه خودشان و یا در خانه‌های محترمین بوده است.

هدف از تعلیم در این مکتب‌خانه‌ها آشنایی مختصر با سوره‌های کوچک قرآن و اخلاقیات و شرعیات و الفبا بود. در این مکتب‌خانه‌ها نوشتن آموخته نمی‌شد و همه چیز شفاهی بود. بنابراین به کاغذ و قلم و وسائل دیگر نیازی نبود. آخوند باجی ضمن یاد دادن سوره‌های کوچک قرآن به آنان آداب معاشرت زمان را نیز می‌آموخت و آنان را نصیحت می‌کرد:

وارد خانه که می‌شوی سلام کن؛ تا از تو چیزی نپرسند حرفی مزن؛ سر سفره هرچه جلوی توست از همان بخور؛ به آن طرف سفره دست دراز مکن؛ وقتی سیر شدی برخیز و بگو الهی شکر؛ برو سر حوض دست خود را بشوی و با چادر نماز خشک مکن و دماغت را با گوشه چارقد نگیر و غیره.



شاگردان معمولاً 4 تا 7 ساله بودند. ورود برای همگان آزاد بود. ولی در بسیاری موارد اعیان و اشراف، کودکان خود را به این مکتب‌خانه‌ها نمی‌فرستادند و معتقد بودند که کودک بی‌تربیت بار می‌آید. برای تربیت فرزندان رجل و اشراف جامعه، آخوند باجی‌ها به خدمت آنان می‌رفتند. آخوند باجی در بالای اتاق بر روی تشکچه‌ای می‌نشست و پشت به دیوار تکیه می‌نمود. میز کوچکی در جلوی خود می‌گذاشت دو سه ترکه کوچک چوب نیز در کنار تشکچه‌ها قرار می‌داد. بچه‌ها دور تا دور در کنار اتاق پشت به دیوار می‌نشستند و در صورتی که عده آنان زیاد بود، از وسط اتاق نیز استفاده می‌کردند. هریک از آنان، جزوه معینی که در قسمت اول آن حروف الفبا با هجای مخصوص آنها جهت یادگرفتن نوشته شده بود، با خود داشتند. قسمت دیگر جزوه، حاوی سوره‌های کوچک آخر قرآن بود که کتاب درسی آن روز به شمار می‌آمد. همه بچه‌ها در بدو ورود آموزش را با آن آغاز می‌کردند، ولی با هم همدرس نبودند و متناسب با تاریخ ورود، به گروه‌هایی تقسیم می‌شدند؛ به این معنی که چند کودک که در یک روز یا در یک هفته وارد شده بودند، درس را با هم شروع می‌کردند و به اصطلاح آن روز با هم همدرس می‌شدند. کودکانی که پیش از آنان آمده بودند چند صفحه پیش‌تر بودند و به همین گونه چند نفر پیوسته با هم همدرس می‌شدند. جزوه درس، به طور معمول، با عبارت هو الفتح العظیم از قرآن آغاز می‌گشت و بعد از عبارت بسم الله الرحمن الرحیم یا دعایی بدین شکل:

ربی یسر و لا تعسر، سهل علینا، یا رب العالمین

خدایا آسان گردان، مشکل منما، بر ما سهل کن، ای پروردگار جهانیان.

در موارد بسیار آموزش را شاگردان ارشد، یا قدیمی‌تر انجام می‌دادند که در حقیقت دستیار آخوند باجی بودند، بدین معنی که وقتی شاگرد جدیدی به مکتب می‌آمد، به یکی از شاگردان بالاتر سپرده می‌شد تا الفبا را به او بیاموزد و آخوند باجی هم، هر هفته، یکی دو بار به درس نوآموزان رسیدگی می‌کرد. شیوه تحویل دادن درسهای آموخته شده به این طریق بود که نوآموز با جزوه خویش پیش آخوند باجی می‌آمد و رو به روی او دو زانو می‌نشست. جزوه‌اش را روی میز کوچک می‌گذاشت و آخوند باجی از جاهایی که وی خوانده بود سؤال می‌کرد و اگر غلطی داشت کودک را مؤاخذه می‌کرد و هرگاه او را مقصر می‌دید معلم کوچولوی جدیدی که از همان شاگردان ارشد بود، بر او می‌گماشت.

محل آموزش اتاقی بود بسیار ساده و بدون هیچ نوع امکانات رفاهی؛ با حصیر یا نمد یا گلیم

و یا فرش کهنه‌ای مفروش شده بود و هر کودکی برای خود زیراندازی همراه می‌برد. مسأله نور اتاق و دیگر شرایط بهداشتی، به هیچ وجه مورد نظر نبود و کودکان مجبور بودند ساعتها بدون حرکت‌های جسمانی، آرام در گوشه‌ای بنشینند و چشم به کتابچه خود دوخته تا سر از اسرار آن در بیاورند. اگر می‌خواستند بازی کنند نشسته و دور از چشم آخوند به آن می‌پرداختند مثل پیدا کردن حرف مشخصی در یکی از صفحات جزوه و سیاه کردن آن که پس از شمردن آنها برنده معلوم می‌شد یا نقطه‌بازی و بازیهای دیگر که بیش‌تر نشسته و در روی کاغذ یا جزوه انجام می‌گرفت.

این مکتب‌خانه‌ها به هیچ‌وجه با ویژگی جسمی و عاطفی و تواناییهای یادگیری کودک همخوانی نداشت. می‌دانیم که نیاز به حرکت‌های جسمی و بازی در این دوره از ویژگیهای خاص کودکان است و از این لحاظ است که برخی گفته‌اند بازی تفکر کودک است. ولی در مکتب‌خانه‌ها بازی و حرکت‌های جسمانی، رفتار ناشایستی تلقی می‌شد که سزاوار مجازات بود. از ورزش، نقاشی، سرود و... نه تنها خبری نبود اگر هم کسی دست به چنین کاری می‌زد تنبیه می‌شد.

امروز در برخورد با آموزش در این مکتب‌خانه‌ها دو دید متفاوت وجود دارد: گروهی عقب مانده ذهنی و مسخ شده، این نوع آموزش را در بست پذیرفته و در آن چندان به چون و چرا نمی‌پردازند و هر آنچه را که در آن مکتب‌خانه‌ها بود، بجا و طبیعی می‌دانند. استدلال این گروه این است که در این مکتب‌خانه‌ها به شاگردان سجایای اخلاقی نیکو!!!! و اصول دینی آموخته می‌شد که متأسفانه بسیاری از کودکان امروزی فاقد آن‌اند.

گروه دیگر هم شیوه‌های گذشته را هدف تیر انتقاد قرار داده و گاهی مکتب‌خانه‌ها را به محبس تشبیه کرده‌اند. هرچند مکتب‌خانه‌های آخوند باجی دارای محاسن و معایبی بود؛ اما شواهد تاریخی نشان می‌دهد که کاستیها و عیبهای آنها به مراتب بیش از محاسن‌شان بود که بیزاری از مکتب و بی‌سوادی توده عظیمی از مردم از جمله نتایج آن بوده است. از دید آخوند فاسد، دغلکار و دزد محاسن مکتب‌خانه‌ها بر تأکید در پرورش اخلاق نیکو!! و توجه به سنتها و اعتقادات مردم، و فرمانبرداری بی چون و چرا از الله و نمایندگان او در روی زمین ارزیابی میشود.

مکتب‌خانه‌های عمومی

مکتب‌خانه‌های عمومی در دوره قاجار، در بیش‌تر شهرها و در پاره‌ای از روستاها دایر بودند. در حقیقت اینها مقطع پس از مکتب‌خانه‌های آخوند باجی‌ها بودند. ولی لزومی نداشت که حتماً کسانی که وارد مکتب‌خانه‌ها می‌شوند نخست دوره پیش از آن، یعنی مکتب‌خانه‌های آخوند باجی‌ها را گذارنده باشند. کسانی که دوره آخوند باجی را طی می‌کردند در مکتب‌خانه‌های عمومی یک گام جلوتر بودند. به این معنی که با حروف الفبا و یا عم جزو آشنایی‌هایی پیدا کرده بودند و در این‌جا به نوشتن حروف الفبا و خواندن کتابهایی غیر از عم جزو می‌پرداختند. این مکتب‌خانه‌ها، بیش‌تر در مزگت‌ها، سرگذرها، خانه مکتب‌داران، دکانها... دایر بود. شرایط تأسیس آن تابع هیچ‌گونه محدودیت، یا به اصطلاح قانون و مقررات ویژه‌ای نبود. هرکسی با هر سطح دانش و سواد می‌توانست مکتبی دایر و مکتب‌داری کند. گرچه در عمل این دانش‌آموختگان حوزه علمیه بودند که با همان سبک و روش حوزوی مکتبی را برپا می‌کردند. ورود به این مکتب‌خانه‌ها شرایط خاصی نداشت. هرکسی در هر سطح می‌توانست وارد مکتب شود و براساس استعداد و توانایی‌ای فردی از تعلیم و تربیت موجود در مکتب بهره‌مند شود. اما در عمل، همگان نه‌گرایشی به آن داشتند و نه امکان ورود به آن را. و پیش از آن که علاقه‌مند به شرکت در مکتب‌خانه‌ها باشند، به دنبال حرفه و پیشه پدر بودند. رنج کار و زحمت را به رنج مکتب ترجیح می‌دادند، چرا که حیات‌شان در گرو رنج اولی بود و رنج دومی چندان اثر سازنده‌ای در زندگی‌شان نداشت.

مراحل تحصیل، به سه دوره تقسیم می‌شد. اگر کودک فرزند تاجر و بازاری بود، هدف از تحصیل او این بود که قرآن یاد بگیرد و با خط و انشاء آشنایی پیدا کند و خود را برای نوشتن محاسبات آماده کند، تا بعداً بهره‌ای از آن بگیرد. در چنین وضعی تحصیل او به کتاب گلستان سعدی و نصاب الصبیان و ترسل و گاهی دیوان حافظ و بوستان سعدی منحصر می‌شد. هرگاه کودک از گروه فرودستان و محرومان جامعه بود، پدر وی، علاقه‌مند بود، فرزندش قرآن را ختم کند و دست کم بتواند سوره‌های مخصوص و بیش‌تر سوره‌های کوچک و ساده را یاد بگیرد. کسانی که می‌خواستند به مراحل عالی‌تری از تحصیل برسند، که البته تعداد این افراد چندان زیاد نبود، مراحل اول را پشت سر گذاشته و در پی مراحل تحصیلات عالی‌تری بودند و اینان فرزندان امرا، مستوفیان و دیوانیان، علمای متنفذ یا افرادی بودند که می‌خواستند روحانی و یا مجتهد شوند و این افراد وارد مدرسه‌ها و یا حوزه‌های عالمان و دانشمندان عصر خود می‌شدند که مطالب درسی آنان با درسهای

مکتب‌خانه‌ها متفاوت بود و یا برای ادامه تحصیل در خارج و یا در داخل کشور و پیش استادان بنام اقدام می‌کردند.

مکتب‌خانه‌های عمومی در یک اتاق، گوشه‌ای از مسجد یا شبستان آن، در یک دکان و یا منزل شخصی مکتب‌داران تشکیل می‌یافت و با حصیر، نمد، گلیم و یا فرش کهنه‌ای فرش می‌شد و در و دیوار آن چندان آراسته و تمیز نبود و در اغلب موارد فاقد امکانات رفاهی و بهداشتی بود. هر کودکی برای نشستن خود یک تشکچه از منزل می‌آورد و آن تشکچه‌ها جای کودکان را معین می‌کرد. تشکچه‌ها دور تا دور اتاق کنار دیوار پهن می‌شد و شاگردان روی آنها می‌نشستند. از میز، نیمکت، تخته‌سیاه، گچ و... خبری نبود. مکتب‌دار یا آخوند در بالای اتاق روی تشکچه پشت به دیوار می‌نشست و در جلوی او جعبه‌ای بود که حکم میز تحریر را داشت و به گونه‌ای می‌نشست که همه کودکان در معرض دید او باشند و کاملاً مسلط بر اوضاع کلاس بود. چند ترکه دراز و کوتاه به عنوان وسیله تنبیه در کنار جعبه داشت. و در برخی موارد نیز دستگاه فلک نیز جهت تنبیه، صحنه‌آرای مجلس بود.



مکتب‌خانه‌ها، عموماً، در یک اتاق کوچک یا بزرگ دایر می‌شد و در زیر این اتاق، گاهی زیرزمین یا سردابی هم بود که معلم یا ملای مکتب‌خانه، برای تنبیه و مجازات شاگردان از آنجا استفاده می‌کردند و کودکان بازی‌گوش و درس‌نخوان تنبل را در آن محل‌ها چند ساعتی زندانی می‌کردند که این مکانها در عرف مکتب‌دارها به سیاه‌چاپ معروف بود.

در شهرهای گرمسیر در فصل تابستان که مکتب تعطیل نبود، کلاس در زیرزمین تشکیل می‌شد.

بانی و مدیر مکتب را مکتب‌دار می‌گفتند. مکتب‌دار اگر معمم بود آخوند و اگر باکلاه بود میرزا و اگر از سادات بود، آقا می‌گفتند. دایر کردن مکتب تابع هیچ‌گونه شرایط و مقرراتی نبود و مرجع و یا دستگاهی مکتب را کنترل نمی‌کرد. شایستگی و ناشایستگی مکتب‌دار به شخصیت و دانش و آگاهی او بستگی داشت و هیچ مرجعی جز خود مردم برای تعیین این شایستگی وجود نداشت. اما به طور معمول، مکتب‌خانه‌ها تحت نظر حوزه‌های علمیه بود و طلاب علوم دینی مکتب‌خانه‌ها را اداره می‌کردند.

معلمان مکتب‌خانه‌ها، که بیش‌تر از ملایان و حوزویان بودند، از نظر دانش و شایستگی می‌توان آنان را به دو گروه تقسیم کرد:

الف: کسانی که از دانش و شایستگی اخلاقی و رفتار نیکو برخوردار بودند و این امر، نه تنها در میان شاگردان، بلکه در محل نیز در میان توده مردم زبانزد همگان بودند و از احترام بالایی برخوردار بودند، هر جا که می‌رفتند در صدر می‌نشستند و مردم علاقه‌مند و تشنه بیانات و راهنمایی‌های آنان بودند.

میرزا فتحعلی آخوندزاده که خود، یکی از منتقدان مکتب‌خانه‌ها بود، در شرح حال خویش نوشته:

پدرم مرا در هشت سالگی به مکتب گذاشت، یک سال متصل به مکتب رفتم... روز اول به واسطه حدت ذهن حفظ می‌کردم فردایش فراموش می‌شد. عاقبت به مرتبه‌ای از خواندن نفرت به هم رسانیدم که به هر قسم شغل شاق راضی می‌بودم، به شرط این که از خواندن خلاص شوم، لهذا از مکتب گریختم... مادرم باز مرا به خواندن مجبور کرد. سه روز متصل می‌گریختم و در اطراف پنهان می‌شدم عاقبت مرا گرفتند. شروع کردند به تعلیم. چون آخوند ملاعلی اصغر شخص فاضل و عاقل بود مرا زیاد نرنجانید. با کمال حلم و رأفت حروف را به من نشان داد و سیاق هجه (هجی کردن) را آموخت. به طوری که در سه ماه قرآن را تمام کردم.

ب: گروه دوم افرادی بودند که از شایستگی و رفتار مناسب و دانش کافی، بهره‌ای نداشتند. اکثر آنان سواد مختصری داشتند و رفتارشان با شاگردان خوشایند نبود گفتنی است که بسیاری از اندیشه‌گران و منتقدان تربیتی در دوره قاجار، خود از جمله شخصیت‌هایی‌اند که

تحت تأثیر و تربیت مکتب‌خانه‌ها و رفتار شماری از مکتب‌داران بوده که برای رهایی از آن اوضاع طرح نو در انداخته‌اند. حاج میرزا حسن رشديه و یحیی دولت‌آبادی، طالب‌اف، میرزا فتحعلی آخوندزاده... که همه از اندیشه‌گران و بانیان مدارس جدید هستند، چنین وضعی داشته‌اند.

یکی از ویژگیهای مکتب‌خانه‌ها این بود که شاگرد از نزدیک با زندگی معلم خویش آشنا می‌شدند. بویژه اگر مکتب در منزل شخصی آخوند، یا مکتب‌دار تشکیل می‌شد، از این‌رو، رفتار معلمان در خانواده و با دیگران، پیوسته زیر نظر و در معرض دید آنان بود. چون این نوع مکتب‌خانه‌ها هم جای درس بود، هم جای آمد و شد دیگران و هم محل زندگی خانوادگی معلمان، پس اگر کودک رفتار مناسبی از خانواده معلم خویش می‌دید، به طور طبیعی آن را برای خود الگو قرار می‌داد. بویژه این که در سنین پایین الگوبرداری از ویژگیهای روانی و رفتاری کودکان است.

وضع معیشت معلمان مکتب‌خانه‌ها:

در مکتب‌خانه‌ها دو تن از کودکان مراقبت می‌کردند: یکی همان معلم یا ملا بود که کارش تدریس و تعلیم بود و حقوقش از بیست و پنج قران تجاوز نمی‌کرد و غالباً نهار و شامش را از خانواده بچه‌ها می‌دادند و یک تن هم فرّاش که کارش علاوه بر تمیز کردن و نظافت مکتب‌خانه، مأمور آوردن و یا جلب بعضی کودکانی بود که تخطی کرده و از رفتن به مکتب‌خانه طفره می‌رفتند.

البته شهریه مکتب‌خانه‌ها مبلغ ده قران برای مکتب‌خانه‌های اعیانی و پنج تا ده قران هم برای مکتب‌خانه‌های عمومی بود.

گاهی هم معلم از شاگردان‌اش شهریه نمی‌گرفت و مزدش در مقابل تعلیمی که می‌داد عبارت از هدیه‌ای بود که در آخر سال یا آخر ختم قرائت قرآن، یا در واپسین لحظات پیشرفت شاگرد، یعنی روزی که می‌بایست مکتب را ترک کند به او می‌دادند و این هدیه عبارت بود از چند کله قند روسی، چند قوطی چای هندی، یک شاخه نبات، چند شیشه گلاب قمصر، یک جعبه شیرینی، یک قواره پارچه و مقداری پول نقد.

این وضع مخصوص دوره قاجار نبوده و در فرهنگ اسلامی نیز رسم چنین بوده است.

فریبکار بزرگ علی شریعتی در این باره می‌نویسد:

در مکتب، تعلیمات اجباری نیست، رایگان نیست، ولی شرایط چندان ساده و طبیعی است... که هر خانواده‌ای متعلق به هر طبقه یا گروه اجتماعی و اقتصادی، ولو محروم‌ترین طبقات به آسانی می‌تواند کودکش را به مکتب بگذارد... به سادگی می‌تواند در هر سطحی از درآمد و امکانات مادی، با مکتب‌دار کنار آید. پول، غله، میوه، شیر و ماست و حتی تعهد خدماتی علمی می‌تواند به عنوان حق‌الزحمه در قبال آموزش طفل قبول شود.

درآمد معلمان سرخانه یا مکتب‌خانه‌های خصوصی به مراتب بیش‌تر بود که در بحث مکتب‌خانه‌های خصوصی به آنها اشاره خواهم کرد. این افراد چه در خانه شخصی خود زندگی می‌کردند و چه در حجره‌ها و جاهای دیگر، زندگی بسیار ساده‌ای داشتند.

عبدالله مستوفی در شرح‌حال زندگی معلم خط خویش، که عشق و علاقه‌ای جز به هنر خطاطی و تمرین آن نداشت می‌نویسد:

گاهی اتفاق می‌افتاد که با وجود ارزانی آن دوره تا دو ساعت بعداز ظهر، که شاگردها می‌رسیدند و چند قرانی مساعده می‌دادند، این خانواده ناهار نخورده بودند... درآمد میرزا از مجلس مشق که از هر شاگردی یک تومان ماهیانه می‌گرفت، منتهی به ماهی پنج شش تومان می‌رسید. و از دو سه خانه‌ای که برای مشق دادن می‌رفت، هشت - نه تومان عایدی داشت. از چاپ‌نویسی هم ماهی سه چهار تومان عایدی می‌کرد، به طوری که سر هم رفته درآمد میرزا بیش از ماهی پانزده منتهی هیجده تومان و ندرتاً بیست تومان نبود و با آن درآمد زندگی می‌کرد... با این حال، خیلی سابقه و واسطه و یا سفارش لازم بود تا میرزا شاگرد جدیدی بپذیرد و جز خانه چندتن از رجال و سرشناسان آن زمان جای دیگری نمی‌رفت.

با در نظر گرفتن این که شاگرد ارتباط مستقیمی با وضع زندگی روزانه معلم داشت، هم اینان بودند که شعله عشق معنوی را در دل شاگردان‌شان همیشه فروزان نگه می‌داشتند و شخصیت جامع و والای این نوع معلمان بود که همیشه الگوی بسیاری از شاگردان و دیگر فرهنگ‌دوستان می‌شد.

معمولاً یک مکتب‌دار، آخوند محل هم بود و علاوه بر تعلیم و تربیت کودکان، وظائف دیگری را نیز انجام می‌داد. اغلب مراجعین وی، در همان مکتب حاضر می‌شدند و مکتب‌دار به تقاضاهای آنان در همان اتاق درس رسیدگی می‌کرد. اگر مکتب‌دار معمم بود، مراجعین خارجی وی اغلب جهت انجام امور مذهبی و یا برای حل اختلاف خانوادگی

مراجعه می‌کردند، و علاوه بر زن و شوهر از اقوام و نزدیکان آنها نیز چند تن با آنها می‌آمدند. طبیعی است که چنین امری آرامش و نظم مکتب‌خانه‌ها را به هم می‌زد و علاوه بر آن کودکان چیزهایی می‌دیدند و می‌شنیدند که با وضع سنی و شرایط کودکانه آنان سازگار نبود. مراجعین آخوند اغلب روستائیان بودند، لذا هنگام مراجعه از محصولات ده از قبیل مرغ و کوزه و ماست و کره و روغن و حیوانات اهلی برای وی می‌آوردند.

بیش‌تر دانش‌آموزان این مکتب‌خانه‌ها را فرزندان گروه‌های میانی جامعه تشکیل می‌دادند. برای اعیان و اشراف و شاهزادگان، مکتب‌خانه‌های مخصوص بود و یا معلم سرخانه داشتند. فرودستان جامعه و روستازادگان محروم، نه چندان علاقه‌ای به این مکتب‌خانه‌ها داشتند و نه بهره‌ای از آن می‌بردند. این بی‌بهره‌گی و بی‌علاقه‌گی، بیش از آنچه ناشی از خود مکتب‌خانه باشد، سرچشمه گرفته از شرایط حاکم بر زندگی آنان بود. توده عظیم مردم را روستائیان عشایر و یا پیشه‌وران تشکیل می‌دادند و اینان بیش از آنچه در غم سواد و علم باشند، در فکر گذران زندگی روزمره خویش بودند که توان فرسا و زحمت‌آفرین بود. آنچه در مکتب‌خانه می‌آموختند، در تحلیل نهایی در این مورد کارساز و نجات‌بخش نبود و فقر و محرومیت دیرین همچنان بر زندگی آنان چیره بود. لذا شرایط حاکم بر زندگی آنان کار و زحمت را بر مکتب و درس مقدم می‌داشت. میان کار و درس مکتب، تناقضی وجود نداشت هرکسی در هر شرایطی می‌توانست وارد مکتب شود، اما در عمل، گروه معدودی به مکتب‌خانه‌ها روی می‌آوردند و اگر هم با انگیزه‌های گوناگون فردی و مذهبی به مکتب می‌رفتند، بیش‌تر آنان پس از دو سال، یا کم‌تر، آن‌جا را رها کرده و با همان خرده سواد و دانشی که کسب کرده بودند، میرزای محل می‌شدند.

اما فرادستان جامعه را شوق و ذوق بیش‌تر برای تحصیل فرزندان‌شان بود؛ چرا که هم از اهمیت کارساز علم و دانش آگاهی داشتند و هم سرانجام برای طی کردن مراتب بالای تحصیلی، نخست باید از مکتب‌خانه شروع می‌کردند. اکثر دیوانیان و متنفذان سیاسی و دینی، جملگی، از میان همین گروه‌ها برمی‌خاستند. گفتنی است که در تحولات اجتماعی دوره مشروطیت نیز همان قشرهایی از جامعه به مدارس جدید علاقه نشان دادند که درس و مدرسه تغییرات اساسی در زندگی آنان داده بود و این تغییرات از ضروریات حیات‌شان به حساب می‌آمد.

شاگردان، هم از نظر سنی و هم از نظر خانوادگی و وابستگی‌های قومی و استعداد تحصیلی، با هم متفاوت بودند. اما با این حال در یک محل و مکتب به تحصیل می‌پرداختند. ممکن بود

کودکی در چهار سالگی به آموختن بپردازد و در سن هفت یا هشت سالگی، به مراتب بالای تحصیلی برسد و برعکس بسیاری نیز بودند که تا 14 یا 15 سالگی جز آشنایی مختصر با قرآن و الفبا و خواندن و نوشتن در سطح ابتدایی به موفقیت‌هایی دست نمی‌یافتند.

تقی‌زاده نوشته است: در پنج سالگی قرآن را تمام کرده و شروع به کتب مقدماتی فارسی، گلستان سعدی و جامع عباسی شیخ بهایی و نصاب الصبیان و کتاب ترسل و ابواب الجنان و دره نادره میرزامهدی و تاریخ معجم را خوانده و در هشت سالگی شروع به خواندن کتاب امثله و صرف و میر نموده است.

هریک از شاگردان در درجه نخست برای باسواد شدن به مکتب‌خانه روی می‌آوردند، ولی هر کدام انگیزه داشتند. شماری می‌خواستند خواندن و نوشتن یاد بگیرند، تا در زندگی روزمره خانوادگی‌شان از آنها استفاده ببرند، دخل و خرج پدر و خانواده را یادداشت کرده، نگه دارند و مراسلات و نیازهای دیوانی خانواده را برطرف کنند. شماری دیگر به فکر طلبه یا ملا شدن بودند و اینها پس از اتمام دوره مکتب، به مدرسه و حوزه‌های گوناگون روی می‌آوردند همه آخوند های درشت نخست محصل مکتب‌خانه‌ها بودند. برخی دیگر که پیش‌تر از شاهزادگان و رجال و توانگران جامعه بودند، بر آن بودند تا پس از آشنایی با خواندن و نوشتن و علوم به اصطلاح قدیمه به علوم جدید روی آورند. محصلان خارج از کشور و دارالفنون و دیگر مدرسه‌های جدید آن روزگار از جمله این گروه بودند.

افراد خیر، پیش‌تر تشکیل‌دهندگان کاروان معرفت جدید بودند و پس از پایان تحصیل در داخل و خارج، هر کدام صاحب شغل و منصبی شدند و یا در مراکز عالی آموزش و مدارس جدید به تدریس علوم و فنون جدید می‌پرداختند. اکثر دیوانیان، وزراء و وکلا و رجال صاحب نام و نشان و مال و منال و پژوهشگران رشته‌های گوناگون ادبی و علمی... از میان همین گروه برخاسته‌اند.

وسایل آموزشی شاگردان محدود بود به یک کتابچه و چند ورق کاغذ، قلم و قلمدان و گاهی یک ورق حلب سفید، قلم نی و مرکب و دوات.

کودکان از نظر وسایل آموزشی و نوشت‌افزار در مضیقه بودند، به گونه‌ای که برای تمرین خط ورقه‌های حلبی سفید، که با آن سماور و سینی درست می‌کنند، در اندازه یک ورق کاغذ، درست می‌کردند تا در روی آن مشق درشت و ریز بنویسند. هر قسمتی را که می‌نوشتند، پس از مدتی آن را پاک می‌کردند و برای نوشتن‌های بعدی آماده می‌کردند. این

ورقه حلبی، نسل در نسل در خانه‌ها باقی می‌ماند. این عمل دو فایده داشت: یکی این‌که روی حلبی مشق نوشتن، دست را قوت می‌بخشید و دیگر این که در مصرف کاغذ صرفه‌جویی می‌شد.

برنامه آموزشی کلاً از آشنایی با حروف الفبا به صورت هجی کردن و آشنایی با سوره‌های کوچک قرآن، یعنی عم جزو شروع می‌شد و به کتاب مشکل مثل تاریخ معجم و غیره خاتمه می‌یافت. اگر بخواهیم هدف برنامه‌های مکتب‌خانه‌های گوناگون را در آن زمان بیان کنیم، عنوانهای ذیل عمده برنامه‌های درسی و در حقیقت، هدفهای آموزشی آن روزگار بوده است:

1. آشنایی با حروف الفبا به صورت هجی کردن.
2. آشنایی با قرآن و در درجه نخست عم جزو.
3. یاد گرفتن واجبات دینی و انجام آنها به صورت عملی در مکتب، مثل وضو گرفتن، نماز خواندن و... .
4. آشنایی با اصول اخلاق و مسائل دینی به صورت شفاهی به وسیله کتابهای گوناگون.
5. آشنایی با زبان عربی از طریق کتابهای صرف و نحو، آشنایی با منطق و معانی.
6. آشنایی با برخی از کتابهای ادبیات فارسی.
7. آشنایی با جنبه‌هایی از تاریخ ایران و اسلام.
8. آشنایی مختصر با حساب .
9. آشنایی با نگارش و املا.
10. تمرین خط.

برای رسیدن به این هدف‌ها کتابهای زیر در مکتب‌خانه‌ها آموزش داده می‌شد: عم جزء، تنبیه الغافلین، معجزات، ابواب الجنان، نصایح حکم و مواعظ، وظیفه الاطفال، نصاب الصبیان، تاریخ نادر (دره نادره) صرف و نحو عربی، جامع عباسی، گلستان، جامع المقدمات، تاریخ و صّاف، شرح سیوطی، شرح جامی، شرح نظام، شرح شمسیه، مخزن الانشاء، ناسخ التواریخ، خمسہ نظامی، دیوان سنایی غزنوی، مثنوی ملای رومی، ترسل، حاشیه ملا عبدالله بر منطق تفتازانی و...

البته این کتابها، در مکتب‌خانه‌های سراسر کشور و روستاها آموزش داده نمی‌شد. هر

مکتب‌خانه‌ای، باتوجه به علاقه مکتب‌داران و استعداد کودکان از میان آنها گزینش می‌کردند. پاره‌ای از این کتابها، در مدرسه‌های دینی و حوزه‌ها نیز، در سال‌های نخستین، آموزش داده می‌شد، شماری از شاگردان، به توصیه معلمان و مکتب‌داران، خود کتابهایی چون موش و گربه عبید زاکانی و یا کتاب احمد طالبوف و یا کتابهای دیگری را مطالعه می‌کردند.

همچنان که از فهرست برنامه‌ها و کتابهای درسی پیداست، از کتابهای علوم جدید مثل حساب، فیزیک، شیمی و... و برنامه‌هایی چون ورزش، هنر، کارهای دستی و... خبری نبود و اگر کسی می‌خواست دنبال این نوع آموزشها برود، باید به طور شخصی و بیشتر با دشواری به آنها دسترسی پیدا می‌کرد. کتابهای مربوط به علوم جدید چندان در دسترس نبود.

عمده هدفهای تعلیم و تربیت در مکتب‌خانه‌ها آشنا کردن کودکان به مسائل اخلاقی!! و دینی بود. این کار هم به صورت شفاهی، یعنی از طریق پند و اندرز و موعظه در حضور کودکان انجام می‌گرفت و هم به صورت عملی و با یاد دادن وضو و نماز و دیگر جنبه‌های عملی مسائل دینی، در حضور مکتب‌دار. بیشتر کتابها نیز، به صورتهای گوناگون حاوی مسائل اخلاقی و دینی فراوان بود و همه کودکان بدون استثنا از مسائل اخلاقی و دینی آگاهی می‌یافتند.

باتوجه به این که بیش‌تر کتابهای یاد شده، چه از نظر زبان نگارش و چه از نظر میزان مشکلی، با ویژگیهای ذهنی کودکان هشت‌ساله به بالا همخوانی نداشت و حتی آموزش الفبا نیز بر اساس تواناییهای ذهنی کودکان و بر پایه درستی آموزش داده نمی‌شد؛ لذا خواندن کتابهای یاد شده مشکلات فراوانی برای شاگردان فراهم می‌کرد و در بیش‌تر موارد در همان سالهای نخستین تحصیل مکتب را رها می‌کردند.

یحیی دولت‌آبادی می‌گوید:

برای خواندن فارسی کاغذهای تحریری خود را که عبارت بود از لاشه‌های باطل شده سندهای معاملاتی که با مردم داشت، معلم به ما می‌داد بخوانیم و خواندن خطهای تحریری بی‌اندازه زحمت داشت. از فارسی چیزی را که به شوق می‌خواندم کتاب موش و گربه بود، شعرهای آن را حفظ کرده آن کتاب را که تقریباً در میان آنچه برای خواندن من حاضر شده

بود، یگانه چیزی بود که با سن و تحصیل من مناسبت داشته و آن را دوست می‌داشتم.

سرجان ملکم، تعلیم و تربیت عهد فتحعلی شاه را این‌گونه وصف کرده است:

در ایران، طفل پنج ساله، یا پیر پنجاه ساله، در مجلس از حیث گفتار و کردار و سکونت و وقار یکسان است. در هفت سالگی شروع به خواندن عربی و فارسی می‌کنند. البته ادبیات فارسی. بعد از خواندن حروف تهجی، قرآن می‌خوانند و بعد از آن به آموختن احکام شریعت می‌پردازند. و قواعد مذهب شیعه را فرا می‌گیرند، تا بغض دشمنان آل رسول در ضمیر ایشان جای گیرد. بعد از آن کتب فارسی، متونی در سطح گلستان و حافظ می‌خوانند. از آن جمله است کتاب سعدی... بعد از آن قدری صرف و نحو و منطق و فقه و حکمت نیز می‌آموزند. اما ترقی در این مراتب، غالباً ارتباط به استعداد و میل و علاقه نوآموز دارد.

زبان فارسی و عربی مورد توجه مکتب‌داران بود و این دو جزو درسهای اصلی به شمار می‌رفت. درس عربی از اهمیت خاصی برخوردار بود. چون هم زبان قرآن بود و هم بسیاری از کتابهای اخلاقی و دینی به این زبان نوشته شده بود و اگر هم به زبان فارسی بود، فهم آن به دانستن زبان عربی نیاز داشت. منظور از زبان فارسی نیز، در حقیقت، زبان گلستان سعدی و یا متونی در آن سطح یا حتی مشکل‌تر بود.

گفتنی است حتی پس از پیدایش و گسترش مدارس جدید، کتاب فارسی مستقل و درخور فهم شاگردان وجود نداشت و در آن مدارس نیز متون قدیمی و قطعاتی از دیوانهای مختلف، درس فارسی را تشکیل می‌داد. در برخی از مناطق آموزش به زبان مادری نیز صورت می‌گرفت، چنان‌چه در رضائیه معمولاً تعلیم الفبا از کتاب آنادلی (زبان مادری) شروع می‌شد و پس از آن که کودکان حروف الفبا را شناختند و با خواندن و نوشتن آشنا شدند، کتابهای رایج در مکتب‌خانه‌ها تدریس می‌شد.

آموزش حساب : سیاق معانی گوناگونی دارد. از این جمله است راندن، جای کردن، روش و تربیت. اما مراد ما در این‌جا، آموزش قواعد و نوشتن حساب است. خط سیاق، نوعی از خط بود که توسط آن دیوانیان یا اهل دفتر اعداد و مقادیر و اوزان را می‌نوشتند. در برخی از مکتب‌خانه‌ها این خط و شیوه نوشتن حساب آموزش داده می‌شد. بزرگ امید در خاطرات خود می‌نویسد:

تحصیل علم سیاق در چهار ولایت معمول بود: آشتیان، تفرش و گرگان و نائین. فقط از این ولایات محاسب به همه جا می‌رفت. دیگران حساب نمی‌دانستند. تجار با چرتکه و بقال با چوب خط حساب می‌کردند. در مساجد یک میرزا نشسته بود، قلمدان و یک لوله کاغذ در جلو داشت و کسانی که می‌خواستند کاغذ بنویسند، به آنها مراجعه می‌کردند.

متأسفانه در مکتب‌خانه‌ها به ورزش و هنر توجهی نمی‌کردند.

در بعضی از مکتب‌ها آواز خواندن و شعر سرودن جزو برنامه تحصیل بود، ولی هر دو، بویژه آواز خواندن، اختصاص به مسائل مذهبی، نوحه‌خوانی و تعزیه داشت و معمولاً در روزهای پنج‌شنبه به شکل نوحه‌خوانی صورت می‌گرفت. با این حال، معلم توجه می‌نمود که این نوحه‌خوانی در مایه اصلی آهنگ‌های مربوطه که گوشه‌هایی از دستگاه‌های هفت‌گانه موسیقی اصیل ایرانی بود، باشد.

در برخی از مکتب‌خانه‌ها یکی از تفریحات بچه‌ها مشاعره بود، به این ترتیب که آخوند شاگردان قوی و پر استعداد خود را دو قسمت می‌کرد و آنان با هم به مشاعره می‌پرداختند. بدین ترتیب که کسی شعری می‌خواند و طرف مقابل می‌بایست شعری را که حرف اول کلمه آن با حرف آخر کلمه آخر شعر مقابل شروع می‌شد، بگوید. این کار ادامه می‌یافت تا یکی از طرفین برنده محسوب می‌شد. در این مشاعره کسی حق نداشت شعر گفته شده را دوباره بگوید و آخوند یا شاگردان مراقب این کار بودند.

تعطیلات مکتب‌خانه:

علاوه بر ایام ولادت و وفات معصومین، که مکتب‌خانه تعطیل می‌شد، در ماه‌های محرم و رمضان و عید نوروز نیز، مدت درازی بسته بود. همچنین در تابستان، به علت رفتن اهالی به باغات و دهات، خود به خود مکتب‌ها بسته می‌شد. علاوه بر اینها وقتی که در جوار یکی از مکتب‌ها، زن مرد سرشناس و متمولی حامله بود، مکتب‌دار روز وضع حمل وی، شاگردان مکتب را در معیت خلیفه و جانشین خود، به آن خانه می‌فرستاد. وقتی کودکان به در خانه مورد نظر می‌رسیدند، در بیرون منزل با آواز بلند اشعاری را با هم می‌خواندند:

یارب به حق نون تبارک

اولوسن بو مولود یا رب مبارک

که معنای آن چنین است:

خدایا به حق سوره ن مبارک

باشد قدوم این مولود میمون مبارک

در این موقع، صاحب منزل هدیه ای جهت مکتبدار می‌فرستاد و این هدیه، معمولاً عبارت بود از یک کله قند، یا چند قران پول نقره. شاگردان پس از مراجعت و تحویل هدیه به مکتبدار، آن روز را به مناسبت قدوم مولود جدید، تعطیل می‌کردند و این تشریفات به نام تبرزه معروف بود.

در مکتب‌خانه‌ها اگر کودکان در مکتب آخوند باجی‌ها حروف الفبا را یاد نگرفته بودند، درس با آموزش الفبا شروع می‌شد. شیوه آموزش معلمان در اکثر مکتب‌خانه‌ها یکسان بود. اما باتوجه به ویژگیهای آموزشی هر مکتب‌داری، مختصر تفاوت‌هایی داشت. می‌توان گفت اصول کلی آموزش خواندن عبارت بود از:

- آموختن اسم حروف، نه صدای آنها مثل: الف، ب... جیم... دال... میم.
 - آشنا کردن شاگردان با حرکات، و تنوین (نونانندن) ضوابط شد، مد، وصل، قطع.
 - خواندن حروف به عدد حرکات و تنوین (دو پیش، دو زیر ...).
 - ترکیب حروف خوانده شده با همدیگر (البته اسم آنها، نه صدای آنها) و گفتن کلمه پس از آن.
 - هجی کردن کلمات و تجزیه آنها به حروف با گفتن حرکات هریک از حروف.
- برای آشنایی با این شیوه، به چند درس نمونه با این روش اشاره می‌کنم:
- رشدیه در شرح درس خود می‌نویسد:

درس روز اول، آخوند و بچه‌ها با هم می‌خوانند: بسم الله الرحمن الرحيم; هو الفتح العليم، اول دفتر به نام ایزد دانا، صانع پروردگار، حی توانا. الف زَبَر; ا - ب زَبَر; ب - ت زَبَر; ت - ث زَبَر; ث، تا آخر حروف. بحث دوم: الف زیر ا - ب زیر ت - ث زیر ث - جیم زیر تا آخر حروف. بحث سوم: الف پیش ا - ب پیش ب - ت پیش ت - ث پیش تا آخر حروف. سپس معلم حروف الفبا را، که معمولاً در اول جزوه شاگردان بود، یکی یکی می‌خواند و دانش‌آموزان نیز آن را تکرار می‌کردند. الف. ب. پ. جیم. دال. ذال... مدتی شاگردان به آموختن اسم هریک از حرفها می‌پرداختند و پس از یاد گرفتن آنها، به گفتن اسم آن با

حرکات و تنوین آغاز می‌کردند. پس از تمرین و تکرار تمام حروف، معلم از شاگردها می‌پرسید: یاد گرفتید: همه با صدای بلند می‌گفتند بله! بعد نوبت می‌رسید به ترکیب حروف: ب الف؛ با، ت الف؛ تا، ث الف؛ ثا، جیم الف؛ جا تا آخر حروف. پس از آن‌که این قسمت نیز به اندازه کافی تمرین و تکرار می‌شد، نوبت می‌رسید به هجی کردن کلمات. برای نمونه معلم شاگردی را می‌خواست؛ وی در جلو جعبه یا میز کوچک آخوند دو زانو می‌نشست و آخوند می‌گفت: کتاب را هجی کن. شاگرد باید می‌گفت: کاف زیر؛ ک، ت الف؛ تا، ب جزمی، کتاب.

البته برخی از معلمان به سلیقه خود در این آموزش تغییراتی می‌دادند. ممکن بود سؤال و جواب و یا ترکیب حروف با مختصر تفاوتی از مکتبی به مکتب دیگر، یا از شهری به شهر دیگر انجام بگیرد.

تعلیمات اولیه برای اطفال یاد دادن حروف عربی و حرکات و تلفظ صحیح آنها، به منظور خواندن قرآن بود. بعد از مدتی که این تعلیم با موفقیت به پایان می‌رسید، خواندن قرآن آغاز می‌گشت و هنگامی که طفل موفق به ختم قرآن می‌گردید به شکرانه این امر مهم مهمانی‌ای در خانه او به ناهار ترتیب می‌یافت و از معلم و هم‌شاگردیهای وی دعوت می‌شد. ولی کسانی که به ادامه تحصیل می‌پرداختند، خوشنویسی یاد می‌گرفتند و به موازات آن خواندن کتابهای فارسی مثل گلستان سعدی، تنبیه الغافلین، اخلاق ناصری، نصاب الصبیان، قابوسنامه و نظایر آنها نیز به شاگردان تعلیم می‌شد و طرز نامه‌نگاری از روی روش نویسندگان نامی سابق، مثل قائم مقام و غیره تدریس می‌گشت. حساب نیز آموخته می‌شد. این‌ها تعلیماتی بود که برای زندگی در محیط اجتماعی آن روز کافی به نظر می‌رسید لیکن کسانی که می‌خواستند بیشتر بخوانند، غالباً به مدارس طلاب دینی می‌رفتند و از محضر مدرسان بهره می‌گرفتند. ناگفته نماند که این عده محدود بود زیرا اولاً بیش‌تر خانواده‌ها امکان نداشتند که فرزند خود را به تحصیل بگذارند و ثانیاً علم و دانش نیز، به قدری که امروزه در امر زندگی مؤثر است، از آن حیث در گذشته نداشت و در نتیجه از طرف خود محصلین نیز کمتر استقبال می‌شد.

در مکتب‌خانه‌ها کلاس‌بندی وجود نداشت، تفاوت شاگردان فقط از سن و کتاب‌شان معلوم می‌شد. نحوه آغاز درس و «درس گرفتن» و «درس دادن» به این شرح بود:

اول صبح که مکتب‌دار در مکتب حاضر می‌شد تمام کودکان به احترام وی بلند می‌شدند و

پس از صدور اجازه نشستن ، کودکان روی تشکچه‌های مخصوص خود می‌نشستند و کتاب درس را جلوی خود باز می‌کردند و با صدای بلند به خواندن درس مشغول می‌شدند. معلم چند یا یک تن از شاگردان را پیش خود فرا می‌خواند. این شاگردان کتابهای خود را برمی‌داشتند و می‌رفتند جلو مکتب‌دار دو زانو با احترام می‌نشستند. ابتدا هر کدام درس گذشته را می‌خواندند ، سپس مکتب‌دار به آنها از روی کتاب‌شان درس جدید می‌داد و به مشق خط آنها رسیدگی می‌کرد و درس و سرمشق جدید، که عبارت بود از یک سطر نوشته یا شعر، به آنان می‌داد و آنها اجازه می‌یافتند که برگردند و در جای خود بنشینند. پس از آن معلم چند نفر دیگر را فرا می‌خواند و به همان شیوه از آنان درس را تحویل می‌گرفت و درس جدید می‌داد. در حالی که گروه یا فردی مشغول تحویل گرفتن درس جدید بود، کسانی که قبلاً درس‌شان را گرفته بودند در سر جای خود، و در اکثر موارد با صدای بلند، مشغول خواندن آن می‌شدند و یا به تمرین مشق خط می‌پرداختند. آموزش کاملاً انفرادی و براساس استعدادها و توان شاگردان بود. اگر معلم چند تن را یک جا درس می‌داد یا از چند تن درس می‌پرسید، آنان حتماً هم‌درس بودند و از پیشرفت و استعداد نسبتاً یکسانی برخوردار بودند. همه شاگردان هر روز درس جدید نمی‌گرفتند، بلکه باتوجه به آسانی و دشواری درسهای پیشین، گاهی یک روز در میان و در مواردی دو روز در میان، درس‌های جدید می‌آموختند.

معمولاً در هفته چهار روز مخصوص درس خواندن و دو روز ویژه تمرین و به اصلاح دوره کردن بود. بدین ترتیب که دو روز شنبه و یکشنبه درس می‌خواندند و روز دوشنبه همان درس را تمرین می‌کردند و باز دو روز سه‌شنبه و چهارشنبه درس می‌خواندند و روز پنج‌شنبه مخصوص دوره کردن و تمرین بود. واضح است که چنین برنامه‌ای ممکن بود در همه مکتب‌خانه‌ها مراعات نشود و هر مکتبی تغییرات خاصی در آن بدهد.

در مکتب‌خانه‌ها حفظ کردن یکی از روشهای معمول تحصیل بود. اکثر مطالب، از عم جزو گرفته تا کتاب گلستان یا نصاب و غیره، در بیش‌تر موارد به صورت طوطی‌وار حفظ می‌شد. در مکتب از صبح تا عصر کودکان مشغول حفظ کردن درسها بودند. درس خواندن مترادف بود با حفظ کردن. حتی پدران و مادران نیز وقتی می‌خواستند به کودکان خود بگویند که برو بنشین درس‌هایت را یاد بگیر، یا حل کن... می‌گفتند برو درس‌هایت را حفظ کن، یا درست را حفظ کردی؟

گرچه شیوه آموزش انفرادی یا به صورت گروه‌های همدرس بود، اما کتابها برای همگان یکسان بود؛ یعنی همه باید نخست عم جزو را یاد می‌گرفتند، به علاوه باید کتابهای تعیین شده در مکتب را هم می‌خواندند، ولی اگر توان خواندن و پیشرفت نداشتند، حق خواندن کتابها یا مطالب دیگر را نداشتند. برای نمونه اگر کسی فقط در نوشتن خط استعداد نشان می‌داد، ولی کتاب گلستان، یا نصاب الصبیان را بلد نبود، معلم به وی اجازه نمی‌داد از یادگیری کتابهای مذکور معاف شود. به سخن دیگر، گرچه شیوه انفرادی بود، ولی در سطوح گوناگون برنامه و کتابهای یکسان و ثابتی وجود داشت و هرکس که می‌خواست به سطوح بالاتر برسد، باید کتابهای سطوح پایین را می‌آموخت.

این شیوه حفظ کردن، پاره‌ای دشواریها را به دنبال داشت. عبدالله مستوفی در این باره می‌نویسد:

درس من خوب پیش نمی‌رفت و سبب آن بر من و آخوند، هر دو، مجهول بود. آخوند از کودنی من و من از بی‌مهری آخوند ناراضی بودیم و کم مانده بود از بچه‌های کودن معروف شوم. خواندن یک سوره کوچک قرآن برای من مانند آشامیدن دریا بود (آشامیدن دریا اصطلاح فرانسوی است و کنایه از کار مشکل است) هر کلمه‌ای را باید آخوند، ده بار تکرار کند، در دفعه یازدهم هم که برمی‌گردم باز نتوانم بی‌غلط بخوانم. هر قدر آخوند بیش‌تر عصبانی می‌شد من هم همان قدر کودن‌تر می‌شدم. در صورتی که در مسائل غیردرسی زیرکیهایی از خود بروز می‌دادم... آخوند حیران می‌ماند که این پسر که در موارد عادی تا این اندازه هوش و استعداد ظاهر می‌کند، چگونه است که در خواندن این قدر لنگ است. برای آخوند هم خوب نبود که پسر صاحب مکتب از سایرین عقب باشد. به هر کیفیتی بود تا نصاب که مقدمه عربی خوانی است، پیش رفتیم، ولی آن‌چه امروز می‌خواندم و با هزاران جان‌کندن یاد می‌گرفتم، بعد از چند روز که می‌خواستم کار کنم، مثل این بود که دفعه اول است که می‌خواهم تازه این درس را بخوانم. شمس‌الدین رشیدیه در توضیح شیوه‌های آموزش نوشته است: پس از اینها، آخوند طفلی را به حضور خوانده می‌گوید: بنویس گل، بچه می‌ماند. خدایا چه کند؟ چه بنویسد؟ چه خاکی بر سر کند؟ آخوند می‌گوید: گاف پیش؛ گُ، لام جزمی؛ گل. کودک حیران می‌ماند، گاف پیش گُ چه فلزی است؟ چه جانوری است؟ لازم جزمی اسم گل است یا باغبان؟ این جاست که تسلیم چوب و فلک می‌شود. بیچاره طفل در نوشتن گل، گ را

بلد است، نوشتن ل را هم بلد است. در ترکیب اینها معطل می‌ماند.

تنبيه بدنى ركن ثابت آموزش و پرورش در ايران اسلام زده

تنبيه بدنى بچه‌ها موضوعى بسيار لازم و واجب بود. هر مكتب‌خانه فلک و چوب مخصوص داشت. هر معلمى چندین ترکه در پهلوى خود داشت، برخى بلند، براى دور دست، برخى کوتاه براى نزديک، برخى از مدارس نیز فلک يا فلکه داشتند. اگر کودکى درس خود را خوب پس نمى‌داد، و يا شیطنت مى‌کرد به احتمال زياد تنبيه بدنى مى‌شد. در عکسهاى بازمانده از آن زمان، چه در کتابهاى مربوط به عکسهاى تاريخى، چه در کتابهاى تعليم و تربيت، صحنه‌هاى از فلک شدن کودکان مکتب‌ها و مدارس جديد! آن زمان ديده مى‌شود.

جمال‌زاده درباره تنبيه در مکتب‌خانه مى‌نويسد:

همان روز اولى که قدم به مکتب نهادم، مانند مرغى که به قفس افتاده باشد، هنوز طيش قلبم تسکين نيافته بود که آخوند با قهر و غضب و کر و فر بسيارى چنان‌که گويى با من طفل معصوم پدرکشتگى سد ساله دارد اسمم را پرسيد. با صدای لرزان گفتم سيد محمدعلى. گفت سيد محمدعلى بدان که اين‌جا را مکتب مى‌گویند. اين‌جا جای شیطنت و بازی‌گوشى نيست. نفست درآيد، ناخت را زير فلکه مى‌گيرم و با انگشت يک بغل ترکه انارى را که در مقابل دوشکچ‌اش به زمين ريخته بود نشان داد... در يک چشم به هم زدن چوب و فلکه حاضر شد و دو پاى بچه سيد مظلوم به هوا رفت و ذريه رسول خدا و ميوه دل بتول عذرا اولين بار زهر بيداد اولاد آدم را چشيد و از همان ساعت يک‌باره از علم و سواد و خط و کتابت بيزار و هراسناک گرديد.

اين روش در تعليم و تربيت به تنفر کودکان از رفتن به مدرسه مى‌انجاميد. جمال‌زاده در ادامه مى‌نويسد: عصر همان روز وقتى به خانه برگشتم و تفصيل چوب خوردنم را به مادرم حکايت نموده دوپا را در يک کفش کردم که الاً ديگر به مکتب نخواهم رفت.

چوب زدن، به فلک بستن، سرپا نگاه داشتن و روى يخ و برف نشاندن و يا پابرهنه نگاه داشتن، وزنه سنگين در دست نگه داشتن، حبس در جای تاريک، نهادن ريگ زير لاله‌هاى گوش و مداد لای انگشتان، يا دستها را بالای و روى يک پا ايستادن... از اين جمله بود.

در جمهورى اسلامى شاهد فرو کردن مداد تيز به زير پوست سر دانش آموزان بوديم.

ماده ۷۷ آیین‌نامه اجرائی مدارس مصوب ۱۳۷۹ جمهوری اسلامی صراحتاً تنبیه بدنی و یا هرگونه توهین و تحقیر دانش‌آموز را ممنوع کرده و متخلفان را به مجازات‌های اداری و در صورت ضرورت به مراجع قضایی معرفی می‌کند. البته این قانون در بسیاری از مدارس مراعات نمی‌شود. برای معلمان در جمهوری اسلامی که شوربختانه بیشترشان طلبه هستند سلامت جسمی و روانی دانش‌آموز مهم نیست. تنها چیزی که در امر آموزش و پرورش مراعات نمی‌شود، کرامت انسانی است. در یک کلمه مدارس به هیچ وجه جای امن و بدون خشونت نبوده و همراه با نحوه تدریس و مواد درسی شاهد فاجعه‌ای بودیم و هستیم که گریبانگیر سیستم آموزشی ما شده است. در امر آموزش، انگار معلمان با تشویق بیگانه اند

خبرگزاری «میزان» وابسته به قوه قضاییه جمهوری اسلامی از دستگیری مدیر مدرسه ابتدایی غیرانتفاعی البرز واقع در شهرستان خورموج استان بوشهر به دلیل خشونت فیزیکی علیه دانش‌آموزان خبر داد.

یکی از شبکه‌های فارسی‌زبان خارج از کشور، بی‌بی‌سی فارسی، تصاویری از تنبیه بدنی دانش‌آموزان یک مدرسه غیرانتفاعی در شهرستان خورموج از توابع استان بوشهر منتشر کرد که با واکنش‌های فراوانی همراه شد. به گزارش منبع مطلع، پیش‌تر نیز رفتارهای مشابه توسط کادر آموزشی این مدرسه غیرانتفاعی رخ داده بود که با وجود پیگیری و شکایت نتیجه‌ای نداشته است.

با انتشار این تصاویر در شبکه‌های اجتماعی، مهدی مهرانگیز رئیس کل دادگستری استان بوشهر از بازداشت مدیر این موسسه خبر داده است.

او به خبرگزاری «میزان» گفت: متأسفانه تصاویری از خشونت فیزیکی مدیر مؤسسه علیه دانش‌آموزان مدرسه ابتدایی غیرانتفاعی البرز شهرستان خورموج استان بوشهر منتشر شده است و در همین راستا دستور دستگیری فردی که خشونت فیزیکی علیه دانش‌آموزان انجام داده بود صادر شد و در حال حاضر مدیر مؤسسه دستگیر شده است.

مهرانگیز وعده داده که پس از انجام تحقیقات اولیه و بازجویی، با قاطعیت و شدت با این فرد برخورد می‌شود تا برای دیگران درس عبرت!! باشد.

سینا قلندری خبرنگار محلی استان لرستان چندی پیش با انتشار ویدئویی در شبکه اجتماعی ایکس، از پارگی کبد یک دانش‌آموز کوهدشتی بر اثر تنبیه توسط معلمش خبر داده بود. پایگاه خبری رکنا نیز ماه گذشته در گزارشی گفته بود که یک معاون مدرسه، با پافشاری بر اخراج یک دانش‌آموز کلاس اولی از مدرسه‌ای در ورامین، موجب شد این کودک به کما برود و برای مدتی طولانی در بیمارستان بستری شود.

صبا آلاله روانشناس بالینی در گفتگو با صدای آمریکا اثرات تنبیهات بدنی را طولانی مدت و ماندگار عنوان کرد. به گفته این روانشناس، تنبیه بدنی می‌تواند باعث افزایش انزجار و نفرت در کودک نسبت به تحصیل و سبب ساز ترک تحصیل دانش‌آموز شود که تاثیر مستقیم بر شرایط تحصیلی کودک و همچنین باعث تقویت روحیه پرخاشگری در بین دانش‌آموزان خواهد شد. کودکانی که در محیط‌های آموزشی که خشونت و تحقیر را تجربه می‌کنند عمدتاً از چرخه نرمال زندگی خارج شده و یا به افرادی سلطه پذیر تبدیل می‌شوند که اگر درمان نشوند این موضوع در تمام دوران زندگی آنها می‌تواند ادامه دار باشد و یا به دلیل خشم فروخورده به آدمی سرکش و طغیانگر تبدیل شود و بیشتر به سمت گروه‌های بزه و پرخطر خواهند رفت و تبدیل به شخصیت‌های ضداجتماعی خواهند شد.

تنبیه بدنی و تحقیر دانش‌آموزان در نظام آموزش و پرورش جمهوری اسلامی مسبوق به سابقه است. اگر چه وزارت آموزش و پرورش به دفعات گفته است خط قرمز ما تنبیه بدنی دانش‌آموزان است و اگر چه بر اساس ماده 81 آیین‌نامه اجرایی جدید مدارس مصوب سال 1400، تنبیه بدنی دانش‌آموز و سوءرفتار با او به هر دلیل و تحت هر شرایطی ممنوع است اما تنبیه دانش‌آموزان توسط مدیر و معلم در ایران به دفعات تکرار و گزارش شده است.

در مورد تنبیه غیر انسانی دانش‌آموزان ده‌ها ویدئو در یوتیوب وجود دارد که چطور ناظم زن مدرسه ملاباقری شهرستان ملکان با زده شلینگ آب به دانش‌آموزان آنها را به کلاس درس!! راهنمایی می‌کند و یا ویدئو تنبیه بسیار خشن دانش‌آموزان مدرسه خورموج بوشهر توسط مدیر سادیسمی مدرسه، و ویدئو تنبیه شدید بدنی یک دانش‌آموز در شهرستان کنارک سیستان و بلوچستان و ده‌ها ویدئو دیگر در مدرسه خامنه‌ای راسک و یا وادار کردن دانش‌آموزان برای حمل تابوت در مراسم حکومتی شهدای غواص در کیش. این فاجعه حتی در مقطع بالاتری از دبستان و دبیرستان هم دیده می‌شود که نمونه شرم آور آن

تنبیه بدنی هنرجویان هنرستان فنی شهید رجائی منطقه 18 تهران میباشد. در سنندج نیز معلمی را بجرم زدن دانش آموزان اخراج می کنند. سوال این است که در جمهوری اسلامی گزینش معلم بر چه اصولی است که پیامد های فاجعه بار آن بدینگونه نمود می کند.



سخنان آخوند حجت الاسلام ابراهیمی در صدا و سیمای جمهوری اسلامی چنان از بعد ترسناکی برخوردار است که نمایانگر فاجعه آموزش و پرورش و تأیید بر تنبیه بدنی دانش آموز از دید شریعت و احکام قرون وسطائی و بربرگونه اسلام است. این آخوند وژن میگوید: اگر برای آموزش کودکان راهی جز زدن وجود نداشته باشد، باید کودک را زد

ولی طوری نباید زد که کودک ناقص شود!!!! اگر کودکی کار حرام کند!!!! نباید از تنبیه او سرپیچی کرد!!

گاهی برخی از معلمان ابتکارات غریبی در تنبیه به کار می‌بردند و گویی به این وسیله تفریح می‌نمودند. برای نمونه معلم، به بچه امر می‌کرد که خودش دو سه سیلی محکم به صورتش بزند. اگر در زدن سیلی‌ها، کوتاهی می‌کرد یا آهسته می‌زد، دو برابر آن یا سه برابر آن را خود معلم با شدت بیشتر می‌زد و گاهی به شاگردان دستور می‌داد سیلی به هم بزنند. به این ترتیب کودک را نسبت به عدم اطاعت از امر معلم مجازات می‌کرد. در بعضی مکتبها، نظر به سلیقه معلم تنبیه اخلاقی معمول بود. یعنی تمام شاگردان هم‌صدا شده و درباره مقصر داد می‌زدند: لعنت، واحسرتا، واغیرتا، تفو، و بعضی از کلمات و اصوات شبیه به همین مضمون. تشویق هم اخلاقی بود. یا خود معلم بارک‌الله، آفرین می‌گفت یا تمام شاگردان هم صدا شده در حق او آفرین می‌گفتند.

آویزان کردن تابلو : تنبل کلاس چهارم به گردن دانش آموز و کشیدن نخ که بگردن طفل بسته بودند و دور حیاط مدرسه می کشیدند نیز از تنبیهات رایج دیروز و امروز است.

باتوجه به این‌که یکی از علتهای فرار کودکان از مدرسه، علاوه بر شیوه نادرست آموزش، زیاده‌روی شماری از معلمان در امر تنبیه بوده، به یکی دو نمونه دیگر از نحوه تنبیه اشاره می‌کنم:

وقتی تقصیر کودکی زیاد بود، پای او را چوب می‌زدند. در این صورت، وی را در زمین می‌خواباندند و یکی از کودکان روی سینه او می‌نشست و کودک دیگر پاهایش را می‌گرفت و از زمین بلند می‌کرد و یک یا دو نفر دیگر، که معمولاً نایب معلم‌ها (فراش) بودند، با ترکه به کف پای کودک می‌زدند، تا حدی که استاد بگوید بس است. گاهی نیز پاهای کودک مقصر را در فلک می‌گذاشتند و آن چهارچوبی که پاهای کودک را که روی زمین خوابانیده‌اند توی آن می‌گذاشتند و دو نفر شاگرد دو سر طنابی را که به فلک وصل بود، از طرفین می‌کشیدند و پاها را نیم‌متر بالاتر از زمین نگه می‌داشتند و از دو طرف، با چوب و شلاق به کف پای شاگرد مقصر می‌زدند. بعضی اوقات آن‌قدر به کف پای شاگرد مقصر ترکه می‌زدند که کف پاها ورم می‌کرد و تا چند روز کودک نمی‌توانست موقع رفتن پای خود را به راحتی به زمین بگذارد. بعضی اوقات نیز، که از یک طرف اتاق صدای کودکان بلند می‌شد و آنها شیطننت می‌نمودند، استاد نمی‌توانست شاگرد مقصر و خطاکار را پیدا کند،

تمام کودکانی را که آن سمت اتاق بودند دسته‌جمعی تنبیه می‌کرد، یا خودش آنان را چوب می‌زد، و یا دستور می‌داد پاهای آنها را به فلک بگذارند. به طور کلی، اصل تشویق در مکتب‌ها کم بود ولی تنبیه و آن هم تنبیه بدنی هر روز اجرا می‌شد.

چون تنبیه بدنی یکی از رایج‌ترین عمل آموزشی بود، لذا شماری از شاگردان، برای رضایت خاطر مکتب‌دار، ضمن هدایای گوناگون از قبیل: خوردنیها و پوشیدنیها، یا پول نقد به وی می‌دادند.

به روایت رشدیه، زبان حال شاگردان مکتب‌خانه‌ها این بود:

چهارشنبه کنم فکری، پنج‌شنبه کنم شادی، جمعه کنم بازی، ای شنبه ناراضی، پاهای فلک‌اندازی، چوبهای آلبالو، پاهای خون‌آلود.

بسیاری از اولیاء، نه تنها چندان واکنشی در برابر این رفتار معلم نشان نمی‌دادند، بلکه به اعتبار این گفتار قدیمی جور استاد به ز مهر پدر به وی می‌سپردند اگر کودک شیطننت کرد یا درس نخواند، او را خوب تنبیه کنند. در اردبیل چنین رسم بود:

معمولاً وقتی ولیّ طفلی او را به مکتب می‌گذاشت، این جمله را خطاب به آخوند باجی می‌گفت که: اتی سنون، سوموگی منیم !!!! یعنی گوشت‌اش مال تو، استخوان‌اش مال من. و این حکایت از آن داشت که اگر آن‌قدر به او چوب بزند که گوشت‌های تنش بریزد او رضایت خواهد داشت.

به نظر می‌رسد این واکنش نشان ندادن از بینش خود اولیا نسبت به کودک و تربیت آنان سرچشمه می‌گرفت. به این ترتیب که خود اولیا، بیش‌تر وقتها در تربیت کودکان‌شان تنبیه بدنی را به کار می‌بستند و چون معلم را نیز در این زمینه یار و یاور خود می‌پنداشتند، لذا از کرده وی چندان ناراحت نمی‌شدند.

مرتضی راوندی درباره تنبیه بدنی می‌نویسد:

به طور کلی، اکثریت روشنفکران و دانشمندان آن زمان، از جمله سعدی شیرازی، راه پیشرفت نوآموزان را در تأدیب و تنبیه پنداشته‌اند، و براساس این نظریه، آموزگاران آن دوران با سیلی و چوب و فلک نوآموزان را به کار تحصیل، یا فعالیت‌های یدی و فرا گرفتن حِرَف و صنایع وادار می‌کردند، و این روش تربیتی را خدمتی بزرگ و گرانبها به فرزندان آتیه کشور می‌شمردند. سعدی می‌گوید:

ندانی که سعدی مراد از چه یافت

نه هامون نوشت و نه دریا شکافت

به خردی بخورد از بزرگان قفا

خدا دادش اندر بزرگی صفا

هر آن طفل کوجور آموزگار

نبیند، جفا بیند از روزگار

سعدی در باب هفتم گلستان عقاید و نظریات خود را در مورد تربیت کودکان اظهار کرده است. گویی افصح المتکلمین سعدی شیرازی و معاصر نامدارش مولانا جلال‌الدین رومی، به اقتضای زمان و محیط نشو و نمای خود به این نتیجه رسیده بودند که از راه تهدید و فشار و آزار و شکنجه، بهتر می‌توان کودکان و خردسالان را، خواندن و نوشتن آموخت، غافل از این‌که، نیاموختن و فرار کودکان از مدرسه به علت نفرت آنان از فراگرفتن علم و دانش نبوده، بلکه آنچه نوآموز را از فرهنگ و آموزش بیزار و فراری می‌کرد، روش بسیار غلط تعلیم و تربیت معلمان بود که از دیرباز تا حدود نیم قرن پیش، ادامه داشت و هرگز آموزگاران در این اندیشه نبودند که کتابی درخور فهم کودک تألیف و تنظیم کنند و الفبا و ترکیب لغات و کلمات را به تدریج و گام به گام با اسلوبی صحیح، توأم با تشویق و تحسین به اطفال بیاموزند... مولوی در مورد تنبیه اطفال، قدمی چند از معاصر نامدارش، سعدی، فراتر نهاده و آشکارا گفته است: که اگر کودکی در زیر ضربات پدر بمیرد باید پدر او خون‌بها بدهد، ولی اگر طفلی، در زیر تازیانه آموزگاری جان سپرد، هیچ‌گناهی متوجه معلم او نیست. به راستی شرم بر ما که نوابغ و بزرگان ما چنین اندیشه‌های هولناکی داشتند.

در مورد تنبیه در بخش افت شدید تحصیلی در رژیم آخوندی نمونه‌های دیگر تنبیه را یادآور شده‌ام.

امتحان از دانش‌آموزان به شکل امروزی نبود. هر روز و هر هفته کودک درس تحویل می‌گرفت و درس تحویل می‌داد و استاد در هر درس شاگرد را ارزیابی می‌کرد و مطابق با تواناییهایش درس جدید می‌داد. شاگرد تا درسش را خوب یاد نگرفته بود، مرخص نمی‌شد. همه برخوردها رودررو و پیوسته بود. مسأله شب امتحان یا ایام امتحانات مفهومی نداشت. در حقیقت ارزشیابی دو مرحله داشت:

الف. ارزشیابی مرحله‌ای: هر روز، یا هر چند روز یک بار صورت می‌گرفت.

ب. ارزشیابی نهایی: همان پایان یک کتاب یا یک مطلب بود که با آیین خاصی انجام می‌یافت.

امتحان نیز همانند آموزش جنبه فردی داشت. هر دانش‌آموز یا گروهی از شاگردان همدرس به صورت انفرادی و بدون مقایسه با شاگردان یا به اصطلاح هنجارهای از پیش تعیین شده برای همگان، مورد ارزشیابی قرار می‌گرفت و این ارزشیابی، چون در حضور دیگر شاگردان بود، امکان اشتباه در آن کمتر بود. چون هم شاگرد در طول تحصیل پیوسته موردنظر استاد و دیگر شاگردان بود و هم این که در پایان یک کتاب همگان می‌پذیرفتند که شاگرد موردنظر شایستگی ختم کتاب یا درس خاص را دارد. امتحان در بیش‌تر موارد، شفاهی بود، مگر این‌که نوشتن موردنظر بود، مثل املا و خط.

پس از ختم عم جزو، موضوع به ولی شاگرد خبر داده می‌شد و وی به شکرانه این موفقیت هدیه‌ای برای آخوند می‌فرستاد و همین که به سوره جمعه یا یس می‌رسید، باز تشریفاتی داشت و می‌بایست هدیه‌ای برای معلم بیاورد، اما ختم قرآن تشریفات بیش‌تری داشت.

مکتب‌خانه‌های خصوصی

کودکان علماء و روحانیون درجه اول و اعیان و اشراف به مکتب نمی‌رفتند. اینان، معلم سرخانه داشتند. معلمان سرخانه به دو صورت به آموزش می‌پرداختند: یا هر روز در یک ساعت معین در خانه‌های آنان حاضر می‌شدند و به آموزش می‌پرداختند، یا این که در بیرونی منزل آنان مسکن گزیده و در آن محل هم آموزش می‌دادند و هم زندگی می‌کردند. در صورت دوم، معلمان، که بیش‌تر از طلبه و روحانیون بودند، در بیش‌تر موارد تنها زندگی می‌کردند و اگر زن و بچه‌ای داشتند، هر از گاهی، برای سرکشی به آنان مکتب را ترک می‌کردند. این مکتب‌خانه‌ها در منزل اعیان بود و جز اشراف‌زادگان و خانواده‌های نزدیک و یا فرزندان هم طبقه آنان کسی اجازه ورود نداشت. بچه نوکرها هیچ وقت اجازه نداشتند با آقازاده‌ها درس بخوانند؛ زیرا تصور می‌کردند که این قبیل بچه‌ها، که تربیت درستی ندارند، اخلاق بچه‌ها را خراب می‌کنند.

این تفکر سالیان سال در تاریخ فرهنگ ما اعمال می‌شد:

امرا و اعیان و اشراف و توانگران اطفال خود را به مکتب نمی‌فرستادند؛ زیرا به واسطه نواقصی که مکتب داشت و عادات و اخلاق زشت کودکان دیگر، مکتب مناسب با حیثیت و شؤون خداوندان نعمت نبود.

ورود به این مکتب‌خانه‌ها با آداب ویژه‌ای انجام می‌گرفت. مستوفی نمونه‌ای از این آداب را این چنین بیان می‌کند:

کم‌کم موقع درس خواندن من هم فرا رسید. یک روز ساعت خوش کردند و مرا با یک کله قند و یک توپ قدک برای آخوند به مکتب فرستادند... همین که چشم آخوند به من و بعد از آن به سینی محتوی قند و قدک افتاد، بعد از جواب سلام چند کلمه‌ای راجع به هوش و شعور من و این که ان‌شاءالله پسر کارکن و معقولی خواهم شد و آقای سنگین و رنگینی بار خواهم آمد، اداء کرد و مرا پهلوی برادرم نزدیک خود نشاند.

معلم‌ان این مکتب‌خانه در اغلب موارد، همان روحانیون و طلبه‌ها بودند که روزی چند ساعت به منزل صاحب مکتب می‌رفتند و فرزندان آنان را آموزش می‌دادند و یا در همان مکتب، امکانات زندگی برای وی فراهم می‌شد و در کنار خانواده اعیان و اشراف زندگی می‌کردند. این‌گونه معلم‌ان جزء بزرگان شهر به شمار می‌آمدند و آذوقه سالیانه آنان در سر خرمن و هنگام تابستان از املاک صاحب‌خانه برآورده می‌شد. آنها کار دیگری جز تدریس نداشتند. هنگام حرکت خانواده در تابستان به بیلاق، صاحب مکتب نیز به همراه آنان می‌رفت. حقوق این آخوندها، در حدود ماهی 25 قران تا سه تومان بود و شماری این مبلغ را بیش از اینها ذکر کرده‌اند.

اعظام قدسی می‌نویسد: معلم‌ان سرخانه اغلب از طلاب و ملاها بودند. حقوق این افراد ماهیانه حدود سه الی ده تومان بود. علاوه بر آن غیر از ماهیانه، غالب رجال که به مستخدمین خانه جیره می‌دادند؛ از قبیل آرد، برنج و غیره به ملای سرخانه هم می‌دادند.

برنامه‌های آموزشی این مدارس از نظر مواد درسی و مطالب آموزشی، فرقی با مکتب‌خانه‌های عمومی نداشت و مطالب و کتابهای یکسانی داشتند. فقط می‌توان گفت که کیفیت آن با مکتب‌خانه‌های عمومی فرق می‌کرد. برای نمونه در آموزش خط یا درسهای دیگر رجال و اشراف می‌کوشیدند بهترین استادان را به خدمت بگیرند و در نتیجه، فرزندان‌شان از آموزش پرکیفیتی نسبت به زمان خود برخوردار می‌شدند.

باتوجه به خاطراتی که از دانش‌آموختگان این مکتب‌خانه‌ها مانده است، تنبیه بدنی در این مکتب‌خانه‌ها نیز ادامه داشت، اما تصور نمی‌رود شدت آن به همان اندازه بود که در مکتب‌خانه‌های عمومی اعمال می‌شد. ولی واکنش شاگردان این مکتب‌خانه‌ها نیز نسبت به طرز رفتار معلمان خود چندان نشانی از رضایت و خرسندی در خود ندارد.



بررسی دیدگاه‌ها درباره مکتب‌خانه‌ها

مکتب‌خانه‌ها، گرچه از سده‌ها پیش از دوره قاجار، فعالیت داشته‌اند؛ اما آنچه در این دوره به نام مکتب یا مکتب‌خانه عمل می‌کرد، مورد طعن و انتقاد بسیاری از صاحب‌نظران و فرهنگ‌دوستان قرار گرفته و به دنبال همین انتقادهای بوده که فکر ایجاد مدارس جدید در اذهان شماری از روشنفکران و فرهنگ‌پژوهان جوانه زده است.

در اوایل مشروطیت و پس از آن، مکتب‌خانه‌ها، چه از سوی متفکران، رجال و چه از سوی جهانگردان خارجی مورد انتقاد قرار گرفته و بر بایستگی دگرگونی در نظام آموزشی آن تأکید شده است. بسیاری از روزنامه‌ها، ضمن طرفداری از ترقی و آزادی‌خواهی و بیان عقب‌ماندگی‌ها و وضع اسفبار زندگی مردم و دفاع از گسترش علوم و فنون جدید در میهن بر ضرورت تغییر نظام آموزشی و از جمله اصلاح وضع مکتب‌خانه‌ها تأکید کرده‌اند. برای نمونه، روزنامه عدالت، مقاله‌ای درباره مکتب‌خانه‌های آن زمان و ضرورت اصلاح آنها به چاپ رسانده و نوشته است.

مکاتب ابتدائیه مکتبهای بازاری است که در مساجد و دکاکین، که نه موافق حفظ الصحه و نه موافق نظافت است، دایر می‌باشد. طفل، پس از این‌که در مکاتب در مدت ده سال، ده هزار چوب خورد و مشقتها تحمل نمود، تنها خواندن و نوشتن می‌داند و از سایر علوم اطلاعی ندارد... عمده فسادى که در این مکاتب سبب نفرت متعلمین است، سوء سلوک معلمان است. اطفال به اندازه‌ای با معلم عناد دارند که خبر مرگ معلم، عید شاگرد است... از معلم فحشهای نالایق می‌شنود و کتک می‌خورد. اصلاح این مکاتب واجب است.

پس از استقرار مشروطیت در ایران، اهتمام آزادی‌خواهان و کوششهای مردم روشن‌فکر بر این بود که وضع مکتب‌خانه‌های قدیم را تغییر دهند و آنها را از این وضع دلخراش بیرون آرند و تنبیه را از مکاتب بردارند و مکتب‌خانه‌ها را به مدارس تبدیل سازند.

بدون شک، به دلایل بسیار، نظیر سخت‌گیریه‌ای غیرمنطقی مکتب‌دار، بی‌اطلاعی او از اصول تعلیم و تعلم، فاصله سنی زیاد بین مکتب‌دار و شاگرد مکتبی، هم‌سن و سال نبودن شاگردان، امکانات محدود و نامناسب محیط درس و... آموزشهای مکتب‌خانه را از کارایی انداخت و آنها را به بن‌بست کشاند.

افزون بر این، در بازار کار هم، سواد مکتب‌خانه‌ای، آن قدرها کاربرد نداشت و کسی که پس از یک یا چند سال تحصیل از مکتب خارج می‌شد می‌بایستی در دکان... هیزم بشکند، یا زیر دست بنا آجر بیندازد. یا به کار دیگری سرگرم شود که با آنچه عمدتاً به زبان عربی - و نه به زبان مادری در مکتب خوانده بود هیچ ارتباطی نداشت.

ایرادی دیگری که از مکاتب و کل نظام تربیتی ایران گرفته شده، تعداد روزهای تعطیل است تا جایی که به ادعای منتقد، مدرسه‌ها سالی 6 ماه فعال هستند.

از ایرادهای مهمی که به مکتب‌خانه‌ها گرفته‌اند، این که:

باسوادان کشور همزمان با مشروطیت، دو درس از جمعیت کشور را تشکیل نمی‌دادند، و آنها کسانی بودند که در مکتب‌خانه‌ها و مساجد و تکایا، به دست شیوخ، سادات معمم و مکلا و ملاباجی‌های هر محل، کوره سوادآموزی و نوشتن و خواندن را به زحمت فرا می‌گرفتند. سواد می‌گرفتند، آنان را قادر می‌ساخت که طوطی‌وار بخوانند و مشقی بنویسند و چند سطری عم جزو حفظ کنند.

افزون بر این، هرچه پایه‌های تحصیل از مکتب‌خانه به مدارس علمیه فرا می‌رفت، از این عده کاسته می‌شد، اگرچه باید دانست که مکتب‌خانه الزاماً مرحله مقدماتی مدارس حوزوی نبود، بلکه میرزاو محاسب برای کار در بازار تربیت می‌کرد. دولت هیچ نقش و دخالتی در این‌گونه مدارس و مکاتب نداشت؛ چرا که مکاتب، به هزینه مردم - والدین فرزندان مکتبی - اداره می‌شد. و مدارس علمیه، از راه موقوفات و کمکهای علمای طراز اول اداره می‌شد. از این روی، دولت، نه می‌توانست در کم و کیف کار آنها دخالت کند و نه اصولاً این دخالت ضرورت پیدا می‌کرد. به بیان ساده‌تر، دولتهای وقت، ترجیح می‌دادند مکاتب و مدارس را به حال خودشان رها کنند و هرچه بیش‌تر از آنها فاصله بگیرند؛ زیرا این دوری، نه فقط بار مالی برای دولت نداشت، بلکه از بروز هر نوع برخورد و تضاد جلوگیری می‌کرد.

مکتب‌ها و مدارس برای شمار اندکی از ایرانیانی که از نوعی درون‌گری برخوردار بودند، بهانه‌ای فراهم می‌کرد تا به مدارس خارجی واقع در ایران پناه ببرند. به گونه‌ای که گاه استقبال مردم از مدارس خارجی حیرت‌آور بود و می‌توان گفت که این استقبال معلول نظام تربیتی سنتی ما بوده است.

همین مکتب‌ها و مدارس بود که پس از ایجاد مدارس جدید در ایران و پس از بازگشت تحصیل کرده‌های خارج و تبلیغ آموزش و پرورش نوین، هم صف مخالفان نوآوری را تأیید و تقویت می‌کرد و هم عمده‌تأ تحصیل کرده‌های همین مکتب‌ها و مدارس بودند که در جریانهای اجتماعی، بویژه نهضت مشروطیت و قبل از آن در واقعه رژی بر سر امتیاز توتون و تنباکو پشتوانه حرکت‌های مردمی و انگیزاننده و پدیدآورنده این حرکتها بودند. این تضاد در نوع خود درخور بررسی است.

بالاخره چون دخترها به جز شمار اندکی به مکتب نمی‌رفتند، در عمل، حدود نصف جمعیت کشور از نعمت سواد محروم بودند.

به طور کلی، به دلیل نبود شیوه‌های مناسب تعلیم و عدم نوآوری و تکیه بر روشهای کهنه و قدیمی آموزش، و حمایت نشدن از سوی دولتها، به مرور زمان این شیوه آموزش به حاشیه رفته و در آخر از صحنه آموزش عمومی بیرون رانده شد.

دگرگونی در نظام آموزشی و پیدایش مدارس جدید

نیمه اول سده میلادی 18 دگرگونیهای مهمی در ایران رخ داد که یکی از اینها اقتباس آموزش و پرورش نوین از اروپا و تلاش شاهان، بویژه شماری از دولتمردان برای گسترش آن در شهرهای بزرگ آن روز، و سپس در نقاط کوچکتر بود. این رویداد مهم، از نظر صوری با تأسیس دارالفنون در سال 1852 میلادی آغاز شد، ولی در عمل، مقدمات آن از سال 1810 میلادی که دو محصل ایرانی به اروپا اعزام شدند، شروع شده بود و ساختمان مدرسه نیز از مدتی قبل ساخته شده بود.

دارالفنون آثار ادبی مهمی برای کشور نداشت، ولی این مؤسسه علمی با وجود کارشنیهای فراوان، در پیشرفت تعلیم و تربیت و اخذ علوم و فنون در ایران مؤثر افتاد و به گروه انبوهی از جوانان فرصت داد تا در راه اصلاح کشور قدم بردارند و در مدت کوتاهی یک قشر از اطبا و علمای ریاضی و طبیعی در تهران پیدا شدند و با ترجمه و تألیف کتب بر طبق روش علمی جدید و به بار آوردن شاگردان فراوان به آغاز نهضتی در فرهنگ ایران کمک کردند. این مؤسسه در تربیت عاملین انقلاب مشروطیت و آن دسته از افرادی که در سمت‌های دولتی نقش مفید داشتند مؤثر بود.

با ایجاد و گسترش مدارس نوین، پای دختران به مدرسه باز شد. در نظام سنتی نیز، شماری از دختران می‌توانستند چند سال به مکتب یا به مدارس علمیه بروند. اما در نظام جدید تربیتی محدودیتی برای این امر وجود نداشت و رفته رفته، دست کم به صورت نظری، راه علم آموزی به روی نیمی از مردم کشور باز شد.

نتیجه مستقیم آموزش و پرورش جدید، برخلاف محدودیت دامنه آن، دگرگونی افکار از راه ایجاد تردید نسبت به علوم سنتی و اصول دانش نوین را به همراه داشت. این تردید که هم تحصیل کرده‌های بازگشته از خارج و هم تحصیل کرده‌های دارالفنون و مدارس دیگر در آن سهم درخوری داشتند، رفته رفته به میان مردم راه پیدا کرد و به اصطلاح امروز بخش خصوصی را به عرصه تعلیم و تعلم کشاند.

در سال 1911 میلادی قانون اساسی معارف در 28 ماده به تصویب رسید که تعریف مکتب و مدرسه، ضرورت پروگرام مدرسه و مکتب ها توسط وزارت معارف، اجباری بودن تعلیمات ابتدائیه در خانه یا مدرسه، انواع مدارس رسمی و غیر رسمی با لزوم اطاعت دولت از ایجاد مدارس توسط اشخاص و شرایط بانیان مدارس، ممنوع بودن تنبیه بدنی و... از مهم‌ترین عنوانهای این مواد بود. از پیامدهای مثبت رواج آموزش و پرورش نوین، ترویج نسبی بهداشت و روشهای پیشگیری از ابتلا به امراض و تأسیس بیمارستان نظامی و عمومی برای نخستین بار در تاریخ کشور را می‌توان نام برد.

احمد کسروی، ضمن تمجید از کارهای سید جمال‌الدین اسدآبادی در جهت گسترش تعلیم و تربیت جدید، از ملایان موافق مدارس جدید در کشور نام می‌برد و بویژه از شیخ هادی نجم‌آبادی و سیدمحمد طباطبایی، بانی دبستان اسلام به نیکی یاد می‌کند.

ناظم الاسلام کرمانی ضمن تمجید از حمایت روحانیت از مدارس جدید، بالاخص از آخوند ملا محمدکاظم خراسانی به عنوان مجتهد طراز اول و آقا شیخ عبدالله مازندرانی و دیگران در طرفداری از این امر سخن می‌گوید.

افزون بر اینها، علما به نسبت اطلاعات و بینش خود، به عنوان بانی مدرسه، مدیر مدرسه، معلم مدرسه و مانند آن تلاشهایی در مدارس نوین داشته‌اند و مهم‌تر این‌که با شرکت در مراسمی نظیر روز اول یا آخر سال تحصیلی، یا جشنهایی که در مدارس برپا می‌شد، نظام جدید آموزش و پرورش را تأیید می‌کرده‌اند. عبدالله مستوفی از حضور علماء و سران قوم در مدرسه علوم سیاسی نام می‌برد.

وی در جای دیگری می‌افزاید که پس از ایجاد مدارس در تهران، نه فقط اکابر معمولی از آن استقبال می‌کردند، بلکه حتی تاجرهای بازاری و آخوندهای مدارس قدیمه هم به این مدارس می‌رفتند و از سؤالات قبل و بعد از درس آنها پیدا بود که با ذی‌نفعی به این مجالس می‌آیند و واقعاً تشنه این معلومات‌اند.

برنامه مدارس در این دوره که حوزه‌های علمیه و تحصیل کرده‌های غرب، با هم، عهده‌دار نظام آموزشی بودند به این شکل بود که: بعد از خواندن قرآن، و تکرار آن توسط دانش‌آموزان، به کلاس درس می‌رفتند و قبل از ظهر به منزل رفته و برای نماز ظهر و عصر به مدرسه بر می‌گشتند و نماز جماعت را به امامت یکی از معلمین، که معمم بود

برگزار می‌شد و دوباره به کلاس رفته و بعد از تمام درس، همگی در حیاط مدرسه به صف ایستاده و عده‌ای با صدای بلند خطابه‌ای می‌خواندند که در آخر هر جمله از خداوند مسأله خواسته و برای حفظ مملکت و سلامت و شاه و بقای اسلام و علما دعا می‌کردند.

مواد درسی که در این مدارس آموزش داده می‌شد عبارت بود از: در کلاس اول کتاب تعلیم الاطفال تألیف مفتاح الملک و کتاب علی، تألیف یحیی دولت‌آبادی و چند کتاب دیگر از جمله کتاب کوچکی در باب جغرافیا. و در سالهای بعد عبارت بود از: تجوید قرآن، شرعیات از کتاب بدایه فارسی و غیره.

تا قبل از سال 1304، مؤسسات آموزش عالی، چون دانشکده علوم، دانشکده کشاورزی کرج (مدرسه فلاح)، دانشکده ادبیات، دانشکده حقوق، مدرسه طب، و همچنین دارالمعلمین مرکزی، برای تربیت معلم مدرسه ابتدایی و متوسطه، ایجاد شده بود و تعدادی محصل نیز برای تحصیل در رشته‌های کشاورزی، آموزش و پرورش و امور نظامی به کشورهای اروپایی اعزام شده بودند. اما در سال 1304 به بعد، نظام جدید آموزش، رشد قابل توجهی یافت.

در سالهای 1306 تا 1313، قوانین و تصویب‌نامه‌هایی درباره آموزش اجباری و رایگان در رابطه با دوره ابتدایی و همچنین آموزش پولی در دوره دبیرستان و عالی و تأسیس شبکه مدارس دولتی و تأسیس دانش‌سرا و دانشگاه به تصویب رسید. برابر این مصوبه، تمام مراکز تحصیلی، حتی مدارس و دانشگاه‌های غیر ایرانی، تحت نظر وزارت فرهنگ قرار گرفت. در سال 1302، تعداد محصلین ایران در حدود 55 هزار تن بود. در سال 1315، ایران دارای 4901 مدرسه و 257 هزار محصل و 11370 آموزگار بود. در سال 1319 تعداد مدارس به 8237 و تعداد محصلین به 497 هزار و تعداد معلمین به 13646 نفر رسید.

در این دوره، تعداد مدارس روحانی و حوزه‌های علمیه نیز تقلیل یافت. ایوانف در این مورد می‌نویسد:

در سال تحصیلی 1303 - 1304، تعداد مدارس روحانی 282 و تعداد محصلین آن 5984 نفر بود، حال آن‌که در سال تحصیلی 1319 - 1320، تعداد مدارس مزبور به 206 و تعداد محصلین به 784 نفر تقلیل یافت. تعداد معلمین این نوع مدارس فقط 249 تن بود.

بر اساس آمار فوق هرچند تعداد حوزه‌های علمیه، کاهش ناچیزی را نشان می‌دهد، اما سیاست تضعیف مذهب در دوره پهلوی اول از شمار طلاب به شدت کاست. تسلط کامل دولت بر نظام آموزشی، محدود به مدارس مذهبی نبود، بلکه مدارس خارجی و مدارس اقلیتهای مذهبی نیز منحل و امکانات آنها در خدمت نظام جدید قرار گرفت.

برنامه تحصیلی بلند پروازانه‌ای که در دوران پهلوی اول، برای گسترش آموزش و تغییر نظام تعلیم و تربیت، که منحصر به شهرها بود، با مشکلاتی از جمله کمبود آموزگاران ورزیده، روبه رو بود و برای رفع آن، قانون تعلیم و تربیت در سال 1312 به تصویب رسید. پیش‌بینی شده بود که تا سال 1317 تعداد 25 دانش‌سرای مقدماتی تأسیس شود. در شهریور 1320، تعداد 36 دانش‌سرا در سطوح مختلف در سراسر کشور وجود داشت.

از 1304 به بعد، مکتب‌خانه‌های قدیمی با گسترش مدارس جدید، تعطیل و روحانیون از آموزش رسمی حذف شدند. کسانی می‌توانستند به تعلیم و تربیت ادامه دهند که از لباس روحانیت خارج شده و ضوابط وزارت فرهنگ را بپذیرند. نظام آموزشی دوران پهلوی اول در تقابل و رویارویی با روحانیت و ساخت مذهبی جامعه بود.

نظام جدید با شتاب زیادی به جامعه عرضه شد تا موازنه‌ای بین فرهنگ قدیم و جدید ایجاد کند. بدین‌طریق مدرسه‌های زیر نظر روحانیت، که شکل عمده تحصیل در عصر قاجار بودند، اهمیت خود را در حد زیادی از دست دادند. نخبگان و طبقه‌های متوسط ایران با آهنگی فزاینده به مدرسه‌های دولتی روی آوردند و در سطوح بالاتر تحصیلی به دانشگاه تازه بنیاد تهران، مدرسه‌های فنی وزارتخانه‌های گوناگون، یا دانشگاه‌های خارج رفتند. توسعه دامنه آموزش و پرورش نیروی انسانی لازم دستگاه‌های رو به توسعه دولتی را تأمین می‌کرد؛ اما در عین‌حال به پیدایش و رشد طبقه جدید روشنفکر و صاحبان مشاغل تخصصی، پزشکی و مهندسی، کمک می‌نمود.

نظام حقوقی جدید ایران که در سالهای 1307 - 1319، شکل گرفت و به اجرا گذاشته شد، هرچند بخشی از قواعد مذهبی را در خود داشت، اما بیش‌تر این قوانین بر اساس قوانین کشورهای اروپایی، بویژه فرانسه، بلژیک و ایتالیا تنظیم شده بود. بدین‌ترتیب، اختیارات محاکم مذهبی و شرعی از بین رفت. نقش روحانیون در امر قضاوت، معاملات، عقد و ازدواج به شدت کاهش یافت. میرفت تا مردم آخوند مفت خور را از زندگی خود بیرون بیندازند که فاجعه 57 رخ داد.

تصویب قوانین جدید، افزون بر کاستن از نقش دین و مذهب و آخوند ها ، در عرصه‌های مختلف عناصری را در معاملات وارد نمود که در ناسازگاری با احکام مذهبی بود. به عنوان مثال قواعد مذهبی، تجارت مسلمین روی بعضی کالاها مثل شراب و یا گرفتن بهره را حرام دانسته و اظهارنظر در مورد بعضی از احکام تجاری را بر عهده علمای مذهبی گذاشته بود.

قانون ثبت اسناد و املاک در سال 1306 از تصویب مجلس گذشت. ماده اول قانون ثبت اسناد و املاک اجباری این بود که کلیه املاک، اعم از املاک مزروعی و مستغلات و... باید در دفاتر دولتی ثبت گردد.

لازم به ذکر است که تا قبل از تصویب این قانون، تنظیم اسناد و مدارک مربوط به معاملات، در دست حکام شرع و علمای دینی بوده، هرچند این اسناد معتبر بود ولی اشکالاتی نیز داشت. پاره‌ای از این اشکالها عبارت بودند از:

1. اسناد یکنواخت نبود.

2. خط و مهر عالمی را در همه‌جا نمی‌شد شناخت.

3. تصرف در اسناد نسبتاً آسان‌تر بود و در اختلافات نیاز به هوش و فراست فوق‌العاده بود، تا حقیقت آشکار شود.

4- دست آخوند جماعت برای بالا کشیدن اراضی وقفی باز بود.

در سال 1315 آموزشگاهی در اداره کل ثبت اسناد و املاک برای تربیت متخصصان آن اداره تأسیس شد و کسانی که دوره یک‌ساله تحصیلی این آموزشگاه را طی کرده و موفق به گرفتن گواهی‌نامه رسمی می‌شدند، در اداره ثبت استخدام می‌شدند. کلاس نقشه‌برداری نیز در همین زمان افتتاح شد.

قانون ازدواج در سال 1310 در مجلس تصویب شد و به موجب آن حق اجرای صیغه عقد به اشخاصی واگذار شد که دفتر ثبت رسمی ازدواج داشته باشند.

رویارویی با روحانیت در زمینه آموزش و پرورش

در تصمیم رضاشاه بزرگ برای اصلاح نظام آموزش و پرورش، نیت ضمنی او تضعیف روحانیت بود ، چون او عامل عقب ماندگی را در اسلام و ناقلان دستار بند و مفت خور آن

که کاری جز دروغ گفتن و فریب دادن مردم و اشاعه خرافات نداشتند، میدانست. آموزش و پرورش ایران تا زمان انقلاب مشروطه، در دست روحانیون بود. تأکید نظام جدید آموزش و پرورش بر ورزش و تمرینات شبه نظامی، در واقع آنتی‌تز در برابر نهاد نظام قدیم مکتب‌خانه‌ها بود. دانش‌آموزان باهوش، در پشت میزها و در کلاس‌های بزرگی نشستند که مشرف بر زمینهای بسکتبال بود. دیگر، چوب و فلک کردن دانش‌آموزان در حیاط مدرسه، صورت نمی‌گرفت. به جای آن، بایستی در برابر آموزگاران خردمندی سر فرود می‌آوردند که می‌خواستند به آنها بفهمانند که هرچه درس بخوانند، باز هم کم خوانده‌اند، و باید دفترهای بزرگ خود را بکشایند. درسهایی تدریس می‌شد که از قدرت انسان برای غلبه بر محیط مادی پیرامونش، از پرورش جسمانی همراه با غرور، و از این اعتقاد که ایرانیان - اگر از سایر ملتها برتر نباشند - همچون سایر ملل، شایسته هستند، سخن می‌گفت. این اندیشه، یک وزنه متقابل و لازم، در برابر تحقیرهای گذشته بود.

حمله رضاشاه بزرگ به طبقات مذهبی ((آخوند ها))، در زمینه وضع قوانین صورت گرفت. بدین‌سان رضاشاه بزرگ آنها را از مفت خوری و برگرده مردم سوار بودن و مقلدان را به دنبال خود کشیدند منع کرد.

تلاش سیستم، تلقین ارزشهایی بود که ملیت ایرانی را به دور از تاریخ 1300 سال حضور اسلام در این سرزمین، معرفی کند و در دروس تأکید بر تاریخ ایران قبل از اسلام می‌شد. هدف رضا شاه بزرگ برگرداندن شناسه و هویت ملی ایرانیان بود که دستار بندان از آنها ربوده بودند.

آنچه که از بررسی تاریخ مکتب‌خانه‌ها به دست می‌آید این است که مکتب‌خانه‌ها دارای سازمان و با برنامه روشن نبودند و به گونه مستقل و با پشتیبانی علما و روحانیون اداره می‌شد و معلمان مکتب نیز، از بین طلاب علوم دینی بوده و از کتابها و شیوه‌های آموزشی حوزه‌های علمیه بهره می‌گرفتند. این شیوه آموزشی سالهای متمادی ادامه داشته و بدون هیچ دگرگونی به کار خود ادامه می‌داد و کمترین توجهی نیز به دگرگونیهای بین‌المللی و دگرگونیهای شیوه‌های آموزشی در جهان از خود نشان نداد و حتی شمار زیادی از مکتب‌داران با افرادی که با بهره‌گیری از شیوه‌های جدید آموزشی از غرب، مدعی تغییر در شیوه آموزشی در ایران نیز بودند، سرسختانه به مبارزه برخاستند و هیچ‌گونه تغییر و تحول در روشهای سنتی و قدیمی را برنتابیدند. این ناسازگاری بین دو شیوه و در واقع بین دو

نظام آموزشی قدیم و جدید، در نهایت به دخالت دولت انجامید و در زمان پهلوی اول، دگرگونیهای بسیاری در نظام آموزشی انجام پذیرفت که مهم‌ترین این دگرگونیها خارج شدن نظام مکتب‌خانه‌ای و آخوند ها از نظام آموزشی کشور بود. این امر نیز دارای آثار و پیامدهای فراوانی بود که به آن اشاره شد.

به هر حال، مخالفت عده‌ای از روحانیون با مدارس جدید، و نوآوریهای این مدارس، آنان را نه در کوتاه مدت، بلکه در دوره پهلوی اول، به طور کل از صحنه تعلیم و تربیت عمومی کشور خارج ساخت و به جای آن آموزش و پرورش نوین را، وارد نمود.

از نفوذ روحانیون در مدارس و در زمینه تعلیم و تربیت به مقدار زیاد کاسته شد.

هرچند شماری از روحانیان در بنیان‌گذاری مدارس نوین که با نوع آداب و فرهنگ جامعه سازگار باشد، بسیار تلاش کردند، و ما تا حد امکان از آنان یاد کردیم، اما تلاش این شمار کم، راه به جایی نبرد.

اما درباره اثرگذاری این نظام نوپای آموزش و پرورش در جامعه ایرانی، در یک جمع‌بندی کلی می‌توان گفت: ورود این نظام به کشور ما اثرهای درخور توجهی داشته است، و کشور ایران را در جهت توسعه رهبری نموده است.

افت شدید تحصیلی در نظام آموزشی ملایان

منابع خبری در ایران از افت شدید تحصیلی دانش آموزان در دوسال گذشته (1402 و 1403) خبر دادند. براساس گزارشی که روزنامه اعتماد منتشر کرده آمارهای رسمی منتشر شده پیرامون نتایج آزمون نهایی خرداد سال جاری، فوق‌العاده عجیب بوده و نشان دهنده بدتر شدن وضع آموزش عمومی است

در این گزارش آمده است که حدود نیمی از دانش‌آموزان و شاید هم بیشتر، معدلی زیر ده داشته‌اند. بر همین اساس اعلام شده است که مقایسه ارقام این گزارش با میانگین نمرات سال 1398 به بعد نشان می‌دهد که روند تغییرات بسیار نگران‌کننده است و در سال جاری نسبت به سال 1398 حدود 20 درصد از معدل نمرات 4 گروه درسی کاسته شده است.

گزارش نویس تاکید کرده که نکته بسیار مهم برای سیاست‌گذاران حکومتی این است که بیشترین کاهش نمرات در هر چهار رشته در درس **تعلیمات دینی و قرآن و عربی** است که میان 18 تا 24 درصد کاهش معدل دیده می‌شود

نکته دیگری که به آن اشاره شده این است که با توجه به اینکه یادگیری دروس دینی و قرآن چندان سخت و پیچیده نیست، این امر به منزله بی‌توجهی یا بی‌ رغبتی دانش آموزان در خواندن یا حتی پاسخ صحیح دادن به پرسش‌های این دو درس است

این روند که در گزارش اعتماد به آن پرداخته شده است در حالی رخ داده که وزارت آموزش و پرورش به درخواست آخوند سید علی خامنه‌ای در حال بازنگری و ایجاد تغییرات گسترده و ایدئولوژی محور در کتاب‌های درسی است.

بر همین اساس رئیس سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی، هفدهم آذرماه از نهایی شدن طرح جمهوری اسلامی برای ایجاد تغییرات محتوایی در کتاب‌های درسی و اجرای آزمایشی آن برای کلاس اولی‌ها از ابتدای مهرماه 1403 خبر داد

کارشناسان بر این باورند با رویکردی که جمهوری اسلامی در حوزه آموزش در پیش گرفته و فضایی که در جامعه حاکم است باید منتظر گسست هرچه بیشتر در سیستم آموزشی باشیم. بر همین اساس تحلیلگران نسل زد (دهه هشتادی ها) را بازیگران اصلی جامعه ایرانی می‌دانند و از آنجا که مطالبات و رویکردهای آنها هیچ شباهتی با خواست‌ها و آرزوهای سیاست‌گذاران رژیم جهل و جنون و جنایت اسلامی ندارد، هرگونه سوگیری برخلاف خواسته آنها را محکوم به شکست می‌دانند. بر همین اساس است که برخی از کارشناسان بر این باورند جمهوری اسلامی سعی در سرکوب «نسل زد» کنونی و تربیت نسل‌های آینده منطبق با منویات خود را دارد. رویکردی که در اظهارات مدیر کل «امور شاهد و ایثارگران» وزارت آموزش و پرورش در بهمن ماه سال 1401 کاملاً مشهود بود. زهرا پناهی روا گفته بود: ترویج فرهنگ شهادت در مدارس آغاز شده و محتوای کتب درسی نیز با این رویکرد تغییر می‌کند. نکته قابل توجه در این است که رژیم آخوندی دست به هر ترفندی که می‌زند ، دانش آموزان با گرفتن نمره زیر ده در دروس دینی و قرآن و

شرعیات پنبه آخوند ها میزنند. آمارهای منتشر شده از سوی مرکز آمار ایران نشان می‌دهد که تنها در سال تحصیلی 1401 و 1402 نزدیک به 930 هزار تن از دانش‌آموزان در سه مقطع ابتدایی، متوسطه اول و متوسطه دوم ترک تحصیل کرده‌اند. براساس این آمار بیش از 175 هزار دانش آموز مقطع ابتدایی، 198 هزار دانش آموز در مقطع متوسطه و 557 هزار دانش آموز در مقطع متوسطه دوم از ادامه تحصیل باز مانده‌اند. کارشناسان بر این باورند مسائل اقتصادی عامل اصلی در ترک تحصیل است و آمار بالای دانش آموزان ترک تحصیل کرده در دوره متوسطه دوم پسران هم به‌خاطر ورود زود هنگام دانش آموزان به بازار کار است. جوان ایرانی با دیدن خیل بیکاران تحصیل کرده، آینده خود را تاریک دیده و می‌خواهد هرچه زودتر شانس خود را در یافتن کار بیازماید.

در بین دختران هم ازدواج زیر سن ۱۸ سال یکی از عوامل ترک تحصیل عنوان می‌شود

مرکز آمار جمهوری اسلامی همچنین در مهر ماه اعلام کرده بود که دست کم 556 هزار نوجوان ایرانی قبل از ورود به مقطع دبیرستان، به دلایلی که اصلی‌ترین آن، فقر و

محرومیت است، مجبور به ترک تحصیل میشوند.

آمارها نشان می‌دهد که نرخ ترک تحصیل دوره ابتدایی در سال تحصیلی 95 و 96، عدد 0.99 در صد بوده اما پس از پنج سال، در سال تحصیلی 1401 و 1402 به عدد 2.1 در صد رسیده و در دوره متوسطه اول نیز 11.4 در صد بوده که به مرور به 47.5 در صد رسیده که سیری صعودی و ترسناکی را ثبت و نشان می‌دهد.

مرور آمار تورم در طی سال‌های ذکر شده نشان می‌دهد که از سال 1395 تا 1402 روند افزایش تورم در ایران حاکم بوده و ارتباط معناداری بین شیب تورم و روند ترک تحصیل وجود دارد. برهمن اساس در سال 95 و 96 تورم در ایران در محدوده 10 در صد بوده که در سال 97 به بالای 27 در صد رسیده است. در سال 98 نیز تورم 35 در صد و در سال 99 به بیش از 36 در صد صعود کرد. در سال 1400 تورم از مرز 46 در صد هم گذشت و در سال 1401 تورم کشور همچنان در بالای 46 در صد باقی ماند. در سال 1402 نرخ تورم

مرز 64 در سد را پشت سر گذاشت. در زمان نگارش این کتاب (تابستان 1404 نرخ تورم در ایران اسلام زده بالای 47 در صد میباشد، البته این رقمی است که آخوند دروغگو میگوید و میزان درسد تورم خیلی بالاتر از این میباشد.

افزایش هزینه‌های زندگی در ایران و ناترازی ایجاد شده بین درآمد و هزینه باعث شده است تا خانوارها برای تامین هزینه مسکن و غذا، نسبت به حذف مواردی از جمله آموزش، بهداشت و درمان و سایر هزینه‌های ضروری اقدام کنند.

سطح کیفی آموزش در ایران این روزها با انتشار اعداد 8 تا 11 به عنوان میانگین کشوری نمرات امتحانات نهایی در رشته‌های مختلف به تصویر کشیده شده است و منتقدان ناکارآمدی محتوای درسی، بی انگیزگی دانش آموزان، مشکلات معیشتی و شغل دوم معلمان را عامل این بحران می‌دانند؛ بحرانی که به نظر می‌رسد با تغییرات گسترده در محتوای کتاب‌های درسی، عمق بیشتری پیدا می‌کند. در ایران اسلام زده اکثر معلمان شغل دوم داشته و بیشتر آنها مسافر کشی با موتور و خود رو می‌کنند. در همین رابطه (ترک تحصیل) یک کارشناس به وبسایت خبرآنلاین گفته که این سوال در ذهن دانش‌آموز ایجاد می‌شود که آیا تحصیل کردن واقعاً او را به موفقیت می‌رساند؟

گزارش‌ها نشان می‌دهد که میانگین کشوری نمرات دانش‌آموزان در امتحانات نهایی خرداد 1402 در رشته تجربی 23/11، رشته ریاضی 79/10، رشته انسانی 75/8 و در رشته معارف 56/10 بوده است که ادامه سیر نزولی معدل دانش‌آموزان در چند سال گذشته است.

محسن زارعی، معاون وزیر آموزش و پرورش بروز این اتفاق را تغییر رویکرد در امتحانات دانسته و گفته است که آزمون امسال با سال‌های قبل هموزن نبود و در آزمون خرداد 1402 هدف اصلی آموزش و پرورش تغییر رویکرد بود. ! از طرفی سیدحسن موسوی چلک، رئیس انجمن مددکاران اجتماعی کشور به این اظهارات واکنش نشان داده و به وبسایت خبرآنلاین گفته است که بازنگری در شیوه آموزش و محتوا متناسب با نیاز امروز انجام نشده است. موسوی چلک گفته که امروز درس و تحصیل اولویت دانش‌آموزان نیست، میان دانش‌آموزان دیگر انگیزه‌ای وجود ندارد، از خودشان سوال می‌پرسند چرا درس بخوانیم، مادر و پدر ما که درس خواندند آخرش چه شد؟ بنابراین فکر می‌کنند اگر فقط ناخن بکارند درآمد بیشتری دارند.

این وضعیت در سیستم آموزشی کشور در حالی است که وزارت آموزش و پرورش با دستور آخوند سیدعلی خامنه‌ای تغییر محتوای کتاب‌های درسی را در دستور کار قرار داده است

وزیر آموزش و پرورش گفته بود که در محتوای 56 عنوان کتاب درسی در سال تحصیلی جدید (1403) تغییراتی اعمال شده است. کارشناسان آموزشی بر این باورند تغییرات جدید به کاهش سطح کیفی آموزش منجر می‌شود و بی‌انگیزگی دانش‌آموزان را بیشتر می‌کند

به باور تحلیلگران وزارت آموزش و پرورش به دنبال بالا بردن میزان مفاهیم و محتوای ایدئولوژیک در سیستم آموزشی است.

گواه این ادعای تحلیلگران نیز اظهارات مقامات مختلف نظام آموزشی کشور است. در همین رابطه علیرضا کاظمی، سرپرست وزارت آموزش و پرورش، آبان 1400 گفته بود: در ساست‌کبارستیزی!! وارد کتاب‌های درسی خواهد شد.

مدیر کل امور شاهد و ایثارگران وزارت آموزش و پرورش نیز آبان ماه سال 1401 از رویکرد جدید این وزارتخانه در آموزش خبر داده و گفته بود که ترویج فرهنگ شهادت!! در مدارس آغاز شده و محتوای کتب درسی نیز با این رویکرد تغییر می‌کند. آمار دقیقی از شمار قربانیان تنبیه بدنی در مدارس ایران در دست نیست. با وجود این، تمامی شواهد حاکی از آن است که تعداد موارد تنبیه بدنی دانش‌آموزان در مدارس افزایش می‌یابد، به‌طوری که مسئولین آموزشی کشور نیز در این مورد ابراز نگرانی کرده‌اند

حمید رضا حاجی بابایی، وزیر آموزش و پرورش ایران، گفته است: **نمی‌توانیم در مواجهه با چنین حوادثی برنامه‌ریزی دقیق انجام دهیم!!!**. ابراهیم سحرخیز، معاون آموزش متوسطه وزیر آموزش و پرورش، هم ضمن تأیید افزایش تنبیه بدنی در مدارس، خاطرنشان می‌کند که هرگونه تنبیه بدنی دانش‌آموزان در مدرسه ممنوع است. اما فیلم‌های پخش شده اخیر در اینترنت و گزارش‌های انتشار یافته در این مورد، از رشد بی‌سابقه تنبیه بدنی در مدارس کشور حکایت دارند.

انواع تنبیه بدنی در مدارس امروز

شیرزاد عبداللّهی، کارشناس مسائل آموزشی که سال‌هاست درباره تنبیه کودکان تحقیق می‌کند، نمونه‌هایی از تنبیهات جسمانی در مدارس ایران را برمی‌شمرد: چسب زدن دهان دانش‌آموز، سرپانگاه داشتن رو به دیوار، پس گردنی، با کتاب و دفتر به سر دانش‌آموزان زدن، گوش دانش‌آموز را پیچاندن، با لگد دانش‌آموز را زدن، کشیده زدن و با خط کش زدن، گذاشتن مداد لای انگشتان دانش‌آموز و فشار آوردن بر انگشتان، وادار کردن بچه‌های دیگر برای هو کردن دانش‌آموز و اینکه تمامی کلاس به یک دانش‌آموز بگویند: تنبل... تنبل اینها نمونه‌هایی از تنبیهات فیزیکی و روانی هستند که در مدارس ایران هنوز بصورت عمومی رواج دارند.

آقای عبداللّهی از تنبیهی بنام "چک دو طرفه" نیز نام می‌برد که به معنای وادار کردن دو دانش‌آموز به سیلی نواختن مکرر بر گونه یکدیگر است. او می‌گوید البته این نوع تنبیه در همه مدارس کشور رواج ندارد. به‌نظر او، «تنبیه بدنی مثل کوه یخ می‌ماند که فقط بخش کوچک نوک قله‌اش از بیرون دیده می‌شود و بخش اعظم آن از چشم‌ها پنهان است. این موضوع زمانی مطرح می‌شود که یک دانش‌آموز کشته شده باشد، چشمش را از دست داده یا دچار فلج شده باشد، یعنی وقتی تنبیه بدنی رسانه‌ای شده باشد.

چند نمونه تنبیه گزارش شده

سایت اینترنتی "خبرآنلاین" به چند مثال اشاره کرده که گفته‌های آقای عبداللّهی را تأیید می‌کند. این سایت خبری آورده است: در اردیبهشت 87 تنبیه دانش‌آموزی در اهواز با کابل برق منجر به فلج شدن دانش‌آموز شد. در آبان 87 پرده گوش یک نوجوان در کرج پاره شد. در آبان سال 89 کوباندن نوک کتاب بر سر دانش‌آموز زاهدانی توسط معلم منجر به مرگ دانش‌آموز شد. در آذرماه 89 تنبیه دانش‌آموزی در کهگیلویه و بویراحمد با خط کش به از دست دادن چشم راست دانش‌آموز هفت ساله منجر شد. در آذر 89 نیز در تهران معلمی به دلیل تنبیه و تحقیر یک دانش‌آموز به خاطر پرحرفی در مدرسه به دهان دانش‌آموز چسب زد

"!تنبیه به خاطر تربیت بچه‌هاست"

شیرزاد عبداللہی درباره دلایل وجود تنبیه بدنی در مدارس به دویچه وله چنین توضیح داد: این تنبیہات از روی بد ذاتی !!! نیستند. یک تفکر در میان معلمان وجود دارد کہ تنبیه عامل بازدارنده دارد. معلمان می‌گویند، دانش‌آموزانی کہ در خانہ عادت بہ کتک خوردن دارند!! و جز زبان زور، چیزی نمی‌فہمند و تعدادشان ہم در کلاس بسیار زیاد است، باید بترسند و باید ساکت بنشینند تا ما بتوانیم بقیہ دانش‌آموزان را ساکت بکنیم!!!!. در اصل تنبیه بہ عنوان یک عامل تربیتی!!! است. بنابراین تنبیه هنوز منسوخ نشدہ و ما در فرہنگ مردم، افکار عمومی و در سیستم آموزشی عناصری از قدیم داریم

چرا تنبیه در مدارس ایران هنوز رایج است؟

دکتر سعید پیوندی، جامعہ شناس و استاد دانشگاه در پاریس، درباره افزایش تنبیه بدنی در ایران چنین توضیح می‌دہد: متاسفانہ در 30 سال گذشتہ در ایران مسئولین نظام آموزشی ایران بہ آسیب‌ها و زیان‌های این روش توجہ‌ای نکردہ‌اند و برای ہمین ما شاهد حتی زیاد شدن این برخورد در مدارس هستیم. برخلاف آنچه وزیر آموزش و پرورش گفتہ پخش این نوع خبرها کار آمریکا و اسرائیل نیست، بلکہ بطور واقعی تنبیه بدنی در مدارس وجود دارد. برخورد بسیار منفعل مسئولین وزارت آموزش و پرورش نشان می‌دہد کہ مسئولین نہ تنها هنوز آن حساسیت لازم را بہ اهمیت برخورد بہ این مسئلہ را ندارند، بلکہ حتی شاید نوعی نظر مساعدی ہم با این برخورد داشتہ باشند کہ نگران‌کنندہ است.

چہ باید کرد؟

آقای پیوندی درباره راهکارهای علمی و کاربردی برای مقابله با تنبیه بدنی می‌گوید، بہ دلیل اثرات بسیار منفی آن بر روی کودکان، جامعہ و همچنین بہ دلیل بازتولید خشونت، باید راه حل‌های چندگانه اجرا گردد. وی درباره این راه حل‌ها گفت: اولین راه حل مهم داشتن چارچوب حقوقی بسیار روشن است. برای اینکہ اگر معلمی دست بہ چنین کاری زد، دانش‌آموز، خانوادہ و مدرسہ بتواند با آن برخورد بکند و امکان شکایت آن را داشتہ باشد و نہ اینکہ از ترس آن را پنهان بکند.

موضوع دوم این است کہ ما باید در تربیت معلم‌هایمان بطور وسیع روی این مشکل انگشت

بگذاریم. مشکل اساسی سیستم آموزشی ایران این است که شیوه تربیت معلمان هنوز مدرن نیست و بسیاری از معلمان ما آموزش تربیتی خاصی ندارند و سطح آموزشی ما پائین است. برای مثال در آلمان و فرانسه معلمان ابتدایی باید ۵ سال تحصیلات دانشگاهی داشته باشند، اما در ایران بخش مهمی از معلمان ابتدایی و دوره راهنمایی تحصیلات عالی ندارند.

نکته سوم این است که باید مراکزی را ایجاد بکنیم که بچه‌هایی که آزار می‌بینند به آنجا مراجعه بکنند برای اینکه به آنها کمک‌های روانشناسانه بشود و بچه‌ها احساس امنیت بکنند که در خارج از مدرسه جایی هست که از آنها حمایت می‌کند

نکته چهارم این است که ما در رسانه‌ها یک کار فرهنگی انجام دهیم تا برای جامعه نشان داده شود عواقب تنبیه بدنی و برخورد با بچه‌ها، چه در مدرسه و چه در خانه، برای جامعه چیست

بنظر این جامعه‌شناس، اینها راه حل‌هایی هستند که در امور تربیتی تجربه شده و در ایران هم باید آن را بکار برد. اما آقای پیوندی انتقاد می‌کند به اینکه در ایران این مسئله پیگیری نمی‌شود و در بعد وسیع به آن اهمیت داده نمی‌شود و به همین خاطر تنبیه بدنی ریشه کن نشده و در سال‌های گذشته حتی رشد یافته است

استخدام ۴۰ هزار معلمی که دوره معلمی ندیده‌اند

شیرزاد عبداللہی هم ضمن تائید گفته‌های سعید پیوندی اشاره می‌کند به اینکه پارسال ۴۰ هزار معلم را استخدام کردند که یک روز هم برای معلمی دوره ندیده بودند. وی می‌افزاید: برای این افراد در تیرماه یک آزمون برگزار کردند که پس از کسب صلاحیت علمی آنها از سوی گزینش صلاحیت‌های عقیدتی و سیاسی آنها تائید شد و اول مهر هم بدون یک دوره یک روزه معلمی سر کلاس رفتند.

لزوم بحث عمومی در جامعه برای کاهش تنبیه بدنی

عبداللہی پیشنهاد می‌کند برای کاهش تنبیه در مدارس ایران معلمان و مدیران در دوره‌هایی، از جمله دوره‌هایی مربوط به موضوع تنبیه، شرکت کنند. وی تاکید می‌کند که آموزش و

پرورش نبایست اخبار مربوط به تنبیه دانش آموزان را مخفی و کتمان کند. وی در این باره همچنین می‌گوید: اخبار باید در رسانه‌ها علنی شود و آموزش و پرورش باید با رسانه‌ها همکاری بکند تا به این ترتیب این موضوع تبدیل به یک گفتمان عمومی بشود.

در عین حال این کارشناس چنین انتقاد می‌کند: آموزش و پرورش اخبار را می‌پوشاند، کتمان می‌کند، تکذیب می‌کند و می‌خواهد بگوید که در این وزارتخانه هیچ اتفاقی نمی‌افتد. به سازمان‌های مستقل غیردولتی، ان‌جی‌او‌ها و محققین هم بایست اجازه بدهند در چارچوب قانون و مقرارتی که وجود دارد فعالیت کنند. خود آموزش و پرورش هم باید از حالت بسته و مرموز بیرون بیاید.

به عقیده هر دو کارشناسی که با دویچه وله به گفت‌وگو نشستند، راه حل تنبیه بدنی در مدارس کشور باید چندجانبه باشد. آنان معتقدند باید از تجربه‌های جدید و تحقیقات علمی امور تربیتی برای مقابله با این مشکل بهره گرفت.

در پروسه استخدام معلمان در ایران، تأکید اصلی بر احراز صلاحیت‌های عقیدتی و سیاسی داوطلبان است و بررسی صلاحیت‌های حرفه‌ای آنها و گذراندن دوره‌های آموزشی برای مواجهه با کودکان، چندان در دستور کار نهادهای آموزشی در ایران نیست.

مهرداد درویش پور، جامعه‌شناس و استاد دانشگاه ملاردالن سوئد، تنبیه بدنی کودکان را نوعی از خشونت سازمان‌یافته، نهادینه شده و مشروعیت یافته می‌داند که توسط دولت، نظام آموزشی یا نهاد خانواده در ایران اعمال می‌شود.

مجله حقوق ما، برای باز کردن بیشتر این موضوع با این جامعه‌شناس گفتگو کرده است.

پرسش: تنبیه بدنی کودکان در مدارس در چه بستری اتفاق می‌افتد؟ به بیان دیگر، وجود خشونت در سیستم آموزشی، نمایانگر وجود چه رویکردی در جامعه ایران است؟

پاسخ: اساساً تنبیه بدنی کودک نوعی از خشونت سازمان‌یافته، نهادینه شده و مشروعیت یافته است که توسط دولت، نظام آموزشی یا نهاد خانواده صورت می‌گیرد. بنابر موازین بین‌المللی حقوق بشر و حقوق کودک، تنبیه کودکان نوعی خشونت است. تنبیه بدنی تحت نام تربیت و پرورش در واقع تعدی به بدن کودک است. تنبیه بدنی کودکان، در واقع نوعی کج روی

اجتماعی و جرم است که در کشورهای دموکراتیک بر پایه موازین بین‌المللی حقوق بشر و کودک، تعریف شده است. حریم و کرامت شخصیت کودک و جسم و جان او باید از آسیب‌رسانی در امان بماند. مجاز بودن تنبیه کودکان در هر کشوری فقط نشانگر آن است که سیستم قضایی و آموزشی و نظام سیاسی آن کشور بر پایه نوعی دیکتاتوری یا اقتدارگرایی استوار است که در آن تنبیه کودکان به عنوان یکی از ابزارهای اعمال خشونت برای کنترل افراد و کنترل کودکان به کار گرفته می‌شود.

تنبیه بدنی که در کشورهای دموکراتیک پیش رفته جرم است، گاه در بسیاری از خانواده‌ها رخ می‌دهد. برخی خانواده‌ها همچنان به استفاده از خشونت باور دارند اما آنان هم که باوری به تنبیه ندارند گاه کودک را کتک می‌زنند. این رفتار برخاسته از میراث فرهنگی و اجتماعی دیرینه‌ای است که خشونت علیه کودکان را عادی و موجه و بخشی از نظام تربیتی یا ابزاری برای اعمال اقتدار بدل کرده است. در هر حال تنبیه کودکان امری غیرقانونی، جرم، نوعی شکنجه و تعدی به کرامت انسانی کودک است که گاه والدین همچون روشی برای حل مشکلات و اختلاف با کودک از آن استفاده می‌کنند. در هر دو صورت کودک به عنوان قربانی این نوع تنبیه‌ها، آسیب‌های جدی می‌بیند.

از آنجا که در ایران برای جلوگیری از تنبیه کودکان در خانه و مدارس، قوانین بازدارنده‌ای درخوری وجود ندارد، در نتیجه نوعی عادی‌سازی در این زمینه صورت گرفته است. به این معنا، بی‌توجهی به حقوق و شخصیت کودک، یک ثرم و هنجار به شمار می‌رود. کتک زدن کودک توسط معلم، ناظم یا والدین بسیار متعارف است. حتی در برخی مناطق فقیرتر و توسعه نیافته‌تر، برخی والدین به معلم اعلام می‌کنند که آنها می‌تواند در مواقع ضرورت و برای یادگیری درس، به تنبیه کودکان بپردازند.

تنبیه کودک روشی برای بازآفرینی رابطه آمریت و تابعیت از دوران کودکی است که یک مکانیسم استبدادی به شمار می‌رود. این که تنبیه مشروعیت قانونی داشته باشد یا در خفا صورت بگیرد فرق چندانی از منظر قربانی ندارد.

عادی‌سازی تنبیه کودکان حتی اگر غیرقانونی هم باشد، باعث شده که این اتفاق آنقدر به هنجار بدل شده که بسیاری از پدران و مادران در خانه و معلمان در مدارس به خود اجازه دهند که از آن استفاده کنند بی آنکه نگران عکس‌العمل دیگر همکاران و همسایه‌ها باشند یا حتی حساسیت آنان را برانگیزند. در حالی که در یک جامعه دموکراتیک اگر معلمی، دانش آموزی را کتک بزند و تنبیه کند، فوراً از شغل خود اخراج خواهد شد. آن معلم نه الزاماً با شکایت

والدین بلکه تنها با اطلاع رسانی همکاران یا هر شاهد ماجرا، با نتایج عمل خود روبه‌رو خواهد شد. اگر در کوچه و خیابان، والدینی کودک‌شان را کتک بزنند، تنها با اطلاع رسانی شاهد، آن والدین می‌توانند با خطر از دست دادن کودک خود و سرپرستی او توسط دولت روبه‌رو شوند. چنین والدینی صلاحیت نگهداری از کودک را ندارند چراکه ابتدایی‌ترین حقوق کودک یعنی کرامت او را به رسمیت نمی‌شناسند. در بسیاری از نظام‌های دموکراتیک، خشونت علیه کودکان، جرم شخصی نیست بلکه جرم عمومی شناخته می‌شود. در چنین مواردی لازم نیست که شاکی شخصی وجود داشته باشد. کافی است که فردی به رخ دادن این جرم شهادت دهد. به این ترتیب جامعه خود را در حفاظت از کودکان مسئول می‌داند.

در فرهنگ و موازین دموکراتیک با چنین توجه‌هایی به حقوق کودک روبه‌رویم در حالی‌که در نظام استبداد دینی حاکم بر ایران، با وجوه مختلفی از خشونت علیه کودکان مواجهیم. از قانونی بودن ازدواج با کودکان که اشکار خشونت و تجاوز جنسی شناخته می‌شود تا اشکال گوناگون مشروعیت بخشیدن به خشونت علیه کودکان. در چنین نظامی شاهد شست‌وشوی مغزی کودک در حوزه تدریس و تحصیل، بدرفتاری‌های گسترده و عدم وجود حمایت قانونی از حقوق کودکان هستیم. نه تنها ممنوعیت جدی در زمینه تنبیه وجود ندارد بلکه یک امر متعارف و عادی به‌شمار می‌رود. تا زمانی که تنبیه کودکان جرم عمومی تعریف نشده امکانی وجود ندارد که با شهادت یک نفر، معلم خاطی مجازات شود.

دستگاه‌های ایدئولوژیک و آموزشی کشور مستقل از کل آن نظام نیستند. نظام استبداد دینی در ایران در برخورد با شهروندانش، حقوق‌شان را به رسمیت نمی‌شناسد. در زمینه حقوق کودکان هم با این واقعیت روبه‌رو هستیم. نه تنها در ایران بلکه در همه کشورهای استبداد زده، تنبیه بخشی از دستگاه ایدئولوژیک و جبری حکومت برای تولید رابطه مطلق آمریت و تابعیت است. در چنین محیطی به کودک می‌آموزند که کوچکترین نافرمانی و سرپیچی می‌تواند با مجازات‌های سنگین مواجه شود. از این رو مکانیسم تنبیه بخشی از آماده کردن کودک برای پذیرش استبداد هم به‌شمار می‌رود.

در کشورهای دموکراتیک سعی می‌شود، نفس آموزش هرچه بیشتر دموکراتیک شود اما در جوامعی نظیر ایران، نظام آموزشی بیشتر امرانه و به قصد شست‌وشوی مغزی است. بیش از آنکه علایق و آمادگی‌های کودک در تحصیل مد نظر قرار بگیرد یا شکل‌های تشویقی آموزش برجسته شود، تنبیه و تبلیغ به اصلی‌ترین ابزار آموزش کودک تبدیل می‌شود. امری که از کودکان یا یک دیکتاتور یا یک فرمانبردار مطیع و مطلق می‌سازد.

پرسش: اینروزها تعداد زیادی از دانش آموزان گوشی‌های تلفن هوشمند با خود به مدرسه می‌برند. همین امر موجب انتشار عکس‌ها و فیلم‌های متعدد از خشونت فیزیکی معلمان علیه دانش آموزان شده است. به نظر شما، چه عاملی به این خشونت جاری در مدارس ایران دامن می‌زند؟ آیا باید این مساله را سیستماتیک دید یا فردی؟

پاسخ: نخست باید گفت، این نظام‌های سیاسی هستند که مقررات، قوانین و سیاست‌های آموزشی هر کشور را تدوین می‌کنند. بنابراین، در وهله اول، مسئول مستقیم خشونت جاری در مدارس ایران، نظام سیاسی حاکم بر کشور است. دوم اینکه، نمی‌توان همه معلمان و مسئولان آموزشی را صرفاً یک مهره بی اختیار دید. این افراد هم می‌توانند از قوانین سرپیچی کنند یا برخورد ملایم‌تری با دانش آموزان داشته باشند. معلمی که به خشونت علیه کودک متوسل می‌شود، نمی‌تواند کار خود را به بهانه «مأمورم و معذور» توجیه کند. چرا که مسئولیت فردی، امری است که در هر حکومتی، حتی نظام‌های دیکتاتوری هم مورد توجه قرار گرفته است.

سیستم آموزشی ایران، با عدم اجرای قوانین بازدارنده و ایجاد بستر برای بروز خشونت علیه کودکان در مدارس، در عادی سازی خشونت در مدارس نقش اساسی داشته است. اما حتی همین قوانین هم به ندرت مشوق خشونت فیزیکی معلمان علیه شاگردان برای تربیت‌شان هستند. هم از این رو نباید نقش مسئولیت فردی معلمان در تداوم خشونت در مدارس یا تغییر آن را نادیده گرفت.

جامعه و افکار عمومی نیز مسئولیت دارند. اینکه در جامعه چقدر به عنوان دوست، والدین و حتی به عنوان شاهد خشونت، به این مساله واکنش نشان داده می‌شود، بسیار مهم است. اگر جامعه در برابر خشونت علیه کودکان بی تفاوت باشد، به سهم خود در عادی سازی خشونت موثر است.

جامعه ایران از فرهنگ کودک-محور به دور است و حتی با مفهوم حقوق کودکان مقدمند چندان آشنا نیست. باید از طریق رسانه‌ها و شبکه‌های مجازی و همه ابزارهای موجود، حقوق کودکان را به جامعه آموزش داد تا این درجه از خشونت ورزی مسئولان آموزشی علیه کودکان تحمل نشود.

پرسش: در سال‌های اخیر معلمان در نقاط مختلف کشور برای تحقق مطالبات خود نظیر دستیابی به حق آموزش رایگان، تجمعات اعتراضی گوناگونی را سازماندهی کرده‌اند. با در

نظر گرفتن وجود معلمان دغدغه مند و همچنین با توجه به مبارزات صنفی آنان، آیا می‌توان معلمان ایران را درباره مساله تنبیه بدنی در مدارس، به‌صورت یک‌دست مورد انتقاد قرار داد؟

پاسخ: بر من روشن نیست چرا نمی‌توان آنها را مورد نقد قرار داد. باید به مساله رواج تنبیه بدنی در مدارس بیش از هر زمان دیگری واکنش نشان داد. اما اینکه کل جامعه معلمان را بابت انتشار چند فیلم درباره خشونت علیه دانش آموزان، مورد حمله قرار داد، به‌نظر من یک تعمیم نابخردانه است.

از طرف دیگر، مبارزات برحق معلمان به هیچ‌وجه نباید بهانه‌ای برای لاپوشانی و سرکوب حقوق کودکان شود. نمی‌توان توجه به حقوق کودکان را موکول به شرایطی کرد که معلمان در حال اعتراض نیستند.

البته در زمینه نقض حقوق دانش آموزان باید نوک پیکان انتقاد خود را به سوی سیستم آموزشی‌ای گرفت که چنین فرهنگ، قوانین و بستری را در مدارس ایجاد کرده است.

نقد به سرکوب کودکان، تعطیل بردار نیست و باید گفت هیچ شکلی از مبارزه علیه ستم نباید بهانه‌ای باشد تا شکل دیگری از ستم لاپوشانی شود. یک معلم خشونت‌ورز، نمی‌تواند با بهانه اینکه با فقر روبه روست، اعمال ستم بر دانش آموزان را توجیه کند.

کوروش محمدی در ارتباط با شیوه تربیتی در مدارس ایران و استفاده از تنبیه کلامی و حتی بدنی برای دانش آموزان اظهار کرد: ناسزا گفتن به دانش آموزان و تنبیه بدنی از سوی معلمان در هیچ سطحی مجاز نیست و مخرب است.

وی با بیان اینکه هر گونه تنبیه در مدارس اثرات زیانبار شغلی و علمی دارد و زندگی اجتماعی فرد را تحت تأثیر قرار می‌دهد، افزود: باید آموزش و پرورش برای معلمان، مدیران و کادر آموزشی مدارس که همچنان علاقه به تنبیهات بدنی و کلامی که موجب هتک حرمت و به نوعی غمگسار کردن دانش آموزان و دانشجویان می‌شوند باید چاره اندیشی و آسیب شناسی کند.

رئیس انجمن آسیب شناسی اجتماعی ایران با بیان اینکه تنبیه بدنی از حدود 70 سال از مدارس اروپایی جمع شده است و این در حالی که روی این قضیه در کشور مقاومت وجود دارد، ادامه داد: آموزش و پرورش در هیچ سطحی از پرخاشگر و خشونت ناشی اجازه غفلت ندارد.

محمدی با بیان اینکه آماری از میزان تنبیه بدنی دانش آموزان در مدارس وجود ندارد و جز مواردی است که به شکل پنهانی و یا در قالب انکار گزارش می‌شود، ادامه داد: رفتارهای نامناسب و تنبیهات سیستم آموزشی با دانش آموزان که در مواردی صورت می‌گیرد را گاهی از طریق فضای مجازی مطلع شدیم.

محمدی با اعلام اینکه همیشه در نظام تعلیم و تربیت ایران تنبیه کلامی و ناسزایی گویی و تنبیه بدنی وجود داشته است، افزود: این روش پذیرفته شده است و تحولی در نظام تعلیم و تربیت ایجاد نشده است. وی با بیان اینکه از کادر آموزشی مدارس و مراکز تعلیم و تربیت تست روان سنجی گرفته نمی‌شود و تنها بر اساس آزمون عقیدتی – سیاسی در یک فضای رقابتی معلمان استخدام می‌شوند، ادامه داد: سیستم آموزشی ایران نیاز به یک تغییر نگرش جدی و عمیقی دارد. رئیس انجمن آسیب شناسی اجتماعی ایران در این ارتباط که آیا بین ناسزایی گویی در مدارس و آموزش کودکان در چنین سیستم آموزشی و افزایش آمار آسیب‌های اجتماعی در بزرگسالی تحقیقی صورت گرفته است؛ گفت: رابطه مستقیمی بین ناسزایی گویی در دوران کودکی و تبدیل فرد به یک آسیب اجتماعی در بزرگسالی وجود ندارد اما اثر غیر مستقیم دارد.

معایب نظام آموزشی در جمهوری جها و جنون و جنایت اسلامی

اصولاً اصلاح تفکر و بینش، سنگ بنای هر تحول است. همین تغییر در نگرش‌هاست که به تحول نظام اجرایی در هر مجموعه منجر می‌شود. از آنجا که مساعدترین و حساس‌ترین موضوع در نظام فکری هر کشور، بخش تعلیم و تربیت آن کشور است و پویایی و خلاقیت این بخش به پویایی و تحول عمیق در سطح کشور می‌انجامد، لذا باید نظام آموزش و پرورش کشور را چنان متحول ساخت که بتواند انسان‌هایی آگاه، بااخلاق و خلاق تربیت کند. انسان‌هایی که در همه ابعاد زندگی اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی جامعه، منشأ برکت و تحول باشند؛ بنابراین نقش آموزش و پرورش در آینده تحولات کشور، بسیار محوری و کلیدی است و همین نکته بر ضرورت بررسی ویژگی‌های کنونی آموزش و پرورش می‌افزاید. برای برنامه‌ریزی آینده و حضور قوی در عرصه تحولات اندیشمندانه جهان، راهی جز نقد شرایط حاضر و یافتن نقاط کاستی نظام حاضر و ارائه راهکار برای بهبود آن‌ها نمی‌ماند و به همین سبب لازم است ناکارایی آموزش و پرورش مورد بحث قرار گیرد. در مورد آموزش و پرورش پس از گذر از رژیم جهل و جنون و جنایت اسلامی در

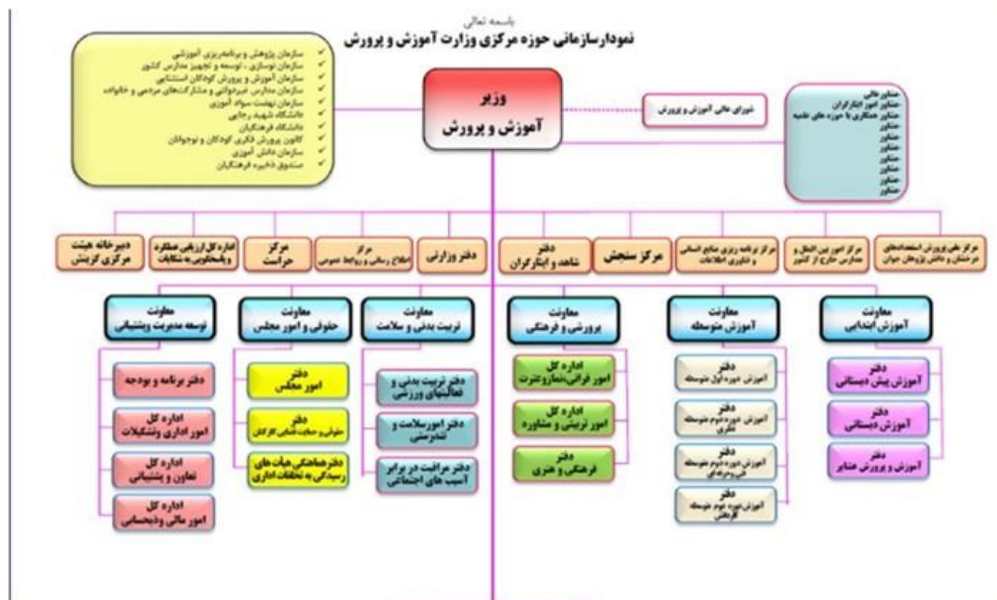
کتاب ایران بدون اسلام خود به راه کارهای بسیاری اشاره کرده ام. در رژیم آخوندی این ناکارایی را می‌توان در چند بخش ساختار تعلیم و تربیت کشور، دسترسی به تحصیلات و مدرسه، نابرابری فرصت‌های آموزشی، کیفیت سیستم آموزشی و مطالبات فرهنگیان مورد بررسی قرار داد. مقایسه آموزش مجازی در ایران با سایر کشورها نیز یکی دیگر از مواردی است که می‌تواند به‌خوبی نقاط ضعف و قوت ساختار آموزشی کشور را عیان کند.

بررسی ساختار تعلیم و تربیت کشور

در همان اوایل پیروزی فتنه خمینی تمامی نهادهای موجود در کشور شروع به تغییر کردند. تغییرات عمده آموزش و پرورش کشور نیز از سال 1358 تا 1384 بیشتر در سطح وزارتخانه بود و توجه جدی به تغییرات کیفی و برنامه درسی دیده نشد. برای مثال در سال 1358، وزارت آموزش و پرورش دارای 8 معاونت، 25 اداره کل و 3 سازمان بود که به مرور زمان این معاونت‌ها و ادارات و سازمان‌ها در سال 1384 به 6 معاونت «آموزش ابتدایی»، «آموزش متوسطه»، «پرورشی و فرهنگی»، «تربیت بدنی و تندرستی»، «حقوقی و امور مجلس» و «برنامه‌ریزی و توسعه منابع»، 37 اداره کل و 9 سازمان تغییر یافت.

البته ناگفته نماند در سال 1367، اولین لایحه تغییرات آموزشی وزارت آموزش و پرورش از سوی مجلس شورای اسلامی تصویب شد. در این لایحه، نظام آموزشی دارای 2 بخش کلی می‌شد. اولین بخش این لایحه «بخش عمومی واجب‌التعلیم» بود که در 2 دوره ابتدایی 6 ساله (دوره آمادگی یک سال و دوره ابتدایی 5 سال) و راهنمایی 3 ساله خلاصه شد. دومین بخش این لایحه «بخش نیمه‌خصوصی» بود که به یک دوره متوسطه سه ساله «نظری»، «فنی و حرفه‌ای» و «کار و دانش» تقسیم شد.

از آغازین روزهای پیروزی فتنه خمینی ایجاد تحول در آموزش و پرورش به منظور تعمیق و استمرار انقلاب فرهنگی، دغدغه رهبران و مسئولان ارشد نظام نوپای اسلامی بوده است و بر ضرورت آن پای فشرده‌اند. مدیران و متصدیان آموزش و پرورش نیز در پاسخ به این مطالبه به‌حق، اقدامات متعدد و متنوعی را در سطح خرد و کلان انجام داده‌اند تا شاید بتوانند این مجموعه تأثیرگذار در فرایند رشد و تعالی فرد و جامعه را، بیش از پیش با اهداف و آرمان‌های بلند!!!! انقلاب اسلامی هماهنگ و همسو نمایند.



به همین دلیل شورای عالی !! آموزش و پرورش در خردادماه سال 1382 «طراحی و اجرای مطالعه ملی !! به منظور آسیب شناسی آموزش و پرورش و ترسیم چشم انداز آینده در برنامه های توسعه کشور» را به تصویب رساند. هیئت وزیران نیز در آبان ماه 1383 بر ضرورت انجام این مهم تأکید کرد. این سند آموزش و پرورش دارای ۵ بُعد «تأمین و تجهیز منابع مالی جدید»، «تأمین و تربیت نیروی انسانی»، «تدوین و اصلاح قوانین و مقررات»، «زمینه سازی فرهنگی و اصلاح نگرش ها» و «پیش بینی و استقرار نظام نظارتی اجرای برنامه» است، که تمامی آنها تنها بر روی کاغذ نوشته شده و هیچ گونه ضمانت اجرایی ندارد.

استقرار نظام آموزشی از سال 1390 به بعد

عمده تحولات آموزش و پرورش بعد از پیروزی فتنه خمینی از سال 1380 به بعد خودنمایی بیشتری دارد. اوج این تحولات منفی در سال 1390 خود را نشان داده است. بعد از تدوین سند ملی آموزش و پرورش، برنامه ریزان کشور تصمیم گرفتند، دوره های آموزشی را به 2 بخش ابتدایی و متوسطه تقسیم کنند، عینا آنچه که در زمان شاه فقید بود. این 2 دوره 12 سال طول می کشد (6 سال ابتدایی و 6 سال متوسطه). دوره متوسطه هم به 3 دوره اول (3 سال)، دوم (3 سال) و پیش دانشگاهی تقسیم می شود.

همان طور که در ابتدای این گزارش نیز به آن اشاره کردم عمده تغییرات آموزش و پرورش

در سال‌های ذکر شده بیشتر حول کمیت آموزشی بود و توجه جدی به تغییرات کیفی و برنامه درسی دیده نشد. نظام آموزشی ایران به‌رغم پیشرفت‌های نسبی در زمینه رشد کمی آموزش، مراقبت‌های اولیه دوران کودکی و آموزش بزرگسالان در دستیابی به اهداف آموزش کیفی موفقیتی نداشته است. آموزش کیفی آموزشی است که با تنوع استعدادها و نیازهای کودکان و نوجوانان و با انتظارات جامعه معاصر مطابقت داشته باشد. آموزشی که به ایجاد و تقویت ارزش‌ها، نگرش‌ها و مهارت‌هایی در یادگیرندگان منجر شود. رشد اجتماعی، توان خودآموزی و توان درک مفاهیم را در آنان تسهیل کند و دانش‌آموزان را در کسب توانمندی‌های کلی مانند به‌کارگیری آموخته‌ها در زندگی روزمره، ترکیب و ارزیابی تشویق کند. بدیهی است که نتایج عینی آن باید قابل اندازه‌گیری باشد و در حیطه شناخت همگان قرار داشته باشد.

در جست‌وجوی علل ضعف کیفیت آموزشی در ایران و کند بودن تحولات آموزش و پرورش بسیاری از پژوهش‌ها نشان می‌دهد که علاوه بر عوامل بیرون از محیط آموزشی، مانند مسائل مربوط به شرایط اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی دانش‌آموزان، بسیاری از کمبودها ناشی از اوضاع درونی مدرسه و نظام آموزشی است.

در نظام آموزشی رژیم دستار بندان هر دانش‌آموز بدون نیاز نظام‌مند به دیگری باید بتواند فرایند یادگیری را سپری کرده و در پایان هر مرحله از این فرایند مورد ارزیابی انفرادی قرار گیرد. در این نظام جز ساعات اندک مربوط به بازی و ورزش که در شرایط کرونایی نیز به ورطه فراموشی سپرده شده است، دانش‌آموزان در هیچ کار گروهی نظام‌مندی شرکت ندارند و به‌هیچ‌وجه برای کارهای مشارکتی و جمعی آموزش نمی‌بینند.

مهم‌ترین سطح یادگیری در این نظام، مهملات مذهبی و ایده‌ل‌ورژیک‌کی اسلام است که صرفاً بر توانایی حافظه افراد تکیه دارد. البته شاید به نظر برسد که در بخشی از فرایند یادگیری به‌خصوص در پایان هر مرحله و در بخش ارزیابی به سایر سطوح یادگیری مانند «درک»، «فهم»، «کاربرد تجزیه و تحلیل» و «نوآوری» نیز توجه می‌شود، اما فقط با کمی دقت معلوم می‌شود که از سایر سطوح جز نام چیز دیگری مشاهده نمی‌شود، زیرا فهم صحیح و مورد پذیرش در این نظام همان فهمی است که به دانش‌آموزان آموزش داده شده است و تجزیه و تحلیل هر موضوع آنگاه صحیح است که منطبق بر نظر معلم باشد؛ به عبارت دیگر دانش‌آموزان سایر سطوح یادگیری را نیز همچون سطح دانش فراگرفته و به

حافظه خود می‌سپارند؛ از این رو هرچه دانش‌آموزان توان تقلید بیشتر از معلم خود را داشته باشند از امتیاز بیشتری برخوردار می‌شوند و به‌عنوان فرد موفق به جامعه معرفی می‌شوند. فراموش نکنید که معلمان امروز ربات هائی هستند که با یاوه های مذهبی و خرافات برنامه ریزی شده اند.

از طرف دیگر مهم‌ترین هدف در این نظام کسب نمره قبولی و مدرکی است که مؤید این نمره باشد. وقتی یادگیری دانش‌آموزان در سطح دانش متوقف شود و توجهی به سایر سطوح صورت نگیرد، به‌طور منطقی کسب نمره و مدرک تنها مزیتی است که از دوره‌های آموزشی به دست می‌آید و برای افراد باقی می‌ماند.

در نظام آموزشی ملایان ، دانش‌آموزان در شکل‌گیری هنجارها، تصمیمات و برنامه‌های مدرسه هیچ تأثیری که ناشی از نقش فعال آن‌ها باشد ندارند. همچنین جز انجام کارهای فردی که حتی آن را نیز خود تعریف نمی‌کنند مسئولیت دیگری ندارند و مسئولیت‌پذیری را فرا نمی‌گیرند.

در ساختار آموزشی آخوندی ، معلم در کلاس برای دانش‌آموزان صرفاً یک نقش آموزشی نیست بلکه وی رئیس کلاس نیز هست، از این رو کلام و نظر معلم پیش و بیش از محتوای علمی حکم فرمان برنده دارد؛ به عبارت دیگر بیش و پیش از اینکه استدلال معلم بیانگر درستی کلام او باشد، جایگاه او چنین نقشی را ایفا می‌کند و به همین ترتیب جایگاه مدیر در مدرسه پیش از ارائه استدلال، کلامش را فرمان برنده می‌سازد.

با توجه به تمامی معایب ذکر شده این سؤال مطرح می‌شود که آیا تغییر بنیادی نظام آموزش و پرورش امکان طراحی، اجرا و رسیدن به نتیجه مطلوب را خواهد داشت؟ شوربختانه تا زمانیکه سایه نکبت بار اسلام و آخوند در ایران وجود داشته و تا زمانیکه تعلیم و تربیت بر اساس جبر اندیشی اسلامی باشد ، امیدی به تغییر نیست. نظام آموزشی نوین ایران پس از دوران گذر از جمهوری اسلامی قابل بحث ، اصلاح و تنظیم است. تا آن زمان دل بستن به تغییر ، ساده انگاری و خام اندیشی مطلق است. به نظر می‌رسد که چنین تغییری باید به گستردگی ابعاد فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی کشور صورت پذیرد، و زمانیکه هیچکدام از این فاکتور ها بشکل متعارف و درست وجود ندارند ، سخن راجع به آن وقت کشی و سرکاری است.

نابرابری فرصت‌های آموزشی

نادرست بودن انتخاب معلم

هرگونه تغییر و تحول سازنده‌ای بدون توجه کافی به پرورش نیروی انسانی کارآمد انجام‌شدنی نیست و نیروی انسانی کارآمد در سایه فرصت‌های برابر آموزشی به بار خواهد نشست. شورش‌بختانه در رژیم آخوندی انتخاب معلم بر اساس پای بندی آن فرد به خواسته‌های نظام که همانا برگشت به 14 سده پیش و یاد دادن فرامین کپک زده اسلام به آنها جهت انتقال این سم کشنده به دانش آموزان است. از این رو طی دهه‌های اخیر موضوع فرصت‌های برابر آموزشی مورد بحث صاحب‌نظران قرار گرفته است و همانطوریکه گفتم با وجود جمهوری جهل و جنون و جنایت اسلامی، آب در هاون کوبیدن است.

امروزه حق برخورداری از آموزش و پرورش به مفهوم برخورداری از آموزشی است که از کیفیت مطلوبی برخوردار باشد و برخورداری یکسان همگان از آموزش و پرورش به‌منزله اینکه هر دانش‌آموز در داخل نظام آموزشی، فرصت و امکان توفیق مساوی داشته باشد، تلقی می‌شود. به همین جهت تمامی استراتژی‌هایی که در زمینه همگانی ساختن آموزش و پرورش به کار می‌رود، یک هدف را دنبال می‌کنند و آن برخورداری همگان از فرصت‌های آموزش باکیفیت مطلوب است. بدین منظور تلاش می‌شود تا فرصت‌های آموزشی یکسان را برای گروه‌های مختلف لازم‌التعلیم فراهم سازند و موانع و محدودیت‌های طبقاتی، منطقه‌ای و جنسیتی را از میان بردارند.

در حال حاضر نابرابری‌های آموزشی، یکی از مقوله‌های بسیار مهم در حوزه برنامه‌ریزی آموزشی است که سهم و نقش تعیین‌کننده‌ای در گسترش و بهبود آموزش دارد. هنگامی که از نابرابری یا برابری فرصت صحبت می‌شود، منظور نابرابری فرصت بین دختران و پسران در برخورداری از آموزش، نابرابری بین اقلیت‌های مذهبی یا نابرابری در دسترسی به امکانات آموزشی در بین مناطق مختلف کشور است.

مسئله نابرابری موجود در نظام آموزشی را می‌توان از نظر دسترسی یا برخورداری از آموزش، از نظر منابعی که به‌عنوان نهادهای نظام در اختیار نظام آموزشی قرار گرفته‌اند مانند هزینه سرانه، نسبت معلم به دانش‌آموز و امکاناتی که در اختیار مدرسه قرار می‌گیرد و در آخر از نظر عملکرد نظام که با شاخص‌هایی مانند نسبت مردودان به قبول‌شدگان، نرخ ارتقای علمی، نرخ افت تحصیلی و سطح نمرات مورد سنجش قرار داد.

بر اساس سالنامه آماری آموزش و پرورش در سال تحصیلی 97-98 میانگین دانش‌آموز در کلاس درس دایر در مقطع ابتدایی ۲۳،۵ تن برآورد می‌شود، اما وقتی ترکیب مدارس (شهری و روستایی) و جمعیت دانش‌آموز معیار قرار داده شود متوجه می‌شویم 60 درصد دانش‌آموزان مقطع ابتدایی در کلاس‌های شلوغ و با تراکم بالای 26 تن درس می‌خوانند.

بر اساس اعلام وزارت آموزش و پرورش جمعیت دانش‌آموزان کشور در دوره ابتدایی 8 میلیون و 69 هزار و 427 تن است که از این تعداد 6 میلیون و 873 هزار و 673 تن معادل 85.2 درصد در مدارس دولتی و یک میلیون و 195 هزار و 754 تن معادل 14.8 درصد در مدارس غیردولتی تحصیل می‌کنند.

اشتغال به تحصیل 60 درصد دانش‌آموزان دبستانی در کلاس‌های شلوغ

در کل کشور در مجموع 55 هزار و 407 مدرسه ابتدایی دولتی دخترانه، پسرانه و مختلط داریم و 100 هزار و 90 مدرسه غیردولتی که 1211 مدرسه دولتی در تهران و 1370 مدرسه در شهرستان‌های استان تهران است و در مجموع 62.97 درصد مدارس ابتدایی تهران دولتی و 37 درصد غیردولتی و در شهرستان‌های تهران 76 درصد دولتی و 24 درصد غیردولتی هستند. تهران 712 دبستان غیردولتی و شهرستان‌های استان تهران 429 دبستان غیردولتی دارد. طبق آمار، مشاهده می‌شود که نزدیک به 7 میلیون دانش‌آموز در 55 هزار مدرسه دولتی و یک میلیون دانش‌آموز در 55 هزار و نود مدرسه غیر دولتی تحصیل می‌کنند. یعنی تعداد مدارس غیر دولتی و خصوصی دوبرابر مدارس دولتی است. این را می‌گویید جامعه بی طبقه توحیدی و حکومت مستضعفان عالم!!!!!! در تهران 1211 مدرسه دولتی و مقابل آن 712 مدرسه خصوصی داریم و نسبت دانش‌آموزان آنها

85 درصد دولتی و 15 درصد خصوصی است !!!

در همین راستا رضوان حکیمزاده، معاون آموزش ابتدایی آموزش و پرورش دولت دوازدهم درباره اهمیت شاخص نسبت دانش‌آموز به معلم و وضعیت ایران در این رابطه می‌گوید: ایران کشور پهناوری است. همچنین به پوشش تحصیلی حداکثری دوره ابتدایی تأکید شده است و باید به مناطق عشایری، روستایی و دورافتاده معلم اعزام کنیم، 202 مدرسه تک دانش‌آموزی داریم که به هر کدام یک معلم اختصاص داده‌ایم همچنین 12 هزار و 700 مدرسه داریم که تعداد کل دانش‌آموزان آن‌ها کمتر از 14 تن است. وقتی می‌خواهیم به

مدارس ابتدایی معلم اختصاص دهیم باید در مبنای محاسبه و میانگین کل، مدارس که تعداد دانش‌آموزان آن‌ها یک تن یا کمتر از ۱۴ تن است، در نظر گرفته نشود تا بتوانیم تراکم مطلوب یعنی 26 تن را در کلان‌شهرها محقق و معلم موردنیاز را برای آن تأمین کنیم.

حکیم‌زاده با اشاره به غفلت از کیفیت و عدالت آموزشی ادامه می‌دهد: نتیجه این غفلت کمبود حاد معلم و افزایش تراکم دانش‌آموزان در کلاس‌های درس مناطق شهری و حاشیه شهرهاست. جمعیت دانش‌آموزان در 45 درصد کلاس‌های درس دوره ابتدایی بالای 26 تن است یعنی 60 درصد جمعیت دانش‌آموزان دبستانی در کلاس‌های شلوغ درس می‌خوانند.

نباید فراموش کرد که این آمارها مربوط به دوران قبل از همه‌گیری کرونا در کشور بود و امروز با توجه به آموزش غیرحضوری یا مجازی این عدالت آموزشی بیش از گذشته زیر سؤال رفته است. در همین راستا کارشناسان امر معتقدند که هرچند شیوه آموزش مجازی، محصلان را در مسیر جدیدی در حوزه آموزش قرار داده و حرکت مثبتی به شمار می‌رود، اما نبود زیرساخت‌های آموزش مجازی در دوران کرونا نمود پررنگی داشته است.

نبود زیرساخت‌های آموزش مجازی در کشور

در همین راستا یکی از اولیای دانش‌آموزان گفت: دو فرزند دارم؛ یکی به کلاس سوم و دومی به کلاس چهارم می‌رود. نمی‌دانم چگونه به درس آن‌ها رسیدگی کنم، مخصوصاً پسر که هیچ تجربه‌ای ندارد و کاملاً به کمک و همراهی من نیازمند است. از طرفی نوبت‌های مدرسه هم چرخشی است و عملاً اگر چند روز در میان هم به مدرسه بروند، باید در خانه بمانم اگر هم که به‌صورت مجازی باشد باز هم باید من یا پدرشان در خانه باشیم، چون شرایط مهیاکردن گوشی جدا و هزینه جدا بابت اینترنت را نداریم.

این مادر شاغل اظهار کرد: نمی‌دانم چه باید بکنیم؛ من و همسر از صبح تا شب سرکار هستیم و مادرم از فرزندانمان نگهداری می‌کند و سواد کافی برای کمک کردن در دروس به آن‌ها را ندارد؛ اگر کمک و همراهی برادرزاده‌ام برای استفاده دخترم از اینترنت و گوشی نبود، واقعاً به مشکل بزرگی برمی‌خورديم.

وی افزود: دخترم هنوز از سال گذشته در برخی دروس مشکلات زیادی دارد، زیرا بسیاری از قسمت‌های ریاضی که اینترنتی تدریس می‌شد را یاد نگرفته و در ضرب هم مشکلاتی دارد و موقع امتحان مجبور بودیم به او کمک کنیم و نمی‌دانم چگونه و کی باید این ضعف را جبران کند. ترسم از این است که اگر آموزش مجازی به همین شکل ادامه پیدا

کند نتواند از پس کلاس چهارم بر بیاید.

به هر ترتیب آموزش مجازی بستر مناسبی برای ادامه آموزش تحصیلی دانش‌آموزان شده، اما ضعف زیرساخت‌های آموزش مجازی مشکلات فراوانی از قبیل، قطع و وصل شدن اینترنت، عدم دسترسی برخی دانش‌آموزان به تلفن همراه، تبلت و غیره، عدم امکان دسترسی برخی مناطق به خط تلفن و اینترنت برای معلمان و دانش‌آموزان را ایجاد کرده است و همین امر به نابرابری فرصت‌های آموزشی دامن زده است.

بالا بردن سطح کیفی مدارس دولتی و حرکت به سمت عدالت آموزشی از چالش‌های پیش روی سیستم آموزشی کشور است. بدون عدالت آموزشی، بخش زیادی از سرمایه‌های انسانی کشور، فقط به خاطر عدم دسترسی به آموزش باکیفیت، از دست خواهد رفت و ناکارآمدی سیستم در بلندمدت بیشتر خواهد شد.

کیفیت آموزشی در مدارس

کیفیت آموزش در مدارس یکی از موضوعات مورد بحث و پیچیده آموزش و پرورش است. کیفیت آموزشی انجام تغییرات موردنظر در دانش‌آموزان به صورت مطلوب و موفقیت‌آمیز است که شامل ابعاد کارکردها و فعالیت‌های مدارس، معلمان، دانش‌آموزان و امکانات و تجهیزات آموزشی می‌شود.

باید به این نکته توجه کرد که امروزه دانش‌آموزان زیادی از دبیرستان‌ها فارغ‌التحصیل می‌شوند بدون آنکه بتوانند مشکلات ساده زندگی روزمره را تحلیل کنند، برای آن راه‌حلی بیابند و ایده‌ها و افکار خود را با زبانی روشن و دقیق بر روی صفحه کاغذ بیاورند. ضعف متوسط دانش‌آموزان کشور در مهارت‌های یاد شده، نشان‌دهنده بحران جدی در کیفیت سیستم آموزشی کشور است.

در همین راستا مصطفی اقلیما، عضو هیئت علمی دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی به بررسی و ریشه‌یابی اُفت کیفیت آموزشی در مدارس پرداخت و اظهار کرد: وقتی بحث کیفیت آموزش را مطرح می‌کنیم باید این نکته را در نظر بگیریم که اُفت کیفیت آموزش معلولی از علت‌هاست و باید بررسی کنیم که چرا به این نقطه رسیدیم؟ آیا از اول کیفیت آموزش در کشور بدین شکل بود؟ جواب به این سؤال منفی است.

این مدرس دانشگاه افزود: اگر می‌خواهیم کیفیت آموزش افزایش یابد باید به فکر بالا بردن

درآمد معلمان باشیم که بتوانند زندگی خود را بچرخانند. وقتی فردی از سر ناچاری و بیکاری به شغل معلمی حق التدریسی روی می‌آورد، چه انتظاری می‌توان از او داشت که کیفیت آموزش را افزایش دهد؟! معلم باید وقتی برای برطرف کردن مشکلات درسی شاگردان خود داشته باشد نه اینکه برای کسب مایحتاج روزمره خود به سمت مشاغل دیگر روی بیاورد.

اقلیما معتقد است که نباید معلمان را عامل افت کیفیت آموزشی کشور دانست و می‌گوید: معلمان خود قربانیان سیستم آموزشی کشور هستند، سیستمی که اهمیت جایگاه معلمان و استادان را نمی‌داند. وقتی مدرک‌گرایی بر نظام آموزشی کشور حکم‌فرما می‌شود چه انتظاری از کسانی می‌توان داشت که تنها دارای زندگی‌شان مدرک دانشگاهی است که بدون کسب تجربه و یا دانش کافی به‌دست آمده است. نباید توقع داشت که شاگردان خوبی از زیر دست چنین افرادی خارج شوند لذا باید معلمان عشق به ارائه آموزش داشته باشند.

وی ادامه داد: باید هر معلمی در تخصص خود تدریس کند و به دبیری به منزله شغل ننگرد؛ بلکه به عنوان خدمت به جامعه تلقی کند. از سوی دیگر وزارت آموزش و پرورش حقوق معلمان را افزایش دهد تا دغدغه معیشت نداشته باشند و با میل و رغبت فراوان برای دانش‌آموزان تدریس کنند.

تغییر ساختار آموزشی نیاز به جست‌وجوی علل ضعف کیفیت آموزشی و توجه به تحولات جامعه جهانی، برنامه‌ریزی‌های درسی متناسب با اهداف، نیازها و توانایی‌های دانش‌آموزان، اعمال روش‌های مؤثر و نوین تدریس و ترکیبی که متناسب با جامعه امروز باشد و لذا تطبیق برنامه‌های آموزشی با نیازهای بازار کار برای موفق بودن تغییر ساختار آموزشی امری حیاتی به نظر می‌رسد.

مطالبات فرهنگیان از وزرای آموزش و پرورش

هوشنگ میرشفیعی، از مقامات سابق آموزش و پرورش تهران نیز گفت: تمام مشکلات آموزش و پرورش عیان و شفاف است؛ گاهی در مسائل ابهام داریم و می‌خواهیم تلاش کنیم که ابهامات را شناسایی کرده و در نهایت برطرف کنیم. بخشی از مشکلات آموزش و پرورش ساختاری و بخش دیگر نیروی انسانی و بخش عمده آن متأسفانه عدم توجه ویژه حاکمیت به آموزش و پرورش است.

جایگاه معلمان در نظام آموزشی

یکی از عوامل اصلی و تأثیرگذار در فرآیند آموزش و پرورش معلم است که باید در برنامه‌ریزی آموزشی جایگاه ویژه‌ای به او اختصاص داده شود. نیازمندی‌های اقتصادی و رفاهی معلمان باید حل شود و معلم بتواند با فراغ بال و خیال آسوده به تدریس بپردازد. شایسته نیست معلم که منشأ تربیت و سرچشمه آموزش و پرورش استعدادهای فرزندان یک مملکت است از نظر اقتصادی و اجتماعی در جایگاه پایینی قرار گیرد. برنامه‌ریزی نظام آموزشی و رفاهی معلمان باید به‌گونه‌ای باشد که از بالاترین درجه رفاه و احترام اجتماعی برخوردار شود و همگان خود را ملزم به احترام به او بدانند. البته در این صورت هرکسی نخواهد توانست به کسوت معلمی درآید و شخص باید شرایط و توان خاص حرفه شریف و حساس معلمی را داشته باشد تا بتواند داوطلب استخدام در آموزش و پرورش شود.

نظام آموزشی زمانی از کارایی مطلوب برخوردار خواهد بود که معلمان رضایت شغلی داشته باشند و رسیدن به چنین وضعیتی مستلزم توجه ویژه به شرایط کاری، رفاهی و مالی معلمان و حفظ شأن و جایگاه شامخ معلمی است. نامناسب بودن شرایط معیشتی و رفاهی معلمان، تبعیض در نظام پرداخت فرهنگیان در کنار سرانه آموزشی ناچیز مدارس و همچنین بی‌انگیزگی دانش‌آموزان شرایط کاری معلمان را بسیار بغرنج کرده است. آنان از طریق اعتراض مسالمت‌آمیز و اعتصاب صنفی خواستار بهبود شرایط کاری خود، رفع تبعیض و توجه ویژه دولت‌ها به نقش معلم و مدرسه هستند.



در همین راستا محمدرضا نیک‌نژاد، کارشناس حوزه تعلیم و تربیت درباره عمده مطالبات فرهنگیان اظهار کرد: مطالبات و خواسته‌های معلمان به دو بخش تقسیم می‌شود؛ بخش حقوقی، دستمزدها و مطالبات مالی، با توجه به آشفتگی‌ها و پریشان‌حالی وضعیت اقتصاد کشور و تورم، متأسفانه حقوق فرهنگیان هیچ‌وقت به حقوق میانگین جامعه نزدیک نشد، در ضمن دولت هیچگاه در زمینه مطالبات فرهنگیان جز سرکوب کاری انجام نداده است.

نیک‌نژاد افزود: در کشورهای دیگر حقوق معلمان با میانگین نسبی جامعه سنجیده می‌شود در برخی از کشورها مانند نیوزلند، حقوق معلمان بسیار بالاتر از میانگین است. در کشورهای اسکاندیناوی و اروپایی نیز حقوق معلمان بالاتر از سطح میانگین است و در برخی از کشورهای دیگر نیز میانگین را برای حقوق معلمان در نظر می‌گیرند. میانگین حقوق یعنی داشتن یک زندگی شرافتمندانه بدون نیاز به شغل دوم و گذران زندگی در طبقه متوسط.

این کارشناس حوزه تعلیم و تربیت بیان کرد: در فنلاند همه معلمان در دانشگاه‌های تخصصی آماده می‌شوند و بسیار مورد احترام و قدرشناسی هستند. این جایگاه تا اندازه‌ای به دلیل این است که هر کس برای شغل دائم در آموزش و پرورش نیاز به مدرک کارشناسی ارشد دارد. در این کشور انتخاب معلمان چنین است که هر سال فقط 10 درصد از ۵۵ هزار داوطلب معلمی در دانشگاه‌های فنلاند پذیرفته می‌شوند. فنلاند ساختار آموزشی دولتی را با خصوصی‌سازی مدرسه‌ها یا گرفتن آزمون‌های مستمر از دانش‌آموزان بهبود بخشیده بلکه با تقویت حرفه آموزش و سرمایه‌گذاری در آماده‌سازی و پشتیبانی از معلمان به این مهم دست‌یافته است.

نیک‌نژاد معتقد است که دولت فنلاند زمینه کسب دانش و مهارت‌های سطح بالا را برای معلمان فراهم می‌سازد و در ادامه می‌گوید: معلمان فنلاند می‌توانند استقلال قابل توجهی در کلاس‌هایشان داشته باشند. این استقلال در انتخاب اولویت‌های مناسب در روش‌های آموزشی آن‌هاست. جامعه فنلاند به مدرسه برای به‌کارگیری معلمان شایسته اعتماد می‌کند. پدر و مادرها به پرورش‌یافتگی معلمان اعتماد دارند؛ بنابراین به آن‌ها برای پدیدآوری بهترین فضا در کلاس مورد نیاز برای تکتک دانش‌آموزان آزادی عمل می‌دهند.

مطالبات معلمان

این کارشناس حوزه تعلیم و تربیت با بیان اینکه در جامعه ما میانگین دریافتی معلمان حدود 6 میلیون تومان (70 دلار در ماه) و خط فقر بیش از 10 میلیون تومان است ادامه داد: وقتی حقوق معلمان را با سایر کارمندان دولت مقایسه کنید متوجه پایین بودن سطح حقوق آنان خواهید شد. معلمان هم کارمندان دولت هستند و حقشان نیست که حقوقشان تا این اندازه پایین باشد. افزایش حقوق یکی از مشخص‌ترین خواسته معلمان از رژیم آخوندی بوده است که متأسفانه هیچ‌وقت از مسئولان دولتی پاسخ صحیحی هم دریافت نکردند.



وی بخش دیگر خواسته‌های معلمان را آموزشی دانست و گفت: هر معلمی تمایل دارد در کلاس استاندارد تدریس کند؛ در حاشیه شهرهای تهران و شهرهای بزرگ، جمعیت بالای دانش آموزی داریم که به دانش‌آموز و معلم فشار می‌آورد و کارایی معلم و کیفیت آموزش را پایین می‌آورد. نیک‌نژاد افزود: محیط فیزیکی مدارس نیاز به بازبینی گسترده دارد و بسیاری از مدارس کشور فرسوده هستند و قدمتی فراتر از 50 سال دارند و عموماً خطر ساز هستند یعنی در مقابل زلزله و یا حوادث طبیعی نمی‌توانند دوام بیاورند و این خواسته به حق یک معلم است که کلاس درس او، نور کافی و تهویه مناسب داشته باشد.

این کارشناس حوزه تعلیم و تربیت مسئله عدالت آموزشی را جزو خواسته‌های تشکل‌های صنفی فرهنگیان اعلام کرد و گفت: شکاف طبقاتی سبب ایجاد مشکلات آموزشی می‌شود لذا

فقرزدایی نیز به مطالبات فرهنگیان از دولت‌ها در این چند سال اخیر اضافه شده است. در کنار فقرزدایی افزایش ابزارهای آموزشی در راستای تأمین عدالت آموزشی نیز جزو مطالبات فرهنگیان است که مورد غفلت وزرای آموزش و پرورش قرار گرفته بود.

وی ادامه داد: از طرف دیگر محتوای آموزشی باید طوری باشد که معلم همیشه در حال مسابقه دومیدانی نباشد یعنی اینکه مسئولان آموزش و پرورش اجبار کنند که معلمان تمام مباحث درسی را تدریس کنند و در سراسر کشور تمامی امتحانات از مباحث مشخص شده باشد کار درستی نیست لذا باید تمرکززدایی در بخش محتوای آموزشی صورت گیرد یعنی باید شرایط به سمت و سویی حرکت کند که آموزش متناسب با ویژگی‌های فرهنگی و اجتماعی و حتی جغرافیایی آن منطقه باشد. نیک‌نژاد در پایان این مطلب که «باید محتوای آموزشی به مناطق سپرده شود تا پاسخگوی نیازهای دانش‌آموزان و خانواده‌های آن منطقه باشد» گفت: اینکه دانش‌آموزی در تهران، همان چیزی را بیاموزد که کودکی در سیستان و بلوچستان فرامی‌گیرد قطعاً صحیح نیست چراکه نیازها و خواسته‌های تمامی مناطق باهم متفاوت است. گزارش حاکی است؛ خواسته معلمان مطالبات کل جامعه است، ولی چون از زبان معلمان بیان می‌شود به حساب مطالبات معلمان نوشته می‌شود البته این به حساب گذاشتن، چندان هم نادرست نیست، زیرا جامعه آموزش و پرورش ایران تنها با احتساب خانوارهای فرهنگی و جمعیت دانش‌آموزی به مرز 40 میلیون تن می‌رسد، یعنی نصف جامعه. تصور نادرستی از منابع مختلف به اذهان عمومی القا می‌شود که گویا مطالبات معلمان تنها حقوق حقه پرداخت‌نشده سنوات گذشته است، سنتی که دولت‌ها همواره پیروان راستین آن بوده‌اند.



واکاوی مشکلات آموزش مجازی در کشور

پس از آنکه شیوع ویروس کرونا باعث تعطیلی مدارس کشور شد، دولت برای جلوگیری از عقب ماندگی تحصیلی دانش آموزان ساز و کارهایی را با محوریت آموزش از راه دور و آموزش مجازی در پیش گرفت. در آن زمان وزارت آموزش و پرورش نیز بستر پیام رسانی های داخلی و نیز اپلیکیشن «شاد» را برای این موضوع انتخاب کرد؛ البته اجرای این ساز و کارها با کمبودها و انتقاداتی همراه شد.

کارشناسان معتقدند که هر چند شیوه آموزش مجازی، محصلان را در مسیر جدیدی در حوزه آموزش قرار داده و حرکت مثبتی به شمار می رود، اما نبود زیرساخت های آموزش مجازی در کشور در دوران کرونا نمود پررنگی داشته است.

در همین راستا منصوره سادات ایافت، یکی از معلمان باسابقه از ضرورت آموزش مجازی در کشور سخن به میان آورد و اظهار کرد: با توجه به تحولات جهانی و ورود به عصر اطلاعات نیاز به آموزش الکترونیک برای رفع محدودیت های آموزشی کاملاً محسوس است. در سال های گذشته تعطیلات پی در پی مراکز آموزشی به دلیل برودت یا آلودگی هوا، پیشرفت تحصیلی و آموزشی مقطع ابتدایی حوزه آموزش عمومی کشور را با مشکلات عدیده ای مواجه کرده بود و استفاده از آموزش مجازی کلید حل بسیاری از این مشکلات به حساب می آمد. وی در ادامه به رفع مشکلات آموزش از راه دور در دوران شیوع کرونا پرداخت و گفت: پاندمی کرونا تمام ساختارهای اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی - سیاسی را با چالش های جدی مواجه کرده است. حوزه آموزش هم از این قاعده مستثنی نیست؛ به ویژه آموزش عمومی دچار چالش های اساسی شده است. بهره گیری از فضای مجازی و اینترنت بهترین موقعیت را برای پر کردن خلأ آموزش حضوری در مدارس و آموزشگاه ها فراهم آورده است که به دلیل نبود زیرساخت های ضروری همواره با، اما و اگرهایی مواجه بوده است. به بیان ساده می توان گزاره های ضعف زیرساختی، عدم وجود نظم، عدم بروز خلاقیت، عدم وجود ارزشیابی صحیح و عدم رشد مهارت های اجتماعی را از چالش های اساسی آموزش به صورت مجازی برشمرد. ایافت افزود: در توضیح ضعف زیرساختی باید از در دسترس نبودن اینترنت برای همه دانش آموزان، سرعت پایین اینترنت و هزینه های بالای بسته های اینترنتی یاد کرد. جایگزینی آموزش مجازی به جای آموزش حضوری در مدارس باعث بی نظمی در برگزاری کلاس ها و عدم کنترل معلم بر همه دانش آموزان در کلاس درس می شود. یکی از عوامل تأثیرگذار بر خلاقیت کودکان حضور در محیط

آموزشی است که به دلیل ایجاد شرایط فیزیکی، روابط عاطفی و... زمینه یادگیری در دانش‌آموزان را به میزان قابل توجهی افزایش می‌دهد و این امر حداقل در تعطیلات کرونا امکان‌پذیر نبوده است.

این کارشناس آموزش معتقد است که در آموزش مجازی قطعاً ارزشیابی علمی و میزان یادگیری دانش‌آموز با آموزش کلاسیک قابل مقایسه نیست و می‌افزاید: آموزش مجازی باعث تضعیف روابط اجتماعی دانش‌آموزان می‌شود چراکه در مدارس اصل بر پرورش و خلاقیت دانش‌آموز است. بازی‌های دوستانه با گروه همسالان در کنار آموزش و ارتباط با معلم موجب تقویت روابط اجتماعی دانش‌آموزان می‌شود درحالی‌که ماحصل آموزش مجازی، کودکانی منزوی خواهد بود.

وی در ادامه گفت: با توجه به اینکه تمام فعالیت‌های آموزشی کشور خصوصاً در مقطع ابتدایی در بستر آموزش مجازی صورت می‌گیرد علاوه بر مشکلات عنوان‌شده می‌توان به‌سختی‌های تولید محتوا، عدم آموزش‌های مجازی کارآمد برای معلمان نسبت به بهره‌وری بیشتر از فضای مجازی و مشکلات دانش‌آموزان و والدین در رابطه با این سیستم آموزشی نو پا اشاره کرد.

نظرسنجی بین‌المللی «آزمون پیزا 2018» انجام گرفته از دانش‌آموزان درباره رضایتشان از توانمندی معلمان در آموزش‌های از راه دور نشان می‌دهد که برخی کشورها از پیش توانسته‌اند معلمان را برای استفاده از اینترنت و ابزارهای دیجیتال و همچنین شیوه‌های

آموزش مجازی آماده کنند، عمدتاً کشورها همان‌هایی هستند که برای تجهیز مدارس در زمینه پلتفرم‌های دیجیتال نیز تلاش‌های مؤثری انجام داده‌اند، اما توانمندی معلمان در این زمینه در بسیاری از کشورها به حد مطلوب نرسیده است حتی در کشورهایی همچون آلمان، فرانسه، ژاپن، ایتالیا و سوئیس کمتر از 50 درصد معلمان توانمندی‌های لازم در این زمینه را دارا بوده‌اند.

به طور کلی معلمان در بیشتر نقاط دنیا هنوز آمادگی ورود به عرصه آموزش دیجیتال را ندارند. این اطلاعات نشان می‌دهد فقط حدود 30 درصد معلمان در کشورهای درحال توسعه توانایی ورود به عرصه آموزش‌های مجازی را دارا هستند لذا بخش مهمی از برنامه کشورها برای بهبود آموزش‌های از راه دور در سال‌های آینده باید معطوف به توانمندسازی معلمان باشد.

اطلاعات ارائه‌شده در گزارش «آزمون پیزا 2018» نشان می‌دهد که فارغ از سطح توسعه‌یافتگی کشورها و کیفیت آموزشی آنها عملکرد هر کشور در فراهم‌سازی امکانات آموزش از راه دور پیش از شیوع ویروس کرونا مطابق با سیاست‌های خاص آن کشور در حوزه آموزش عمومی بوده است.

کشورهایی نظیر آلمان، فرانسه و ژاپن با وجود برخورداری بودن از سطح بالای آموزش عمومی، سرمایه‌گذاری چندانی در آموزش‌های دیجیتال و از راه دور انجام نداده‌اند به همین دلیل با وجود دسترسی نزدیک به 100 درصدی دانش‌آموزان به کامپیوتر و اینترنت، مدارس و معلمان آنها آمادگی مواجهه با شرایط پیش‌آمده در دوره ویروس کرونا را نداشته‌اند.

در این میان، معدود کشورهایی هستند که در زمینه آمادگی سیستم آموزشی و هم دسترسی دانش‌آموزان و ابزار یادگیری دیجیتال شرایط خوبی را دارند. کشورهای منطقه اسکانديناوی و دول کوچک اروپایی، کشورهای پیشرفته شرق آسیا و برخی کشورهای نفت‌خیز عربی آمادگی بیشتری نسبت به سایر کشورها در این زمینه داشته‌اند.

کشورهای در حال توسعه در زمینه دسترسی دانش‌آموزان به کامپیوتر دچار مشکل هستند و علاوه بر این بیشتر معلمان و اکثر مدارس آمادگی لازم برای ورود به عصر جدید آموزش را دارا نیستند با این تفاسیر می‌توان کشورها را به چهار دسته عمده تقسیم کرد: کشورهای آماده و توانمند، کشورهای مستعد، کشورهای با آمادگی کم و کشورهای نا آماده.

وضعیت ایران در آمادگی برای آموزش مجازی

قضاوت دقیق در مورد آمادگی ایران برای ورود به آموزش‌های از راه دور به دلیل فقدان اطلاعات رسمی میسر نیست، اما داده‌ها و اطلاعات تخمینی نشان می‌دهد تا پیش از شیوع ویروس کرونا ایران مانند اکثر کشورهای در حال توسعه، آمادگی کافی برای ورود به آموزش‌های از راه دور را نداشته است.

باوجود دسترسی 90 درصدی به اینترنت، دسترسی به ابزارهای الکترونیک یادگیری دیجیتال در ایران 60 تا 70 درصد تخمین زده می‌شود همچنین با توجه به عدم ارائه آموزش‌های مرتبط ضمن خدمت، آمادگی آموزشی و فنی معلمان برای ارائه طرح درس‌های از راه دور دیجیتال همچون سایر کشورهای در حال توسعه بین 30 تا 40 درصد برآورد

شده است. نکته قابل ذکر پرداختن به مسئله اینترنت است که با بروز هر اعتصاب و اعتراض دولت نسبت به قطع کردن آن اقدام می کند.

در زمینه دسترسی مدارس دولتی به امکانات آموزش مجازی نیز، امکانات مدارس محدود به تجهیز یک کلاس به امکانات آموزش دیجیتال بوده است، ولی در عمده مدارس از این امکانات برای راه اندازی بخش آموزش های دیجیتال استفاده نشده است و اکثر مدارس آمادگی ورود به عرصه آموزش دیجیتال را نداشته اند.

برنامه ریزی نادرست آموزشی و درسی، محتوای ناکارآمد درسی، فضای آموزشی ناکافی، کمبود نیروی انسانی، عدم درک مفاهیم علمی و افت تحصیلی، عدم موفقیت خودمحوری و بی توجهی به مشارکت جمعی در یادگیری، حافظه محوری، مدرک گرایی، بی تأثیری و بی مسئولیتی دانش آموزان در دستیابی به اهداف آموزشی کیفی را می توان دلایل اصلی برای تغییر نظام و ساختار آموزشی به حساب آورد.

تغییر ساختار آموزشی نیاز به جست و جوی علل ضعف کیفیت آموزشی و توجه به تحولات جامعه جهانی، برنامه ریزی های درسی متناسب با اهداف، نیازها و توانایی های دانش آموزان، اعمال روش های مؤثر و نوین تدریس و ترکیبی که متناسب با جامعه تکنولوژیکی امروز باشد، مدیریت اجرایی، مقررات و تطبیق برنامه های آموزشی با نیازهای بازار کار برای موفق بودن تغییر ساختار آموزشی دارد.

در نهایت نمی توان به صورت تک بعدی مشکلات آموزشی را بررسی کرد و آن را صرفاً با نگاه بخش نامه ای و دستورالعملی حل کرد. اتخاذ هر تصمیمی از این جنس قطعاً یا کوتاه مدت نتیجه می دهد و یا بدون نتیجه مطلوب خواهد بود. در خاتمه فراموش نکنیم با وجود مذهب نکبت بار اسلام و رژیم جاهل پرور و دزد جمهوری اسلامی امید به تغییر در نظام آموزش و پرورش نمی توان داشت.

برخورد غیر مسولانه متصدیان آموزش و پرورش با مسائل و فساد فزاینده آنها



علیرضا فولادوند رئیس اداره آموزش و پرورش تهران

رئیس اداره آموزش و پرورش شهر تهران در واکنش نسبت به خبر زندانی کردن یک کودک دارای اوتیسم در یکی از مدارس تهران، به جای پذیرش ضعف سیستم آموزشی کشور در برآورده کردن نیازهای آموزشی و تربیتی کودکان دارای اوتیسم، کودک زندانی شده و خانواده او را مقصر قلمداد کرد و صریحا گفت که کودکان دارای اوتیسم نباید در مدارس عادی تحصیل کنند !!! و باید به مدارس استثنایی بروند.

در پی اعلام پدر یک دانش آموز دارای اوتیسم مبنی بر این که مسوولان مدرسه برای تنبیه، کودک او را زندانی کرده اند، عبدالرضا فولادوند، رئیس اداره آموزش و پرورش شهر تهران روز در گفتگو با خبرگزاری کار ایران (ایلنا) از بررسی این مساله در اداره آموزش و پرورش خبر داد. وی در توضیح این اتفاق گفت: طبق گزارشی که به دست ما رسیده است، اولیا دیگر دانش آموزان از وضعیت دانش آموز مبتلا به اوتیسم اعلام نارضایتی کرده اند، زیرا دانش آموزی که اوتیسم دارد، نباید در مدرسه عادی درس بخواند. قبلا به والدین این دانش آموز اعلام شده بود که باید فرزندشان را به مدرسه استثنایی ببرند، اما متاسفانه توجه نکردند. رئیس اداره آموزش و پرورش شهر تهران در حالی در خصوص تحصیل یک دانش آموز

دارای اوتیسم در مدارس تهران ابراز تاسف کرده است که با اجرای نظام آموزشی فراگیر، تمامی کودکان صرف نظر از تفاوت‌های جسمی، ذهنی یا روانی خواهند توانست در کنار هم و با برخورداری از خدمات و حمایت‌های متناسب با شرایط خاص خود، تحصیل کنند. به همین جهت تا زمانی که مدارس کشور آمادگی تامین نیازهای آموزشی و رشدی کودکان دارای اوتیسم را پیدا نکرده‌اند، وظیفه مقامات آموزشی کشور در مقابل موارد بدرفتاری با این کودکان، پذیرش کاستی‌ها، تلاش در جبران آسیب وارده و فراهم کردن امکان تحصیل این افراد در مدارس است. در حالی که انداختن بار تقصیر بر دوش کودک دارای معلولیت و خانواده او، عملاً این خانواده‌ها را در برابر نظام آموزشی بسیار آسیب پذیر کرده است.

مادر یک کودک دارای اوتیسم: حتی مدارس استثنایی هم برای آموزش کودکان اوتیسم آمادگی ندارند

مادر یک دختر 16 ساله دارای اوتیسم درباره وضعیت آموزشی و تنبیه این کودکان در مدارس به کمپین حقوق بشر در ایران گفت: با این که دختر من در مدرسه استثنایی تحصیل می‌کرد، ولی حتی آنجا هم معلم‌ها و مسوولان مدرسه بارها از ترساندن او برای کنترل رفتارش استفاده می‌کردند. بچه‌های دارای اوتیسم به شدت نسبت به صدای بلند و تغییرات محیطی حساس هستند و بنابراین هر نوع تنبیه یا ترساندن و فریاد زدن، بر شدت واکنش عصبی آنها اضافه می‌کند. برای آموزش و ارتباط با این بچه‌ها، افراد باید آموزش ویژه دیده باشند و طبیعی است که در مدارس با جمعیت بالا و مثلاً بیست دانش‌آموز در یک کلاس و یک معلم، نتوانند درست به بچه دارای اوتیسم آموزش بدهند و بچه هم رفتارهایی از خود نشان بدهد که باعث ناراحتی بقیه دانش‌آموزان بشود. آنها هم تنها کاری که از دستشان برمی‌آید این است که با ترساندن یا تنبیه، محیط را آرام نگه دارند.

او در مورد تجربه دخترش در مدرسه «استثنایی» به کمپین گفت: در مدرسه دختر من، آنها بچه‌های با معلولیت متفاوت را کنار هم می‌گذاشتند و مثلاً دو معلم برای یک کلاس هشت نفره که دو تن معلولیت جسمی و دو تن ناشنوا و دو تن با معلولیت ذهنی و دو تن با اوتیسم بودند. در حالی که هر کدام از این بچه‌ها نیازها و شیوه آموزشی خاص خودشان را داشتند و معلم‌ها فرصت و دانش کافی برای پاسخ دادن به تمام این نیازها را نداشتند. بنابراین، تنش و مشکل بین بچه‌ها از یک طرف و بین بچه‌ها و معلم‌ها از طرف دیگر زیاد پیش می‌آمد. برای بچه‌های دارای اوتیسم یک معلم برای یک یا حداکثر دو دانش‌آموز باید وجود داشته باشد تا عملاً بتوانند آموزش را پیش ببرند. به خاطر همین مشکلات من از سال قبل دخترم را در

مدرسه ثبت‌نام نکردم و خودم به کمک مربی خصوصی به او آموزش می‌دهم. ضمن این که کاردرمانی و بقیه کلاس‌ها هم هست که همه را با هزینه شخصی تامین می‌کنم. مسلماً اکثر خانواده‌ها چنین امکاناتی را ندارند.

تعداد بسیار کمی از کودکان دارای اوتیسم در ایران در مدارس همگانی ثبت نام می‌شوند. به گفته مجید قدمی، رییس اداره آموزش و پرورش استثنایی کشور، در مهر ماه 1397 حدود دو هزار دانش‌آموز دارای اوتیسم در مدارس «استثنایی» و فقط حدود صد تن در مدارس عادی تحصیل می‌کنند. وی در همین گفتگو، صراحتاً اعلام کرد که سیاست تحصیل کودکان دارای معلولیت در کنار سایر کودکان، تنها در مورد کودکان دارای معلولیت جسمی، کم‌بینا و کم‌شنوا اجرا می‌شود و اگر دانش‌آموزی دارای اختلال و ویژگی خاصی باشد که امکان حضورش در مدارس عادی فراهم نباشد به سمت مدارس استثنایی ارجاع می‌شود. بر طبق ماده 24 کنوانسیون حقوق افراد دارای معلولیت سازمان ملل، دولت‌های عضو باید به منظور تضمین رفع تبعیض از کودکان دارای معلولیت و برخورداری آنها از فرصت‌های برابر، آموزش فراگیر را به اجرا درآورند.

در نظریه تفسیری کمیته حقوق افراد دارای معلولیت سازمان ملل در مورد ماده 24 آمده است: تضمین حق بر آموزش فراگیر شامل ایجاد تغییر در فرهنگ، سیاست‌گذاری و رویه‌ها در تمامی محیط‌های آموزشی است به نحوی که این محیط‌ها پذیرای شرایط و هویت‌های مختلف دانش‌آموزان شده و هر نوع مانعی که چنین امکانی را مختل می‌کنند از میان برداشته شود. برای ایجاد نظام آموزش فراگیر ظرفیت نظام آموزشی باید چنان تقویت شود که همه یادگیرندگان را دربرگیرد. آموزش فراگیر بر مشارکت کامل و موثر، دسترسی‌پذیری، حضور و شکوفایی همه دانش‌آموزان تمرکز دارد، به ویژه آنانی که به دلایل مختلف حذف شده یا در خطر به حاشیه رانده شدن هستند. فراگیری یعنی دسترسی به آموزش رسمی و غیررسمی باکیفیت و پیشرفت در آن بدون هیچ تبعیضی. هدف آموزش فراگیر این است که جوامع محلی، ساختارها و سیستم‌های موجود را قادر سازد تا با تبعیض از جمله کلیشه‌های آسیب‌زا مقابله کنند، تنوع میان دانش‌آموزان را به رسمیت بشناسند، مشارکت همگانی در امر آموزش را تشویق کنند و بر موانع یادگیری و مشارکت همگان با تمرکز بر رفاه و موفقیت دانش‌آموزان دارای معلولیت غلبه کنند. آموزش فراگیر نیازمند تغییر عمیق نظام‌های آموزشی در سطح قوانین و سیاست‌گذاری و نیز تحول سازوکارهای تامین مالی، اداری، طراحی، اجرا و نظارت بر آموزش است.

بنابراین قرار دادن دانش‌آموزان دارای معلولیت در کلاس‌های همگانی بدون تغییرات ساختاری در سازمان، سرفصل‌ها و شیوه‌های آموزش و یادگیری، آموزش فراگیر به حساب نمی‌آید.

مدیر عقب مانده آموزش و پرورش تهران ، علیرضا فولادوند در مورد کلاس های تقویتی و اضافی برای رفع اشکالات درسی دانش آموزان نیز نظریه متفاوتی دارد که بر سر شنونده شاخ سبز می کند. الزام مدارس برای تشکیل کلاسهای اضافی ، هفته ای یکی – دو ساعت برای رفع مشکلات درسی دانش آموزان غیر قانونی است !!!!!



یوسف نوری ، وزیر آموزش و پرورش

مدیر احمقی که با سوءمدیریت عجیبش در اسفند 1401 و افتضاح مدیریتی که ببار آورد باعث تاخیر در پرداخت حقوق معلمان در شب عید شد. بنا بود که طبق بودجه سال 1401 38 هزار میلیارد تومان بابت حقوق به معلمان بدهند . بخاطر بی لیاقتی و اینکه مشتی منگل

و عقب مانده در راس تمام مشاغل کلیدی کشور نشسته اند ، اعتبار مورد نیاز در احکام صادرشده رتبه بندی معلمان بالاتر از سقف تعیین شده در بودجه محاسبه شده بود ، باعث شد تا 16 هزار میلیارد تومان برای آن سال و 8 هزار میلیارد تومان کسری برای سال 1402 کسری پیش آید. محاسبات نادرست معاونت برنامه ریزی و توسعه منابع آموزش و پرورش باعث شد تا سازمان برنامه و بودجه هم به چالش کشیده شود.

مدیران مدارس در آموزش و پرورش به عنوان حلقه های واسط بین معلمان، دانش آموزان و اولیای آنها، کادر اداری و خدماتی مدارس از یک سو و قوانین و آئین نامه های اداره آموزش و پرورش از سوی دیگر اند. این نقش بینابینی بالطبع برای آنها حمایت و حساسیت خاص شغلی به وجود آورده است. چنانچه آنها نقش خود را بدرستی انجام دهند و به عنوان یک پل ارتباطی بتوانند در شفاف کردن قوانین و آئین نامه ها و اجرایی کردن دموکراتیک آنها از سوی اداره و انعکاس مشکلات و معضلات مدارس و نابسامانی های معیشتی، صنفی معلمان و دانش آموزان از سوی مدرسه، دقیق و صادقانه عمل کنند، چه بسا بار بسیاری از مشکلات و نارضایتی های موجود در مدارس از دوش مردم و دانش آموزان و اولیای آنها و حتی اداره آموزش و پرورش برداشته می شود، علیرغم اینکه خانه از پای بست ویران است.

اما متأسفانه واقعیت های عینی و تجربه 46 سال اخیر آموزش و پرورش نشان می دهند که فساد فراگیر و فرصت سوزی در همه ابعاد دامن گیر آموزش و پرورش به طور عام و مدیران ابتدائی تا دبیرستان و هنرستانها به طور خاص از روز اول شده است. این بخش از کتاب سعی دارد که در سه قسمت ، نخست به تعریف فساد مدیران با اشاره به شاخص های فساد، گواهان فساد مدیران، بررسی و زمینه یابی علل فساد مدیران بپردازد. سپس در بخش میانی تاثیر گسترده این فساد را بر روند آموزشی معلمان و نیز دانش آموزان بعنوان نسل آینده کشور تحلیل کند و در بخش نهائی راهکارهایی را به اشتراک بگذارد که شاید با تفکر و همدلی در جهت اجرایی شدن آن راهکارها بتوان قدمی برای پاک سازی یا حداقل کردن فساد مدیران مدارس در آموزش و پرورش برداشت.

بخش اول: تعریف فساد مدیران بر مبنای شاخص ها، گواهان و علل فساد همان طور که از عنوان نوشتار پیداست وجود فساد در مدیران مدارس آموزش و پرورش پیش فرض گرفته شده است، که ممکن است در بدو امر با تامل هایی مواجه شود مبنی بر آن که همه مدیران نمی توانند فاسد باشند و اندک مدیرانی وجود دارند که شاید اطلاق فساد بر مدیریت آنها تندی و بی انصافی باشد و ... اما با تقسیم بندی فساد مدیران مدارس به دو حوزه فساد فردی/ شخصیتی و فساد سازمان یافته و هدایت شده در سطوح مدیریت مدارس

آموزش و پرورش می‌توان چنین پاسخ داد که قبول پست مدیریتی در مدارس و دبیرستانها و هنرستانها مستلزم قبول منویات و خط قرمزهایی است که روند یک مدیریت دموکراتیک، مدرن و آزادمنش را بر نمی‌تابد، مدیران باید بنده های حلقه بگوش بیت رهبری و شخص سید علی خامنه ای باشند که در نفس خودش فسادآفرین است، سرسپردگی‌ها و تعهدات پذیرفتن جوانب و مجاری همکاری با اداره آموزش و پرورش بدلیل ساختار بیمار آن به صورت خودبنیاد فاسد و مطرود است. **مدیران به عنوان سرپنجه‌های فساد در آموزش و پرورش‌اند.** چرا که اگر انتخاب مدیران مدارس به صورت دموکراتیک و مطابق با اصول انسانی و اخلاقی و مدرن آموزشی انجام می‌گرفت آنها می‌توانستند در شفاف‌سازی وضعیت مدارس و اوضاع معلمان و همچنین دموکراتیک کردن وضع قوانین و آئین‌نامه‌ها یا حداقل در سطح اجرای آن به درستی نقش بسزائی در بهبود و توسعه روند آموزش و پرورش داشته باشند. اما اندک نگاهی به سطح مطالبات معلمان در دو دهه اخیر و نیز وضعیت اسفناک مدارس نشان می‌دهد که مدیران مدارس نه در سطوح سازمانی برای چنین وظیفه‌ای انتخاب می‌شوند که منعکس کننده وضعیت غم‌انگیز و رقت‌بار مدارس باشند و نه در سطح فردی اراده‌ای برای دفاع از همکاران معلم و حقوق دانش‌آموزان دارند. بلکه در اکثر مواقع مدارس برای مدیران بنگاهی برای خوش خدمتی به معاونان اداره، باندبازی با معلمان سودجو و تحمیل علائق فردی و شخصی است.

صرف نظر از همه انتقادات یا مخالفت‌هایی که بر قوانین وزارت آموزش و پرورش وارد است، حتی اگر همدلانه با همان قوانین پیش برویم می‌توان به یک تعریف حداقلی از فساد رسید. در این تعریف هر آنچه مانع تحقق اهداف عالیه آموزشی از جانب مدیران گردد، فساد مدیران آموزش و پرورش محسوب می‌شود. حتی با این تعریف همدلانه با قوانین غیردموکراتیک، تبعیض‌آمیز و ناعادلانه مصوب در آموزش و پرورش، سیاهه‌ای طولانی از نشانه‌های فساد در مدارس می‌توان فهرست کرد. برای آن که بتوان این نشانه‌ها و نمونه‌های فساد را بهتر و بیشتر درک کرد ابتدا فهرستی از شاخص‌های فساد ارائه می‌گردد تا دست‌آویزی برای آنچه فساد نامیده می‌شود در دست داشته باشیم.

مهم‌ترین شاخص‌های فساد مدیران عبارتند از :

الف- مجموعه اعمالی که خلاف وظایف مدیران است

ب- سودجویی و بهره‌برداری شخصی از پست مدیریتی

ج- فاصله معنی‌دار بین آمارهای ارائه شده توسط مدیران در زمینه‌های مختلف مالی، آموزشی و ... با واقعیت‌های موجود مدارس

د- ترسو، متعصب، دروغگو و ریاکار بودن مدیران مدارس

با توجه به حداقل 4 شاخص فوق می‌توان به نمونه‌ها و شاخص‌های زیر برای فساد مدیران

در مدارس اشاره کرد:

الف: مجموعه اعمالی که خلاف وظایف مدیران است

این اعمال در مدیران به صورت فردی و شخصی، سلیقه‌ای و غیر قانونی بوده و با هر مدیری قوانین خود ساخته و پرداخته آن مدیر ملغی و مجموعه‌ای جدید از قوانین دست و پاگیر مدیر جدید وضع می‌گردد. اکثر این قوانین خلاف وظایف مدیران است و ارتباطی به حوزه مدیریتی آنها ندارد مثل دخالت کردن مدیران در کارهای معاونین، مشاورین، دفتردارها، تعیین تکلیف برای کلاس‌های جبرانی و کنکور به صورت اجباری، برگزاری اردوهای اجباری، کاهش غیر استاندارد و غیر قانونی پرسنل اداری و آموزشی برای خود شیرینی در نزد روسا و معاونین اداره تحت عناوینی چون صرفه‌جویی و کاهش بار مالی و در واقع برای بهره‌کشی از همکاران و معلمان فنی جهت کارهای جانبی خود و مدرسه و ده‌ها نمونه دیگر از این قبیل می‌توان نام برد. یک نمونه از این کارها اینگونه است که وقتی هنرآموزان هنرستان‌ها به اداره رجوع می‌کنند متوجه می‌شوند که اداره از عدم وجود انباردار یا سرپرست یا استادکار برای کارگاه‌های هنرستان بی‌اطلاع بوده و مدیر خودسرانه از اینکه درخواست نیرو برای این قسمت‌ها کند خودداری نموده است و در برخی موارد کاشف به عمل می‌آید که عملاً کار انباردار یا استادکار را خود دبیر هنرآموز انجام داده و بی‌خبر از وی مدیر به صورت صوری اسم افراد دیگری را به عنوان استادکار یا انباردار یا استادکار رد کرده حال آنکه معلم چیزی از این موضوع نمی‌دانسته است و حقوق دریافتی بین مدیر و کسی که اسم او رد شده است و از باند مافیای اوست، تقسیم می‌گردد.

ب: بهره‌برداری شخصی/ گروهی از پست مدیریتی

این شاخص از جمله شاخص‌هایی است که عمده نمونه‌ها و نشانه‌های فساد مدیران را می‌توان در آن لیست کرد. از تحمیل لباس فرم و لباس کارگاه به دانش‌آموزان (جهت گرفتن رشوه و درآمدزایی برای فرد مدیر یا مافیای او) تا پول گرفتن غیرقانونی از اولیای دانش‌آموزان تحت عناوینی چون همیاری و کمک به مدارس در مواقع مختلفی همچون ثبت‌نام، دادن کارنامه و ... از برگزاری کلاس‌های کنکور و جبرانی با باند مافیای مدیر تا پذیرش آفازده‌ها و نورچشمی‌ها به عنوان سرباز معلم، از سوء استفاده از اموال هنرستان، دبیرستان‌ها و مدارس تا بهره‌کشی از معلمان برای آموزش خصوصی به اقوام خودش و از دستکاری در حساب کتاب‌های مالی مدارس که کم کم دارد افکار عمومی را به این مساله حساس می‌کند. در کنار این فسادهای علی‌الظاهر پذیرفته از طرف اداره صرفاً سوء استفاده مدیران از پست خود برای ترقی در اداره و دخالت در انتخابات و صف بندی‌های سیاسی است که ممکن است منجر به برخورد با مدیران گردد و عزل و نصب آنها را نتیجه دهد.

ج: ترسو، متعصب، دروغگو و ریاکار بودن مدیران از آنجا که اکثر مدیران مدارس افرادی ترسو انتخاب می‌شوند تا در مقابل اداره کرنش و نرمش داشته باشند، به صورت سازمان‌یافته در کلاس‌های ضمن خدمت مدیریتی، نحوه دروغ گفتن به صورت غیر مستقیم به آنها آموزش داده می‌شود. مدیران مدارس هر آنجا که به سود آنهاست و پای منافع مالی و صنفی معلم در میان است از حربه دوستی و رفاقت و حسن همکاری معلم و اولیای دانش‌آموز و حتی خود دانش‌آموزان حرف می‌زنند و هر جا که پای نظم و مقررات و وظیفه معلمان به میان آید قوانین را به رخ معلمان می‌کشانند و مدافع نظم و انضباطند. عموماً هم نظم و انضباط را در چند کار سطحی مثل زود آمدن معلم به مدرسه، تا آخرین لحظه زنگ دانش‌آموز را در کلاس نگاه داشتن، امضا کردن دفاتر حضور و غیاب و هرچه زودتر دادن سوالات امتحانات دی و خرداد و شهریور تعریف می‌کنند و اینکه کلاس‌ها ساکت و تعداد دانش‌آموزان مرجوعی به معاونت کم باشد. برای دانش‌آموزان هم کوتاه بودن موی سر و نیاوردن موبایل به مدارس و اندکی کارهای فانتزی و سمبولیک ورزشی و شرکت فعال در مراسم بی خاصیت صبحگاه در نظر می‌گیرند. در این میان توان مدیریت و معاونین او به اجرای همین موارد خلاصه می‌گردد به طوری که بر روی آن تعصب پیدا می‌کنند مثلاً بلند بودن موی سر دانش‌آموزان از نشانه‌های فساد و ابتذال و بد بخت شدن نوجوان بوده و دیگر مسائل و بحران‌ها و مشکلات مالی و خانوادگی دانش‌آموزان مهم نیست و یا اگر هست ربطی به مدیر و معاونین وی ندارد. ناگفته پیداست که در چنین وضعیتی عمده سخت‌گیری‌ها برای اجرای قوانین من‌درآوردی مدیران در بهترین شرایط اعتماد بر آنها، از ذهنیت‌ها و پیش‌فرض‌های انباشته شده از تعصبات سنتی، دینی، غیر علمی و غیردمکراتیک می‌باشد و در بدترین شرایط شک و عدم اعتماد به آنها، ناشی از ریاکاری و دو روئی مدیران مدارس است. این درحالی‌است که اوضاع مدارس بخاطر همین تعصب و ریاکاری‌ها به شدت بحرانی است. و کاملاً در زمینه سیاست‌های آموزشی و فرهنگی غلط القا شده بر مدیران از این لحاظ آموزش و پرورش عملاً ورشکسته شده است.

د: فاصله معنی‌دار بین آمارهای ارائه شده و واقعیت‌های موجود دستکاری مدیران در فاکتورهای مالی مدارس، اخاذی از تعداد دانش‌آموزان و اولیا در مسائل مالی برای برگزاری اردوها، تامین قطعات کاری آزمایشگاه‌ها و کارگاه‌ها، اجبار معلمان به نمره دهی بی‌حساب و کتاب و نمره فروشی‌های مخفیانه، حداقل نشان دادن مشکلات مدارس و امکانات و تجهیزات از موارد متعدد چنین آمارهائی است. موارد مطرح شده فقط اشارات کلی و فهرست وار از نشانه‌های فساد مدیران در قالب

چهار شاخص فوق است. البته هم در جنبه شاخص دهی و هم ذکر نشانه های فساد و نمونه چه به صورت جزئی و چه به صورت کلی موارد متعددی وجود دارد که از آنها صرفه نظر شده است.

علل فساد مدیران

- 1- قوانین و نظام آموزشی جمهوری جهل اسلامی
برخی از این علل و زمینه ها مربوط به قوانین و آئین نامه های مصوب ادارات و سازمان و وزارتخانه آموزش و پرورش است که ایدئولوژیک، تبعیض آمیز، قومیت گرا، جنسیتی، طبقاتی، نابرابر، غیر علمی، غیر استاندارد و غیر دموکراتیک است. همچنین قوانین مصوب از ذهنیت انگاری مدیران و مشاوران و کارشناسان در سطوح بالای وزارتی و اداره کل هاست که عینی ترین ملاک ها و معیارهای تصمیم گیری آنها آمارهای غیرواقعی و دستکاری شده و غیر دقیق و جهت دار و هدفمند همان مدیران است. معلمان و اولیاء دانش آموزان در وضع یا تصویب قوانین نقشی ندارند و صرفا باید مطیع آن باشند.
- 2- عدم اطلاعات کافی معلمان و دانش آموزان و اولیای آنها از حقوق قانونی اشان.
اکثر معلمان به عنوان مسؤل ترین قشر در مجموعه آموزش و پرورش از نگاه مردم شناخته می شوند، حال آنکه نه تنها معلم ها در وضع قوانین شرکت و دخالتی ندارند بلکه آنها و همچنین اولیاء دانش آموزان حتی از همان قوانین یکسویه و دیکته شده مطلع نیستند و لذا امکان سوء استفاده و فساد مدیران را فراهم می کنند. این امر بخصوص در بین مدیران مدارس کار و دانش به وضوح مشهود است و مدیران به دلخواه حتی قوانین خیلی آشکار را به سود خودشان تفسیر می کنند.
- 3- حمایت سرکوب گرانه اداره از مدیران در مقابل اعتراض معلمان
- 4- خوارمایه و رانت خوار بودن شخصیت فردی مدیران
- 5- سوء استفاده اداره از حماقت، خلافت کاری و قدرت طلبی مدیران
- 6- سیاست های نئولیبرالی ساختار اقتصادی موجود که دست مدیران را برای سودجویی بیشتر باز می گذارد. سیاست های نئولیبرالی با آوردن منطق سود به محیط های آموزشی که از وظایف اصلی اشان شده است به مرور آموزش و پرورش را به سمت و سوی می کشانند که آنچه اهمیت می یابد نه تربیت و آموزش درست کودکان بلکه کسب سود بیشتر است گو اینکه از جمله وظایف مدیران تامین هزینه های مدارس با روش های در آمد زائی است که قبلا به آن اشاره شد.
- 7- سیستم ناکارآمد و رانتی در اختصاص پست ها و سمت ها
- 8- عدم انتخاب مدیران توسط هنرآموزان، معلمان، دبیران و دانش آموزان

9- کنکوری شدن و مخروطی شدن آموزش و پرورش

- 10- تاکید حاکمیت بر طفیلی کردن و وابسته کردن نسل آینده به حکومت و لذا تاکید و سرمایه گذاری بر حفظ ظاهر و اجرای مناسک و عدم اهمیت به مسائل درسی
- 11- عدم تخصیص بودجه کافی و لازم از سوی وزارت برای مدارس و اقدام جهت خصوصی کردن آموزش و پرورش
- 12- عدم نظارت جدی بر کار مدیران و کنترل مالی آنها

بخش دوم

تاثیر فساد مدیران بر روند آموزش، معلمان و دانش‌آموزان

فساد مدیران اگرچه در نفس خود مخرب و ویرانگر است اما برای حاکمیت دستار بند تازی پرست کار راه انداز و گرداننده نظام عقیم آموزشی است. همچنین وجوه مثبتی برای آن دسته از معلمان سودجو دارد که در باند مافیای مدیر منافع مالی را به هر دلیلی چشم‌انداز خود کرده‌اند و معلمی را دست مایه ای برای دور زدن شرافت و ارزش کار معلمی دانسته و خواسته یا ناخواسته بر خوان گسترده مدیران می‌نشینند و از سفره دزدی‌های مشروع که تحت حمایت و هدایت غیر مستقیم اداره است لقمه بر می‌چینند. اما در بعد منفی بررسی فساد مدیران رشد افراطی فردگرایی در معلمان، ناامیدی و افسردگی آنها، شکل‌گیری باندهای فساد و مافیای آموزشی در مدارس، ایجاد ذهنیت قانون‌گریزی، قانون‌شکنی و قانون‌ستیزی در دانش‌آموزان و کاهش اعتبار و منزلت اجتماعی معلمان و امر آموزش و پرورش از نتایج و تاثیرات مستقیم یا غیر مستقیم فساد مدیران است. در این میان اکثر معلمان شریف و زحمت کش جزء پیمودن طریق ناامیدی و سکوت و خون به دل خوردن راه دیگری ندارند و معلوم است که در نبود تشکل‌های صنفی مستقل و نهاد‌های ناظر دمکراتیک نه تنها انگیزه و امید برای معلم و دانش‌آموز باقی نمی‌ماند، بلکه حتی مناسبات دانش‌آموز به عنوان نسل آینده به گونه‌ای با واقعیت‌های موجود تنظیم می‌گردد که مدرسه برای او فقط یک زندان کوتاه مدت خواهد بود و البته آنچه اکنون در نسل‌های منقطع از تاریخ سیاسی و آرمانی امان می‌بینیم، با توجه به آمارهای خشونت و اعتیاد و .. دستاورد آن است.

بخش سوم

راهکارهای مبارزه با فساد مدیران

آنچه در بخش‌های نخست و میانی نوشتار ذکر شد، هر معلم آگاه و آزاداندیش را به

چاره‌جویی و مقابله و مبارزه با این حجم گسترده فساد دعوت می‌کند. اگرچه در مقطع فعلی از تاریخ حیات سیاسی مردم ایران، تیره‌روزی و اسفناکی شرایط اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی جامعه و کشور به گونه‌ای شده است که راهکارهای مبارزه با این فسادهای ملی و فراگیر تقریباً به بن‌بست می‌رسند، اما همین معلم آزاداندیش و آگاه می‌داند و می‌تواند در سطح خودش و کاراکترهای اجتماعی که از او در جامعه وجود دارد راهکارهای فردی، موضعی، جمعی و سیستمی اتخاذ کند.

راهکارهای فردی شامل حداقل کردن روابط دوستانه با مدیر و رعایت قانون از طرف معلم است تا مدیر مدرسه مجبور به رعایت قانون گردد. بی‌شک عدم ورود و دخول به باند مافیای مدیر، حفظ فاصله از مدیر، نگاه و موضع انتقادی/اعتراضی به او، معلم را در جایگاهی در مدرسه قرار می‌دهد که امکان دزدی و فساد را در سطوح فردی و مافیائی در مدرسه ناممکن یا حداقل می‌کند.

راهکارهای موضعی می‌تواند منوط به فاز اطلاع رسانی باشد. این اطلاع رسانی در وجه ایجابی خود شامل مطلع ساختن سایر همکاران، دانش‌آموزان و اولیاء آنها از حق و حقوق قانونی‌شان است، راه بهتر عدم همکاری گروه‌های معلمی با مدیر مدرسه در امور غیر قانونی است.

حرکت‌های جمعی معلمان می‌تواند از نامه‌نگاری‌های دسته جمعی، تجمع‌های اعتراضی به مشکلات صنفی، آموزشی، حقوقی معلم و دانش‌آموز تا تحصن در مدارس، جلوی ادارات و منجر گردد.

راهکارهای سیستمی منوط به شکل‌گیری تشکلهای مستقل صنفی، شکل‌های مستقل دفاع از حقوق آموزشی معلم و دانش‌آموز، فعال کردن اجتماعات صنفی معلمان، شورائی کردن مدیران مدارس، درگیر کردن شورای دبیران، انجمن اولیا و مربیان و شوراهای دانش‌آموزی با فساد مدیران است.

نتیجه‌گیری

آنچه در بخش پایانی نوشتار به عنوان راهکارها در چهار سطح فردی، موضعی، جمعی و سیستمی بیان گردید، اگرچه ممکن است در صورت اجرائی شدن با موانع و مشکلات زیادی مواجه شود اما حداقل می‌تواند تلاش مستمر هر معلم آزادی‌خواه و عدالت‌طلب باشد که از وضعیت فساد عمیق و وحشتناک مدیران مدارس آموزش و پرورش رنج می‌برد. در میان راهکارهای فوق به نظر می‌رسد می‌توان با استفاده از ابزارهایی چون رسانه‌های مجازی (تلگرام، فیس‌بوک و...) کمپین‌هایی را برای اطلاع‌رسانی ایجاد کرد و حداقل با افشای نشانه‌ها و موارد فساد مدیران از حساسیت افکار عمومی در جهت مبارزه با این

فساد گسترده بهره جست. همچنین از طریق نامه نگاری و خبر رسانی به رسانه های خارج

از کشور تلاش کرد. اما راهکار اصلی و آنچه به نظر علاج واقعی کار است، همانا تشکیل تشکلهای مستقل صنفی و آموزشی است که از حقوق معلم و دانش آموز دفاع کند و به عنوان یکی از همین حقوق بر روند تعیین مدیران و نحوه کار آنها کنترل و نظارت کند. این امر البته مستلزم مداوا شدن بیماری ترسو بودن معلمان، از انزوا در آوردن معلم هائی که در مقطعی از خدمتشان فعالیت فردی ناکام داشته اند، حساس کردن اولیای دانش آموزان به بی ثباتی، بیهودگی و بی هویتی آموزش و پرورش موجود و فساد مدیران و مواردی از این قبیل است.

دست اندازی های مخرب در کتابهای درسی

روزی ماجرای تغییر طرح جلد کتابهای درسی جنجال برانگیز می شود و روزی دیگر تدریس این کتابها توسط طلبه های حوزه علمیه اما آنچه از آن غافلیم محتوای هجو این کتابهاست. سالیان سال است که افشار مختلف جامعه نسبت به آنچه در مدارس تدریس می شود معترض اند. سعید معیدفر، استاد بازنشسته دانشگاه تهران و رئیس انجمن جامعه شناسی ایران در سال های 1383 تا 1387، درباره کتابهای درسی و حواشی آن درد دل هائی دارد که باید شنید.

مبحث بی سرانجام علوم انسانی اسلامی

معیدفر درباره محتوای کتابهای درسی می گوید: سال های قبل تلاش می شد که برای تدوین کتابها از متخصصان آن حوزه استفاده شود و کتابها با نگاه کارشناسانه ای تدوین شود، اما با گذر از آن دوره با پیروی از رهیافت علوم انسانی اسلامی تغییر در ساختار و ترکیب و محتوای دروس شروع شد. او با اشاره به این که اسلامیزه کردن علوم انسانی مورد پسند استادان دانشگاه و متخصصان نیست، اضافه می کند: اسلامیزه کردن علوم انسانی بحثی ناقص است که اما و اگر زیادی دارد. نتیجه ی این بحث من درآوردی هرگز به حوزه علمی معطوف نمی شود و با این شیوه ها نمی توان علوم انسانی را اسلامیزه کرد.

به اعتقاد این استاد بازنشته دانشگاه، سالیان سال است که همایش‌های حوزه و دانشگاه برگزار می‌شود، اما هنوز به هیچ سرانجامی نرسیده‌است و نتایج به هیچ وجه اقناع‌کننده و قابل‌اعتنا نیست. اکنون که این تلاش‌ها ثمری نداشته به نظر می‌رسد قرار است محتوای کتاب‌های درسی و شکل و ساختار آن با نگاه‌های دستوری و از بالا توسط سید علی خامنه‌ای تغییر کند.

سعید معیدفر می‌گوید: در تدوین کتاب‌های درسی باید از کارشناسان خبره استفاده شود. پژوهشگاه‌ها و دانشگاه‌ها باید در اعمال تغییرات این کتاب‌ها آخرین یافته‌های علمی را مدنظر قرار دهند؛ بخشی از محتوای کتاب‌های درسی مباحث روز جامعه است و بخشی دیگر مباحث مربوط به حوزه دین. مسئولان و برنامه‌ریزان تصمیم دارند بخشی از این محتوا توسط متخصصان تدریس شود و بخشی دیگر توسط عالمان دینی!!! مناقشاتی که امروز مشاهده می‌شود نیز دنباله همان نگاهی است که از اسلامیزه کردن علوم انسانی می‌آید

به گفته او سپردن تدریس دروس اختصاصی رشته علوم انسانی به هر دو گروه، دانش‌آموزان را سردرگم می‌کند و منجر به ابهام آنان و دور شدن از اهداف اصلی‌شان می‌شود

معیدفر با اشاره به این که تمام این اتفاقات برآمده از تصور غلط اسلامیزه کردن امور است، می‌افزاید: البته همان‌طور تجربه نشان داده این اهداف نه در حوزه اسلامی محقق شده و نه در حوزه علمی. اصولاً اسلام اگر دانشی داشته باشد که در آن شک بسیار است، این دانش به درد دانش آموز هزاره سوم نمی‌خورد.

این جامعه‌شناس درباره تصمیم اخیر وزارت آموزش و پرورش مبنی بر این که طلاب کتاب‌های تاریخ و جامعه‌شناسی را تدریس کنند هم معتقد است: تنها دستاورد این کار ایجاد اشتغال برای طلاب حوزه علمیه است. این رویه به هیچ وجه منجر به پیشرفت نمی‌شود و نه حوزه علوم تخصصی را پوشش می‌دهد و نه حوزه دینی را آن هم زمانی که عناد و دشمنی آخوند جماعت با فرهنگ و تاریخ ایران بر کسی پوشیده نیست.

برنامه‌ریزان در صدد حذف زنان از عرصه عمومی‌اند

وزرات آموزش و پرورش پیش از تصمیم به استخدام طلاب برای تدریس کتاب‌های درسی

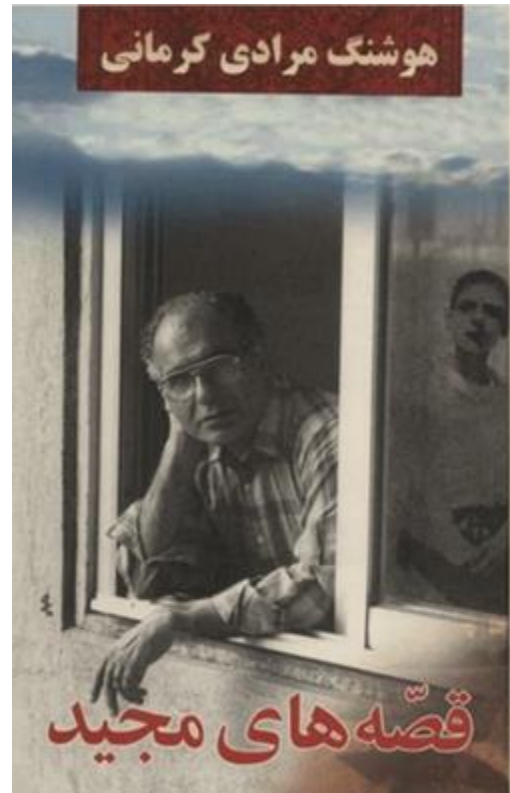
در اقدامی تصویر دختران را از جلد کتاب ریاضی دبستان حذف کرده بود. این اتفاق که موجب اعتراض گسترده کاربران در شبکه‌های اجتماعی شده بود در نهایت باعث شد وزیر آموزش و پرورش به این موضوع واکنش نشان دهد و بگوید که این اعتراضات پیگیری خواهد شد که هیچگاه چنین امری صورت نگیرد.

سعید معیدفر، استاد بازنشسته دانشگاه تهران درباره حذف تصویر دختران از جلد کتاب‌های درسی نیز می‌گوید: ذهنی که برای زنان در عرصه عمومی جایگاهی قائل نیست، ذهنی بیمار است. مدیران و برنامه‌ریزان مربوط معتقدند که زنان یا نباید در عرصه عمومی حضور داشته باشند یا اگر حاضر باشند باید به صورت تفکیک شده باشد. این موضوع در سال‌های گذشته گریبان دانشگاه‌ها را نیز گرفته بود که زنان و مردان را در رستوران‌ها و فضاهای باز از یکدیگر جدا می‌کردند

به گفته معیدفر: این سؤال اما همیشه مغفول می‌ماند که بالاخره افراد در جامعه چه زمانی تجربه‌آشنایی با جنس مخالف را کسب می‌کنند؟ اگر افراد نباید هرگز با جنس مخالف برخورد داشته باشند پس می‌توان از بدو تولد کودکان را از یکدیگر جدا کرد، دختران با مادران زندگی کنند و پسران با پدران. این‌گونه کودکان هیچ تجربه‌ای از جنس مخالف ندارند چرا که با این نگاه کنار هم قرار گرفتن تمام اعضای خانواده ممکن است مشکل‌آفرین باشد. این موضوع باعث شده تا همجنس‌گرایی خصوصاً در بین نوجوانان پسر و تعرض به پسر بچه‌ها بشکل ترسناکی در جامعه خودنمایی کند.

با اظهار نظر متخصصان حوزه‌های مختلف درباره کتاب‌های درسی به نظر می‌رسد کمتر کسی با رویه فعلی آموزش و پرورش موافق است و این تصمیمات تنها و تنها به تضادهای اجتماعی دامن خواهد زد.

آخوند خامنه‌ای سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی را قلب آموزش و پرورش می‌داند چند سالی است کتاب‌هاب درسی در ایران با تغییراتی مواجه می‌شوند که عموماً واکنش‌های فراوانی در پی دارد. در یکی از تاره‌ترین موارد مجید، شخصیت محبوب و آشنای کتاب قصه‌های مجید نوشته هوشنگ مرادی کرمانی نمازخوان شده است.



پیشتر نیز در مواردی دیگر "لشکر اسلام" به داستان نادر ابراهیمی اضافه و واژه "ملا" از حکایت‌های ملانصرالدین حذف شده است، "آخوندک" به "راهبک" تغییر یافته است و بر تن عریان دهقان فداکار که پیراهنش را برای نجات قطار درآورده و آتش زده بود، لباس کرده‌اند و تصویر دختران را از جلد کتاب ریاضی بریده‌اند.

رئیس سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی، از نهایی شدن طرح جمهوری اسلامی برای ایجاد تغییرات محتوایی در کتاب‌های درسی و اجرای آزمایشی آن برای کلاس اولی‌ها از ابتدای مهرماه 1403 خبر داد.

علی لطیفی در یک برنامه تلویزیونی این تغییرات را در راستای آماده کردن دانش آموز برای زندگی !!! دانست و گفت و برنامه درسی نیز باید بر این اساس تنظیم شود

لطیفی در مورد چگونگی ایجاد تغییرات محتوایی در درس‌ها گفت که در خصوص مقطع متوسطه دوم بستگی به این دارد که طراحی که انجام می‌شود به چه نحوی خواهد بود و تا زمانی که نقشه پشت کتاب درسی را اصلاح نکنیم نمی‌توانیم دست در کتاب درسی ببریم

این مقام مسئول نقشه پشت کتاب‌های درسی را شایستگی‌های مورد نظر جمهوری اسلامی دانسته و تاکید کرده که برنامه‌های درسی به میزان قابل توجهی بر اساس این شایستگی‌های پایه، محتوا را طراحی می‌کنند

این تغییرات بنیادین از پایه اول در حالی است که رضامراد صحرایی، وزیر آموزش و پرورش جمهوری اسلامی از اعمال تغییرات در محتوای برخی از کتاب‌های درسی در سال تحصیلی جدید خبر داده بود

این وزیر دولت ابراهیم رئیسی تاکید کرده بود که در محتوای 56 عنوان کتاب درسی در سال تحصیلی جدید تغییراتی اعمال شده است که به ادعای این مقام دولتی این تغییرات تابع یک فرایند حساب‌شده و علمی !!! از سوی سید علی خامنه‌ای است که در قالب بسته‌های آموزشی مکمل می‌شود و بعد به تغییر محتوا می‌رسد

ایجاد تغییرات در کتب درسی به درخواست علی خامنه‌ای در دستور کار مقامات وزارت آموزش و پرورش صورت گرفته است
برهمن اساس وزارت آموزش و پرورش از تغییر محتوای 200 کتاب درسی به دستور رهبر جمهوری اسلامی خبر داده بود

در همین راستا سند تحول بنیادین آموزش و پرورش با رویکرد اجرای توهّمات علی خامنه‌ای توسط شورای عالی انقلاب فرهنگی که منصوب او است تهیه و به اجرا گذاشته شد و وزیر آموزش و پرورش گفته که طبق این سند کتب درسی باید متناسب با جنسیت !!! دختران و پسران متفاوت شود.

تفکیک جنسیتی تنها رویکرد جمهوری اسلامی در ایجاد تغییرات محتوایی کتاب‌های درسی نیست و در همین زمینه مدیر کل امور شاهد و ایثارگران وزارت آموزش و پرورش از رویکرد جدید این وزارتخانه در آموزش خبر داده و گفته بود ترویج فرهنگ شهادت در مدارس آغاز شده و محتوای کتب درسی نیز با این رویکرد تغییر می‌کند

زهره پناهی روا تاکید کرده بود که کتاب‌های درسی به مرور تغییر می‌کنند و همه موضوعات مرتبط با ترویج شهادت را در تغییرات پیشرو در نظر داریم

این تغییرات به درخواست مستقیم علی خامنه‌ای در دستور کار قرار گرفته است. یک مقام وزارت علوم، تحقیقات و فن‌آوری ایران از آغاز برنامه‌ریزی برای اصلاح محتوای درسی

دانشگاه‌ها با همکاری بیش از 7 هزار عضو هیات علمی که بیشترشان آخوند هستند خبر داده بود.

تغییر محتوای کتب درسی سال‌ها است که یکی از دغدغه‌های رهبر جمهوری اسلامی است. علی خامنه‌ای بارها نسبت به محتوای کتاب‌های درسی حساسیت نشان داده و خواستار بازبینی در محتوای مفاد درسی شده است. او در دیدار با جمعی از معلمان و فرهنگیان سراسر کشور گفت که مطالب بی‌فایده!! کتب درسی باید حذف شود و جای آنها از مطالب انسان ساز!! اسلام بهره گرفت.

مطالبه علی خامنه‌ای نسبت به تغییر محتوای آموزشی از دهه 70 شمسی کلید خورد. او در یکی از سخنرانی‌های خود در سال 1379 و در دیدار با طلبه‌ها خواستار برنامه‌ریزی برای تحول در نظام درسی و کتاب‌های درسی مراکز آموزشی بزرگ کشور به خصوص آموزش و پرورش شد

در اردیبهشت سال 1393 نیز رهبر متوهم جمهوری اسلامی در دیدار با معلمان و فرهنگیان گفت که باید در این سیستم چه از لحاظ قالب و چه از لحاظ محتوا تغییراتی رخ دهد.



رضا مراد صحرائی

رضامراد صحرائی، وزیر آموزش و پرورش جمهوری اسلامی از اعمال تغییرات در محتوای برخی از کتاب‌های درسی در سال تحصیلی جدید خبر داد.

صحرائی همچنان ادعا کرد که 20 برنامه در حوزه «محرومیت زدایی» اعلام شده است که اولین و مهم‌ترین مصوبه این است که از اول مهر دانش‌آموزان «تیزهوش» مناطقی محروم که به «مدرسه تیزهوشان» بروند، تحصیل آنان رایگان باشد.

او وعده‌های دیگری هم داد که هیچگاه انجام نشد از جمله، توزیع دوبار در هفته شیر برای دانش‌آموزان ابتدایی، تامین لوازم التحریر دانش‌آموزان مناطق محروم، بازگرداندن بیش از 200 هزار دانش‌آموز بازمانده از تحصیل.

این وعده‌ها در حالی توسط بالاترین مقام وزارت آموزش و پرورش جمهوری اسلامی داده می‌شود که روزنامه شرق در گزارشی از باز ماندن دست کم 900 هزار دانش‌آموز از تحصیل در یک بازه هفت ساله خبر داد

در این گزارش نوشته شده که جمعیت کودکان شش تا 12 ساله بازمانده از تحصیل در بازه زمانی 1394 تا 1401 حدود دو برابر شده است و در این دوره همچنین تعداد کل بازماندگان تحصیلی از بیش از 700 هزار تن در سال 1394 به بیشتر از 900 هزار تن در سال 1401 رسیده است. بنابر همین گزارش این اتفاق در شرایطی رخ می‌دهد که درآمد سرانه در دهه 90 بیشتر از 30 درصد کاهش داشته است.

بر اساس گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، استان‌های سیستان و بلوچستان، خراسان رضوی، تهران، خوزستان و آذربایجان غربی بیشترین فراوانی بازماندگان از تحصیل را دارند

پیش از این وزارت آموزش و پرورش تخمین زده بود حدود یک سوم دانش‌آموزان به ابزارهای آموزشی جدید مانند موبایل و تبلت دسترسی ندارند و بر اساس گزارش همین وزارتخانه، تنها حدود 12 درصد دانش‌آموزان ایران به تبلت و موبایل مستقل دسترسی دارند

لازم به یادآوری است که به دلیل دروغ شایع و عدم دسترسی نهادهای مستقل به جزئیات داده‌ها در نهادهای رسمی جمهوری اسلامی، آمارهای ارائه شده توسط مقامات جمهوری اسلامی قابل اعتماد نیست

افزودن محتوای سیاسی و یا تبلیغات برنامه‌های مناقشه برانگیز نظامی جمهوری اسلامی به نظام آموزشی دانش‌آموزان، در سالیان اخیر شتاب بیشتری یافته است. علیرضا کاظمی،

سرپرست وزارت آموزش و پرورش، گفته بود درس استکبارستیزی!!! وارد کتاب‌های درسی خواهد شد

ایجاد الگوی خاص فرهنگی-آموزشی برای دانش‌آموزان، تنها به تغییر کتاب‌های درسی

منحصر نیست . بر اساس قطعنامه مجمع عمومی سازمان ملل متحد با عنوان «برنامه کاری برای 2030 ، دگرگون کردن جهان: توسعه پایدار» که در شهریور 1394 به تصویب اعضا رسیده بود نیز مورد خشم آخوند سید علی خامنه‌ای قرار گرفت و او اجرای این طرح را به منزله زیر سوال بردن استقلال کشور دانست. اجرای مفاد این سند در دولت روحانی متوقف و در دولت رئیسی لغو اجرای سند 2030 ابلاغ شد.

مدارس بهائیان ایران ، سنگر آموزش نوین که زود بسته شد



در اواخر دوران قاجار، بهائیان مدارس مدرنی را بنا نهادند. شهرت این مدارس چنان فراگیر شد که خانواده‌هایی از پیشینه‌های دینی و طبقاتی گوناگون فرزندان خود را برای تحصیل به آن می‌فرستادند. با بررسی پیدایش، توسعه و تعطیلی این مدارس با سه پرسش اساسی مواجه می‌شویم: چرا مظفرالدین شاه مذهبی به بهائیان اجازه داد که نخستین مدرسه‌ی بهائی را به روی همگان بگشایند؟ چرا رضا شاه بزرگ سکولار، که برخی از فرزندان در مدارس بهائی تحصیل کرده بودند، این مدارس را تعطیل کرد؟ مدارس بهائی در پیدایش و گسترش نظام آموزشی نوین ایران چه نقشی داشت؟ منظور از نگارش این بخش دفاع از مذهب بهائی و بهائیگری نیست، ولی نمی‌توانم حقایق را نادیده گرفته و به نقش والای بهائیان در امر آموزش و پرورش نوین ایران بی تفاوت باشم.

دیانت بهائی تعلیم و تربیت را یکی از عوامل اصلی در ترقی فرد و بهبود شرایط اجتماعی

می‌داند، آموزش و پرورش را مسئله‌ای عمومی و اجباری می‌شمارد و انسان‌ها را همچون گنجینه‌هایی از جواهر با ارزش می‌بیند که تنها با تعلیم و تربیت استعدادها و توانایی‌های آنها نمایان می‌شود.

در اواخر سده نوزدهم میلادی، نظام آموزش رایج در ایران شکلی سنتی داشت و عموماً متون مذهبی و ادبی در مکتب‌خانه‌ها تدریس می‌شد. در آن زمان بهائیان ایران با مطالعه آثار بهاءالله، در پی یافتن راه‌هایی برای اجرای اصول بهائی در زمینه تعلیم و تربیت برآمدند. آنان گامی تازه در آموزش و پرورش کودکان برداشتند و مدارس تاسیس کردند که در آنها **مطالعه علوم و هنرهای مدرن در مرکز توجه بود**. آنها همچنین می‌کوشیدند تا تربیت اخلاقی را به نحو مناسب در این مدارس عملی سازند عبدالبهاء، تلاش‌های جامعه بهائی ایران برای فراهم کردن امکانات آموزشی برای کودکان را از راه دور تشویق و هدایت می‌کرد.

اعتقادات بهائی، تعلیم و تربیت را حق اساسی همگان می‌دانند. بر همین اساس مدارس بهائی اگر چه توسط بهائیان تأسیس می‌شد، به روی همگان باز بود و در آنها دانش‌آموزانی با پیشینه‌ها و عقاید گوناگون اعم از بهائی، مسلمان، زرتشتی، یهودی، مسیحی و ... در کنار یکدیگر به تحصیل می‌پرداختند. در ایران اسلام زده این مهم شایان توجه بود.

بر اساس اسناد موجود، به نظر می‌رسد نخستین کوشش‌ها برای تأسیس یک مدرسه بهائی در روستایی به نام ماهفروزک در مازندران و در اوایل دهه 1880 میلادی صورت گرفته است. ملای روستا که هنگام تحصیل در بابل، بهائی شده بود به همراه همسرش در پی اجرای تعالیم بهاءالله، یک مدرسه پسرانه و دخترانه تأسیس کردند. به تدریج در سایر روستاها و شهرها نیز کوشش‌های مشابه‌ای صورت گرفت. این مدارس که در ابتدا بر اثر ابتکارات شخصی بهائیان محلی و به طور پراکنده و غیررسمی شکل می‌گرفتند، مدارس نوین نبودند و هنوز سبک مکتب‌خانه داشتند.



یک مدرسه دخترانه در روستای سیسان (در آذربایجان شرقی)، حدود سال 1310
 نخستین مدرسه نوین بهائی در ایران، یعنی مدرسه تربیت پسران، حدود سال 1900 میلادی
 در تهران تأسیس شد و چند سال بعد از طرف دولت به رسمیت شناخته شد. به دنبال آن در
 طی 35 سال، دهها مدرسه نوین بهائی در دیگر شهرها و روستاهایی که دارای جوامع
 بزرگ بهائی بودند تأسیس گردید. مدرسه توکل در قزوین، تأیید در همدان، وحدت بشر در
 کاشان، سعادت در بابل، جزو اولین مدارس بهائیان در ایران بودند. بسیاری از این
 مدارس به عنوان شعبه‌های مدرسه تربیت تهران ثبت و از طرف دولت به رسمیت شناخته
 شدند

تأسیس مدارس مدرن، افکار سنت‌گرا را در مقابل اندیشه‌های تجددگرا قرار می‌داد و به
 تدریج گروه‌های حامی یا مخالف خود را در اجتماع پیدا کرد. مدارس دخترانه در این میان
 واکنش‌های شدیدتری را برانگیختند و بعضی از آخوندها فتوا دادند که تأسیس مدارس

دخترانه مغایر اصول اسلام است !!! تنها بعد از سال 1909 میلادی و شکست مخالفان مشروطیت بود که افتتاح مدارس دخترانه عمومی امکان پذیر شد. عبدالبهاء همواره بسیار تأکید می نمودند که هر جا که امکان دارد هم یک مدرسه دخترانه و هم یک مدرسه پسرانه تأسیس شود. در سال 1906 میلادی، یک مدرسه دخترانه بهائی به عنوان شعبه ای از مدرسه تربیت پسران در تهران گشوده شد که نامش مدرسه دخترانه تربیت بنات بود و دومین مدرسه دخترانه تهران مدرسه تأییدیۀ دوشیزگان وطن بود که در 1911 میلادی در تهران گشوده شد.



هیئت مدیره مدرسه تربیت، تهران، سال 1311 هجری شمسی

بهائیان در راه تأسیس مدرسه هایشان با موانع بسیاری رو به رو بودند. از یک سو، تأسیس مدارس با مشکلات مالی فراوان همراه بود و فقط با فداکاری بهائیان، چه ثروتمند و چه فقیر در هر شهر و روستا بود که چنین مدارس احدث می شد و ادامه می یافت. از سوی دیگر،

مدارس بهائی همواره با مخالفت‌های شدیدی از ناحیه عناصر سنتی‌تر و محافظه‌کارتر اجتماع و به خصوص آن دسته روحانیون شیعه رو به رو بودند که اصول بهائی همچون برابری، تجدد و اصلاحات اجتماعی را نمی‌توانستند بپذیرند. در بسیاری از موارد، مقامات دولتی نیز از اعطای جوازها و مدارک لازم خودداری می‌کردند. این در حالی بود که بهائیان از هیچ کوششی برای اثبات حسن نیت خود کوتاهی نمی‌کردند. برای مثال، در این مدارس آموزش تعالیم دینی بهائی صورت نمی‌گرفت. شاگردانی که به خانواده‌های بهائی تعلق داشتند در کلاس‌های بهائی جداگانه اغلب در بیرون از مدرسه و در روز جمعه شرکت می‌کردند. مدارس بهائی از تمام دستورالعمل‌های دولتی درباره برنامه درسی از جمله آموزش زبان عربی، قرآن و اسلام پیروی می‌کردند (حتی وقتی این دستورات برای مدارس خصوصی لازم‌الاجرا نبود)

با وجود این مخالفت‌ها و موانع، هم بر تعداد و هم بر وسعت و گسترش جغرافیایی مدارس بهائی افزوده می‌شد. در بسیاری از مناطق دورافتاده، تنها نهادهایی که آموزش نوین ارائه می‌دادند این مدارس بودند. بر اساس مطالعات پژوهشی انجام شده می‌توان تخمین زد در آن زمان، بیش از 10 درصد دانش‌آموزان مقطع ابتدایی کل کشور در مدارس بهائی تحصیل می‌کردند. در سال‌های بعد، دوره متوسطه نیز به مدارس موجود در شهرها اضافه شد. برای مثال غیر از دارالفنون، مدرسه پسرانه تربیت در تهران تنها مدرسه بومی بود که تمام شش کلاس متوسطه را ارائه می‌داد.

با وجود نگرش غیردوستانه‌ای که عموماً در فضای رسمی کشور نسبت به بهائیان در ایران وجود داشت، کیفیت مدارس بهائی و سطح بالای آموزشی، علمی و اخلاقی دانش‌آموزان این مدارس در اکثر گزارش‌های اولیای امور و مأمورین رسمی به چشم می‌خورد. این مدارس همچنین ویژگی‌هایی داشتند که برای ایران آن دوران مبتکرانه بود و آنها را از سایر مدارس متمایز می‌ساخت. برای مثال، هر مدرسه بهائی علاوه بر مواد درسی تعیین شده از سوی وزارت معارف، مواد آموزشی دیگری از جمله **تعلیم هنر و موسیقی، زبان‌های خارجی، نقاشی، خیاطی، گلدوزی، آشپزی، تربیت بدنی و تناتر** را در برنامه خود گنجانده بود. همچنین در سایر زمینه‌ها چون فن سخن‌وری و آداب معاشرت، یا زبان اسپرانتو کلاس‌های فوق برنامه‌ای ترتیب داده می‌شد. مدارس بهائی همچنین از اولین مدارسی بودند که از بعضی تسهیلات آموزشی مانند تخته‌سیاه، نقشه جغرافی، میز و نیمکت، آزمایشگاه و کتابخانه استفاده می‌کردند. جامعه‌های بهائی در شهرهای تهران، همدان، قزوین، کرمان و

یزد چندین کودکان نیز تأسیس کردند که کودکان را برای ورود به مدارس آماده می‌کردند



گروهی از دانش‌آموزان یک مدرسه روستایی بهائی در اصفهان، حدود سال 1310 هجری شمسی

سرانجام، به دنبال سیاست‌های رضا شاه برای یکدست‌سازی نهادهای اجتماعی کشور از جمله نظام آموزشی و همچنین کینه‌توزی برخی مقامات دولتی با بهائیان، مدرسه تربیت در سال 1934 میلادی از طرف وزارت معارف تعطیل اعلام شد. اکثر مدارس بهائی در شهرها، در طی یک سال، یکی بعد از دیگری تعطیل شدند. مدارس بهائی در روستاها تا حدی از این دستور تعطیلی در امان ماندند؛ شاید به این دلیل که مدرسه دیگری وجود نداشت که جایگزین آن‌ها شود.

بر آورد میزان تأثیر نوآوری‌های مدارس بهائی بر توسعه آموزش و پرورش در ایران دشوار است اما در حدود 35 سالی که مدارس بهائی ایران دائر بودند، بسیاری از شخصیت‌های برجسته غیر بهائی از این مدارس فارغ‌التحصیل شدند و بعدها با تکمیل تحصیلات عالی خود مقام‌های مهم و معتبری را در بخش‌های دولتی و خصوصی احراز کردند. مدارس دخترانه بهائی نیز سهم مهمی در ظهور اولین نسل زنان تحصیل‌کرده و شاغل ایفا کرده و در پیشبرد ترقی زنان در جامعه ایران نقش به سزایی داشتند



گروهی از دانش‌آموزان مدرسه پسرانه تربیت، تهران،
1289 هجری شمسی

تاریخچه تاسیس مدارس دخترانه ایرانی

تا بعد از مشروطیت مدرسه ای برای دختران ایجاد نشد، به عوام چنین تلقین می‌شد که درس خواندن برای دختران لازم و جایز و پسندیده نیست و شاید شرط عفت را در زندگی کنج خانه نشستن و نداشتن سواد می‌دانستند. ثانیاً عامه مردم نظر خوبی به تحصیل در مدارس جدید نداشتند و هر زمان که می‌توانستند محصلین و معلمین را مورد آزار یا سخریه و توهین قرار می‌دادند. تازه این امر درباره پسران و مردان بود و دختران وضع دشوارتری داشتند. بنابراین تحصیل دختران در خانواده‌هایی که به با سواد شدن دختران خود علاقمند بودند، به وسیله معلم سرخانه انجام می‌شد.

تاسیس مدارس دخترانه در ایران توسط هر گروهی که انجام می‌گرفت با مخالفت‌های زیادی روبرو می‌گردید. بعضی از علما آن را خلاف شرع اسلام می‌دانستند و بعضی می‌گفتند وای به حال مملکتی که در آن مدرسه دخترانه تأسیس شود.

پس از انقلاب مشروطیت گفتگوهای بین نمایندگان صورت گرفت. پاره ای از آنان چون ناظم‌الاسلام از تأسیس مدارس دخترانه حمایت نمودند و گفتند: «در تربیت بنات و دوشیزگان وطن بکوشیم و به آنها لباس علم و هنر بپوشیم، چه تا دخترها عالم نشوند، پسرها بخوبی تربیت نخواهند شد». در جواب وی میرزا سید محمدصادق رئیس مدرسه اسلام گفت: چیزی که مانع احداث مدرسه دخترانه است نبودن اداره نظمی و نداشتن پلیس مرتب است. فرضاً که حجه الاسلام منع معاندین را بردارند، با جوانان جاهل و اشخاص عزب و بی‌لجام چه کنیم؟ باید نخست اداره پلیس و نظمی را مرتب کنیم، تا در موقع لزوم از دختران حمایت کنند و دیگر آنکه معلم مردانه نمی‌توان برای دختران آورد. پس باید به فکر معلم زنانه باشیم. با تمام دشواری‌ها، پس از بالا رفتن سطح آگاهی‌های جامعه و احساس ضرورت ایجاد مدارس دخترانه، بانوان آزاداندیش و دلسوز ایرانی دست به کار شدند و در همان زمانی که نمایندگان به بحث و جدل پایان ناپذیر درباره چگونگی ایجاد این مدارس پرداخته بودند، به تأسیس اولین مدارس دخترانه ایران اقدام نمودند. این اقدامات در حالی صورت گرفت که اوضاع ایران بسیار منقلب بود و به هر گونه نوگرایی در جامعه با دیده شک و تردید نگریسته می‌شد. بازار تکفیر و افترا بسیار گرم بود. و کهنه پرستان از هیچ اقدامی حتی خطر جانی و هتک آبرو و حیثیت این بانوان آزاداندیش فروگذاری نمی‌کردند.

مدرسه دوشیزگان

نخستین بار در سال 1324 مدرسه ای به نام مدرسه دوشیزگان توسط بانو بی بی خانم وزیراف (استر آبادی) ، برای دختران گشایش یافت. اما اقدام جسورانه وی با مخالفت بسیاری روبرو گشت به طوری که پاره ای از مخالفان تصمیم به ویران کردن مدرسه گرفتند. طی فشارهای بی رویه مخالفان مدرسه دوشیزگان، بی بی خانم به وزارت معارف شکایت نمود. اما در جواب به وی گفته شد که صلاح در این است که مدرسه تعطیل شود. سرانجام، با وجود ایستادگی بی بی خانم در برابر مشکلات، مدرسه دوشیزگان تعطیل شد.



مدرسه دوشیزگان در میدان محمدیه تهران

بعد از جریان به توپ بستن مجلس شورای ملی، بی بی خانم پیش صنیع الدوله (وزیر معارف) رفت. این بار تقاضای وی پذیرفته شد، مشروطه بر اینکه فقط دختران بین 4 تا 6 سال در مدرسه تحصیل نمایند و کلمه دوشیزه نیز از تابلوی مدرسه حذف شود.



بی بی وزیر اف (استر آبادی)

بالغ از یک سده از آن روزگار می‌گذرد؛ تصویر مکان‌ها اینجا، در میدان محمدیه، در هم ریخته. از بازارچه حاج محمد محسن نشانی نیست. همان جایی که نخستین مدرسه‌ی دخترانه تهران بنا شد. شما مدرسه‌ای به نام دوشیزگان این حوالی می‌شناسید؟ رهگذران بی‌خبرند. خانه بی‌بی استرآبادی چطور؟ حرکت پاها تندتر می‌شود. مغازه‌دارها سر تکان می‌دهند: نمی‌شناسم، نمی‌دانم. قدیمی‌ترها مرده‌اند. خاطره آن روزها از هم پاشیده. خاطره مدرسه‌ای که در وصفش آمده: حیاطی بزرگ دارد و اتاق‌های متعدد با تمام لوازمات مدرسه. از برای افتتاح این مدرسه پنج معلمه تعیین شده است که هر کدام یک درس می‌دهند از قبیل نخست نامه، مشق قلم، تاریخ ایران، قرائت، کتاب طبخ، قانون، مذهب، جغرافیا، علم حساب. بر حسب قوه هر دختر و خانمی این علوم تدریس می‌شود. به علاوه اتاقی هم معین شده که در آنجا هنرهای یدی، از قبیل کامودوزی، زری‌دوزی، خامه‌دوزی، خیاطی و غیره تعلیم می‌شود. تمام معلمان خانم هستند و به غیر از یک پیرمرد فراش مردی در این مدرسه نخواهد بود. اتاق ابتدایی ماهی پانزده قران، اتاق علمی ماهی ۲۵ قران. به فقرا تخفیف داده می‌شود. هر دو تن شاگرد یک تن مجاناً قبول می‌شود.

صدای رفت و آمد زنان و مردان در آستانه دروازه محمدیه در هم می‌پیچد. از دروازه ناصرالدین شاهی، تنها نشان از سر در این یکی باقی مانده. گویی هیچ‌گاه مدرسه دوشیزگان اینجا نبوده است. مدرسه‌ای که کلاس‌بندی‌اش را از روی کلاس‌های قزاقخانه، که پسر بی‌بی می‌رفت، چیده بودند؛ یعنی «شکل دو ردیف میز و نیمکت مقابل آن در دو طرف اتاق و در مقابل قسمت بالای اتاق میز معلم و صندلی پشت میز را به‌طوری‌که روبه‌روی بچه‌ها باشد. و یک نقشه جغرافیا هم به دیوارش زده بودند. با اینکه تکه کاشی‌های آبی به‌جامانده بر سر در دروازه محمدیه هنوز خاطره‌ها را می‌برد به آن روزگار؛ افسوس که شکل شهر زودتر

از قلب فانی تغییر می‌کند. دیگر کمتر کسی حتی یاد دارد از آن زمان که میدان محمدیه

نامش قاپوق بود و تپه‌ای خاکی در میانه آن درست کرده بودند و روی آن ستون گرد آجری کوتاهی بنا؛ روی این ستون را هم قاپوق گذاشته بودند و مجرمان را سر می‌بریدند، مردم هم در پای آن اجتماع می‌کردند؛ عملی که بعد از مشروطیت وحشیانه دانستند و به جایش تختگاهی برای دیوار دار ساختند و تیرک چوبی و طناب دار رویش نصب کردند و آنجا شد میدان اعدام. حالا دیگر در این میدان دار وجود ندارد؛ اعدام جاهایی دیگر با جرثقیل انجام می‌شود. از قلب میدان محمدیه مترو بیرون زده است اما راهی که بنیانگذاران مدرسه دخترانه در تهران گذاشتند، به‌رغم نیم سده فاصله با مدارس پسرانه، هنوز ادامه دارد.

سرنوشت شوم میرزا حسن رشیدیه

هنگامی که مجلس را به توپ بسته بودند، یکی از روحانیون در شاهزاده عبدالعظیم بر سر منبر رفت و فریاد زد: وا شریعتا که مملکت مشروطه شد. روزی هم فریاد زد: بر آن مملکت باید گریست که در آن دبستان دوشیزگان باز شده است و مردم زار زار گریستند

سال 1285 خورشیدی بود. پنجاه و پنج سال از راهاندازی دارالفنون، نخستین مدرسه پسرانه، در خیابان ناصریه (ناصرخسرو) می‌گذشت؛ مدرسه‌ای که بانی آن گشایشش را ندید و در حمام فین کاشان رگش را زدند و بیست سال هم از آن روزی می‌گذشت که میرزا حسن تبریزی، رشیدیه، به تهران آمد و مدرسه‌ای پسرانه را در دروازه قزوین، باغ کربلایی عباسعلی (باغ انگوری)، بنا کرد. سرنوشت شوم میرزا حسن هم کم از امیرکبیر نداشت. او را هم یک بار ترور کردند که به انجام نرسید و چندین بار تکفیر. به او فحاشی کردند، نفی بلد کردند. با اینکه وصیت کرده بود: مرا در محلی به خاک بسپارید که هر روز شاگردان مدارس از روی گورم بگذرند و از این بابت روحم شاد شود. هرگز روحش را شاد نکردند. این مرد انقلابی را جایی دفن کردند که کس شناسد و مدرسه‌ای نباشد.



طوبی آزموده

دیگر زمان آن رسیده بود که تبوتاب مشروطه‌خواهی زنان را هم به جنبش وادارد. طوبی آزموده قدم به این راه پرخطر گذاشت و مدرسه پرورش را بنیان نهاد اما به چهار روز نکشیده، مأموران دولت ریختند و با فحاشی مدرسه را بستند. سه سال بعد، بانو بی‌بی استرآبادی دل به دریا زده و این همه بی‌عدالتی در قبال زنان ایران را تاب نیاورد، خودش در کودکی با لباس و نام پسرانه به مدرسه کمالیه در خیابان قوام السلطنه می‌رفت و حالا می‌خواست کاری کند کارستان. او که کتاب معایب الرجال را در پاسخ به کتاب تأدیب النسوان نوشته بود، مدرسه دوشیزگان را در دروازه ورودی تهران آن روزگار، دور از ارگ سلطنتی، در نزدیکی دروازه محمدیه بازارچه حاجی محمدمحسن در خانه شخصی خودش راه انداخت. بر پا شدن مدرسه دخترانه همانا و بر پا شدن بلوا همانا

پس فریاد وا اسفنا بلند شد، آخوند سیدعلی شوشتری، یکی از بزرگان محله محمدیه، ورقه‌ای چاپ کرد با این مضمون که دبستان دوشیزگان را بی‌بی خانم افتتاح کرده، این زن مفاسد دینیّه دارد، در منزلش تار می‌زنند و اجتماع هنرمندان است. کار به جایی رسید که تکفیرنامه‌ی بی‌بی خانم را، دم واگنی اسبی، ورقه‌ای یکشاهی می‌فروختند.



آخوند سید علی شوشتری

سر آخر هم، اوباش را تحریک کردند تا بریزند و مدرسه را غارت کنند. هر چه بی‌بی پیش وزیر معارف وقت مخبر السلطنه هدایت رفت و دادخواهی خواست به نتیجه نرسید. همه این تلاش‌ها در سالی اتفاق افتاد که در چهارده مردادش فرمان مشروطیت امضا شده بود. وزیر معارف سرانجام نتوانست دادخواهی بی‌بی را نادیده بگیرد و برای اینکه مدرسه به کارش ادامه دهد، شرط و شروطی گذاشت. اینکه تابلو مدرسه دوشیزگان را بردارند و تنها دختر از چهار تا شش سال پذیرفته شود و بزرگ‌ترها را هم از مدرسه اخراج کنند زیرا آقای سید علی شوشتری گفته بود: دوشیزه به معنی باکره است و باکره شهوت‌انگیز! پس دختران بالاتر از شش سال را به خانه روانه کردند و هر چه آنها جیغ زدند و داد برآوردند، دادخواهی‌شان به جایی نرسید

مدرسه ناموس

این مدرسه در سال 1326 توسط خانم طوبی آزموده در خیابان فرمانفرما، نزدیک چهارراه حسن آباد تأسیس شد. وی که فرزند میرزا حسن خان سرتیپ بود در سال 1303 متولد شد و در چهارده سالگی به عقد عبدالحسین میرپنج که مرد دانشمندی بود درآمد. وی مدتی به تحصیل در زبانهای عربی، فارسی و فرانسه پرداخت و سپس به فکر افتاد تا نهال دانش را در دل و جان دختران ایرانی بکارد. او که با شرایط آن روزگار آشنایی داشت با تدبیری جدید شروع به کار نمود. در ابتدا به تأسیس کلاسهای اکابر برای بانوان اقدام نمود و سپس قرآن و تعالیم مذهبی و علم الحدیث را در دروس گنجاند و سالی یک بار در مدرسه مجالس روضه خوانی ترتیب داد و از اولیای شاگردان دعوت به عمل آورد و آیه‌هایی از قرآن کریم در جهت فراگیری علم و دانش به آنان گوشزد نمود.

تهیه آموزگاران زن در آن عصر بسیار مشکل بود بنابراین وی ناچار بود از دوستان شوهر خود درخواست کند تا کتب مورد لزوم شاگردان را تهیه کنند و سپس خود به تعلیم آنان می‌پرداخت. بعد از مدتی از کمکهای بی‌دریغ سید جوادخان سرتیپ، میرزا حسن رشدیه، نصیرالدوله و ادیب الدوله برخوردار گردید.

مدرسه ناموس بعدها به صورت یکی از مهمترین و مجهزترین مدارس متوسطه تهران درآمد. از فارغ‌التحصیلان این مدرسه می‌توان از بانو توران آزموده (خواهرزاده طوبی خانم)، بانو فخر عظیمی ارغون، بی‌بی خانم، گیلان خانم، فرخنده خانم و مهرانور سمیعی نام برد.

مدرسه پرورش

در سال 1321 طوبی رشدیه در قسمت مجزای خانه خود مدرسه دخترانه ای به نام پرورش دایر نمود. گرچه اقدام وی با استقبال مردم روبرو گردید و چند روز بعد از تأسیس 17 تن شاگرد داشت، اما فراشان دولتی تابلوی او را با فحش و تهدید برداشتند و مدرسه را منحل کردند.

تا این زمان مدارس رسمی که از سوی بانوان ایرانی تأسیس می‌گردید جنبه رسمی و دولتی نداشت و گرچه گاهی اوقات نمایندگان مجلس یا اعضای دولت از آنان به طور تلویحی حمایت می‌نمودند، اما هرگاه به عللی مخالفان قد علم کرده بر خلاف آنان گام بر می‌داشتند، و هیچ قانون و مرجع رسمی نبود که با آنان مقابله نماید. به همین دلیل بانوان ایرانی دست به دامان مجلس شدند و تقاضایی بدین مضمون به مجلس ارسال داشتند

... بر خداوندان حل و عقد و مدیران رتق و فتق امور واجب است که در این هنگام درخت سعادت ابدی در باغ مراد ملت بنشانند و اساس ترقی و پیشرفت این مملکت را بر پایه استوار نهند و به ترتیب نسوان بپردازند ... در هزار سال پیش، دولت اسلام نخستین دولت متمدن!!! روی زمین بود و مسلمین اولین ملت عالم!!! و معلمین عالم از اهل ایران بودند. در اسلامبول که نسبت به سایر نقاط اروپا نشر علم اساس و تقدم داشت، به واسطه حکما و دانشمندان بخارایی علم و حکمت سرایت کرده و هنوز نام حکمای آن عهد را اروپاییان با احترام می‌برند. پس چه شد که آنها به علت علمی که از ما گرفته اند، پیش افتادند، سهل است که آن را تکمیل کرده اند و از آموزگاران خود درگذشتند و آنها را محتاج به خود

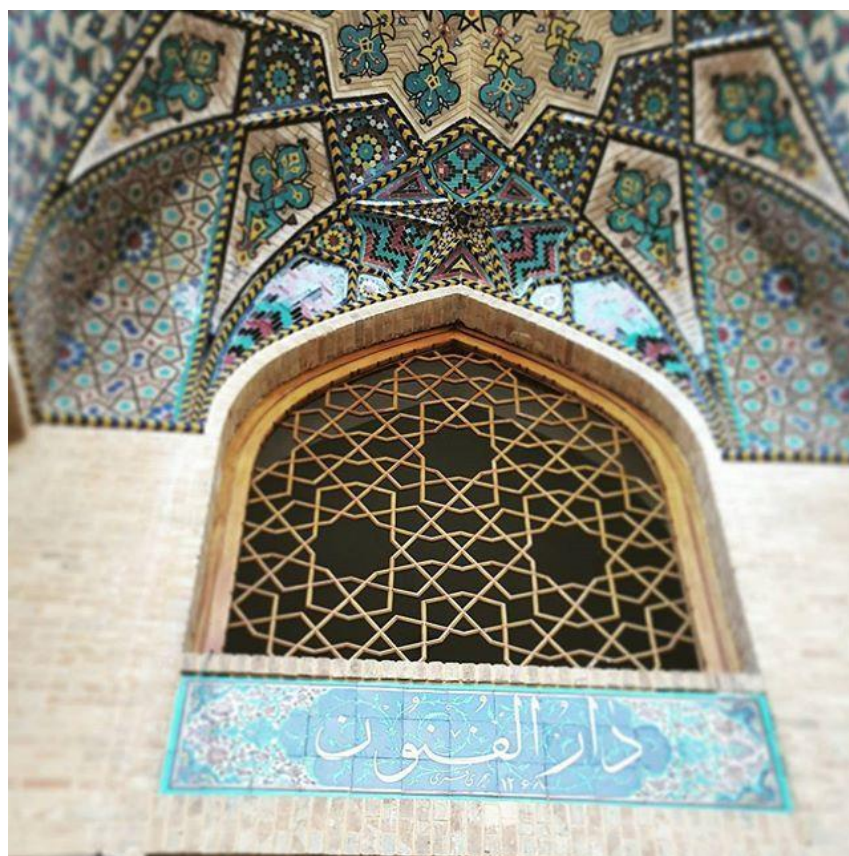
کردند؟ آیا می‌توان گفت اهل ایران با هوش طبیعی و استعداد خداداد احتیاج نوع را به ترویج علم و صنعت احساس نکردند؟ نه بلکه به واسطه این بود که آنها زنهایشان را تربیت کردند... ملت ایران زودتر از ملت ژاپون با اروپا مراوده پیدا کرد، چرا مثل آنها ترقیات عصر جدید را فرا نگرفت؟.... همه به واسطه این نکته است که زنهای فرنگی به واسطه علم معنای هیأت اجتماعی را می‌فهمند ولی ... زنهای مسلمان جز کینه ورزی با یکدیگر، تربیت کودکان به مقتضای سلیقه خود، چیز دیگر نمی‌دانند... وقتی که آموزگاران و مربیان اولیه اطفال را تربیت نکنند، جوانان، مردان و پیران با تدبیر نخواهیم داشت.

از آنجایی که بالا بردن سطح فرهنگ جامعه از اهداف اصلی انقلاب مشروطه به حساب می‌آمد، در سال 1327 کلیه دبستانهای تهران دولتی شدند و رسماً تحت نظارت اداره فرهنگ قرار گرفتند و 46 باب مدارس دخترانه و پسرانه تأسیس گردید.

تاریخچه مدرسه دارالفنون

تاسیس دارالفنون، یکی از اقدامات چشمگیر میرزاتقی‌خان امیرکبیر است که حاصل آن، برآمدن نامدارترین چهره‌های علمی، ادبی و هنری بوده. اما این مرکز فرهنگی، بیست‌وچند سال است که به صورت خاکدانی در خیابانی نه‌چندان خوشنام، به ایامی نه‌چندان دور می‌اندیشد که پایهریز فرهنگ نوین کشور بود و خیابانی که در آن جای گرفته و نام حکیم ناصرخسرو را که از مفاخر فرهنگی ماست بر خود دارد، خیابانی بود که مراکز متعدد فرهنگی و علمی در خود داشته که امروزه جز کتابفروشی‌های قدیمی، نشانی از آنها نیست ولی به عوض، در ضلع شرقی آن، صدای دارو، دارو يك لحظه قطع نمی‌شود!

بنایی که به رغم فرسودگی، همچون لعلی درخشنده به چشم اهل نظر زیبا و دلنواز می‌آید.



سردر زیبای دارالفنون را لرزاده – معمار معروف – پدید آورده و خط چشم‌نواز بالای آن از عبدالحمید ملك‌الكلامی ملقب به امیرالکتاب است. دارالفنون در آغاز از چنان منزلتی

برخوردار بود که رضاقلی‌خان هدایت - مولف مجمع‌الفصحاء، ریاض‌العارفین و انجمن‌آرای ناصری - به ریاست آن برگزیده شد و به این منظور، از شیراز به تهران کوچ کرد.

از دارالفنون تا سال 57 به عنوان مدرسه استفاده شد و بعد از آن به مرکز تربیت معلم تبدیل گردید. سپس مدتی به مرکز آموزش ضمن خدمت وزارت آموزش و پرورش اختصاص یافت تا آنکه در سال 67 جزو فهرست آثار ملی ایران به ثبت رسید و تصمیم گرفته شد از این بنای ترد و شکننده که دیگر توانایی ارائه خدمات آموزشی را نداشت، پس از مرمت و بازسازی، به عنوان گنجینه آموزش و پرورش استفاده شود و به این ترتیب، در ایران نیز همانند بسیاری از کشورهای دیگر، مرکزی برای نگهداشت تاریخ مکتوب، عینی و شفاهی تعلیم و تربیت فراهم آید. اکنون سال‌هاست که از تصویب این طرح می‌گذرد ولی دارالفنون سالخورده همچنان مهجور و تکیده - لابد به جرم دانش‌پروری - سر در گریبان فرو برده، در گوشه‌ای از خیابان ناصرخسرو چمباتمه زده تا دستی از غیب برون آید و گره از کار فروبسته‌اش بگشاید، حال آنکه ساخت‌وسازهایی بسیار بی‌مقدار با هزینه‌های کلان صورت می‌گیرد که با آنها می‌شود چند بنای تاریخی نظیر دارالفنون را بازسازی کرد که نشان از هویت فرهنگی کشور دارند.

فلک به مردم نادان دهد زمام مراد تو اهل فضل و دانش، همین گناهت بس

بازسازی بنایی فرسوده و از دست‌رفته نظیر دارالفنون، نیاز به عزمی ملی دارد. این وظیفه‌ای نیست که يك وزارتخانه به‌تنهایی بتواند از عهده انجام آن برآید و نیاز به توجه مدیریت کلان فرهنگی دارد تا هزینه لازم را برای انجام سریع عملیات نوسازی آن تامین کند و کار را در اسرع وقت و در زمانی تعیین‌شده به سامان برساند؛ نه آنکه مرمت بنایی چنین عظیم به بودجه وزارتخانه‌ای حواله شود که خود، چشم به همیاری مردم دارد! از این روست که پس از گذشت سال‌های متمادی، هرازگاهی خرجی اندک صرف مرمت‌های جزئی و ناقص در این بنا می‌شود که چون بودجه‌ای برای پیگیری و ادامه کار بازسازی در پی ندارد، آنچه انجام یافته هم به دلیل نیمه‌کاره ماندن، در معرض تخریب و فرسایش زمانی قرار می‌گیرد، که گرفته است و باز کار به نقطه آغاز می‌رسد. این امر را با مقبره ایران ویران کن، آخوند وژن روح الله خمینی مقایسه کنید. آه از نهادتان بر می‌آید.



البته نباید پنداشت که این جفا و بی‌توجهی فقط در مورد دارالفنون صورت می‌گیرد بلکه این معضلی است که متوجه غالب دستاوردها و میراث فرهنگی ماست. این معضل از دو علت نشأت می‌گیرد؛ یکی عدم وجود مدیریت کلان فرهنگی که ضرورت دارد در قالب يك هیات یا شورا، مرکب از عالی‌ترین اعضای تصمیم‌گیرنده نهادهای ذی‌ربط پدید آید و به مسائلی بیندیشد که بازسازی و راه‌اندازی گنجینه دارالفنون می‌تواند نمونه‌ای از آن باشد و دیگری عدم توجه یکسان اهل تحقیق به کل فرهنگ برآمده از این خاک است.



مقبره ویران کننده ایران ، خمینی

این، معضلی است که باید آن را به منظور حفظ و پرورش میراث فرهنگی کشور، بسیار جدی گرفت. توجه به چهره‌های تابناک فرهنگ بیگانه و غافل‌ماندن از دیگر چهره‌ها را می‌توان برابر گرفت با علاقه‌ای که کودکان به خامه روی شیرینی نشان می‌دهند و به دیگر قسمت‌های آن توجهی ندارند. تفکر خامه‌ای در حوزه فرهنگ نیز چنین است؛ یعنی فرهنگ را به صورت يك كل منسجم نمی‌بیند بلکه فقط چهره‌ها، دستاوردها و آثار دلبختر را مورد توجه قرار می‌دهد و بقیه را به حال خود وامی‌گذارد تا به تدریج مشمول فراموشی و فرسایش زمانی شوند؛ حال آنکه زیبایی يك آسمان پرستاره تنها به ماه و زهره و پروین نیست؛ زیبایی آن، در كل منجسم آن است.

در آسمان پرستاره میراث فرهنگی ایران، اگر فردوسی هست، دهخدایی هم هست. اگر حافظ هست، هلالی جغتایی هم هست. اگر عنصری هست، سعید طاعی هم هست. اگر مولوی هست، سنایی هم هست. اگر ملاصدرا هست، سهروردی هم هست و اگر ابنیه باشکوهی هست که زیبایی‌شان به گنبد آسمان پهلوی می‌زند، دارالفنون هم هست. همه اینها میراث فرهنگی این سرزمین‌اند، میراث‌دار واقعی، کسی است که به دور از تفکر خامه‌ای، همه را عزیز بشمارد؛ بر یکی دست نوازش نکشد و دیگری را خوار بدارد. او به باغبانی می‌ماند که باید همه گل‌های بوستانش را به یکسان پرورش دهد و بداند که هر گلی بویی دارد. همانطوریکه در آغاز کتاب مشاهده کردید، من این اثر را به به میرزا حسن خان رشديه پیشکش کردم. او مردی بود که با پایمردی خود برای ایجاد تعلیم و تربیت نوین، ما را مرهون فداکاریهای خویش ساخته است. او کسی است که در راه ایجاد مدارس از طرف متحجران بارها تکفیر شده است و بارها و بارها مدرسه اش را که با زحمت بسیار ساخته شده بود به دست کج اندیشان تخریب شده است. اما این بزرگمرد با آن که خسته شد اما نا امید نشد و مقاومت کرد تا عاقبت ریشه دبستان را در ایران به زمین نشاند و آن را بارور ساخت.



مجسمه میرزا حسن خان رشديه



میرزا حسن در 14 تیر 1230 در محله چرنداب تبریز متولد شد. او در اوایل جوانی قصد داشت برای تحصیل به نجف برود و به کسوت روحانیت در بیاید اما با خواندن مقاله ای در روزنامه اختر (روزنامه ای که در استانبول چاپ می شد) از این سفر منصرف شد. در آن مقاله گفته شده بود که در ممالک اروپایی از هر 1000 تن 10 تن بی سواد هستند اما در کشور ایران از هر 1000 تن فقط 10 تن با سواد هستند و یکی از دلایل بی سوادی ایرانیان مشکل بودن الفبای فارسی و کیفیت تدریس آن ذکر شده بود. سرانجام میرزا حسن روانه لبنان شد و در مدرسه تربیت معلم که متعلق به فرانسویان بود مشغول تحصیل گردید. بعد از دو سال روش تدریس حروف الفبا را با روش جدید فرا گرفت. میرزا حسن پس از فراگیری دانش آموزش کودکان دبستانی عازم ایروان شد که برادرش در آنجا مکتبخانه ای داشت. در آنجا با کمک برادرش مدرسه ای به سبک جدید تاسیس کرد که توانست در اندک مدتی افراد زیادی را باسواد کند و افراد زیادی از آن استقبال نمودند. حتی آوازه دبستان او به گوش ناصر الدین شاه هم رسیده بود و در سفری که به ایروان داشت از او خواست به ایران بیاید و مشابه همین مدرسه را در ایران ایجاد کند و البته میرزا با کمال میل پذیرفت و حتی تا نخجوان هم همراه پادشاه آمد اما شاه بعد از آن که متوجه شده بود این نوع مدارس می توانند باعث آگاهی و روشن اندیشی مردم شوند از دعوت خود منصرف شده بود. خود او در کتاب خاطراتش می نویسد:

... تا به نخجوان برسیم، شش روز طول کشید، شاه در این شش روز یا در سر نهار یا در سر شام مرا احضار فرموده، خاصیت مواد پروگرام مدرسه را می پرسید. من يك جوان بی تجربه غافل از سیاست شاهانه، نتایجی در علم و اطلاع و آگاهی آحاد ملت می گفتم. هزار امیدواری بر دولت از دانش ملت می دادم. مگو که شاه رعیت خود را خوب می شناسد،

یعنی مدرسه ای که در اذهان ملت، تولید آن افکار بکند، صلاح ملک و ملت نمی دانست.

در سال 1268 شمسی، خود رشديه عازم وطن شد و بلافاصله اولین دبستان را در محله ششکلان تبریز دایر نمود. آوازه مدرسه او به خاطر سرعت آموزش و نظم مدرسه و توجه به علوم نوین در اندک زمانی در شهر پیچید و هر روز شمار شاگردان رو به افزایش گذاشت. این عمل او البته باعث خشم مکتبداران و قشریون گردید چرا که روش تدریس آسان او نان آنان را آجر کرده بود و از طرف دیگر آنان سالهای سال آموزش را فقط در انحصار خود می دانستند و به دیگران اجازه ورود به این حیطة را نمی دادند. چند بار مدرسه اش را خراب کردند و تخته سیاه آن را به آتش کشیدند و هر بار او مجبور شد محل مدرسه را تغییر دهد. با افزایش فشارها او از تبریز مهاجرت کرده و عازم مشهد شد و در آنجا دبستانی ایجاد کرد اما در آنجا هم از گزند متحجران در امان نماند و حتی کار به تکفیر او کشید. خود او در خاطراتش می نویسد: "موثرترین اسباب ها تکفیر من بود. اعتنا نکردم. از ورود به حرم مانع شدند، به زیارت از خارج قانع شدم. از ورود به حمام ها قدغن کردند در منزل استحمام کردم. در معابر بنای فحاشی گذاشتند جز برای مدرسه از خانه خارج نشدم"

در سال 1275 شمسی به دعوت امین الدوله حاکم آذربایجان که از آگاهان و روشنفکران زمانه بوده است به تبریز دعوت می شود و دوباره مدرسه ای را در تبریز تاسیس می نماید. زنده یاد احمد کسروی از این مدرسه به عنوان اولین دبستان ایران یاد می کند و در تاریخ مشروطیت می نویسد: "دبستان در ایران در سال 1275 شمسی آغازید که امین الدوله به دست رشديه نخست در تبریز و سپس در تهران آن را باز کرد."

یک سال بعد، امین الدوله به تهران منتقل شد و رشديه تصمیم گرفت مدرسه ای در تهران ایجاد نماید. اما در تهران هم از دست جاهلان در امان نماند. مدرسه رشديه در روبروی مدرسه دارالفنون واقع شده بود. زمانی که به رشديه خبر می دهند افراد زیادی به قصد مدرسه روانه شده اند و قصد تخریب مدرسه را دارند دانش آموزان را به سرعت از مدرسه دور نموده و خود با چند نفر از معلمان و نزدیکان بالای پشت بام دارالفنون می رود. جاهلان و اوباشان با بیل و کلنگ و نارنجک در مدرسه را از جا کنده و مشغول تخریب آن می شوند. نقل می کنند که رشديه این صحنه را تماشا می کرد و می خندید از او سبب خنده اش را می پرسند در جواب می گوید: "این جاهلان نمی دانند که با این اعمال نمی توانند

جلو سیل بنیاد کن علم را بگیرند. یقین دارم که از هر آجر این مدرسه، خود مدرسه دیگری بنا خواهد شد. من آن روز را اگر زنده باشم، خواهم دید."

چند سال بعد با حمایت تعدادی از روحانیون آزاد اندیش مانند سید محمد طباطبایی و شیخ هادی نجم آبادی اندکی از حساسیتها کاسته شد. در بسیاری از مناطق تهران مدارس به نام مدارس رشدیه تاسیس گردید و مردم زیادی از آنها استقبال نمودند. در اندک مدتی در اقصی نقاط ایران هم اولین دبستانها تاسیس شدند. همچنانکه رشدیه پیش بینی کرده بود از هر آجر مدارس خراب شده مدرسه ای روئید و خود رشدیه با چشم خود، زاده شدن مدارس را یکی پس از دیگری با چشم خود دید.

اولین مدارس خراسان جنوبی

اولین موسسه آموزش در شهرستان بیرجند در سال 1269 تحت عنوان حسینیه شوکتیه ساخته شد که در سال 1282 تبدیل به مدرسه شد و پس از دار الفنون تهران و رشدیه تبریز آموزش به سبک جدید را در ایران آغاز کرد. مدارس شوکتیه به ترتیب در بیرجند، قاین، درخش، نهبندان و دشت بیاض دایر شد. در فاصله سال های 1300 تا 1306 مدارس بسیاری در سایر نقاط قاینات آن زمان دایر شد که از آن جمله مدارس زهان، آبیز، سده، درمیان، گزیک سریش، خوسف و گل بودند.

اولین شاگردان مدرسه شوکتیه همان افرادی بودند که بعدا شغل معلمی برگزیدند و از پیشکسوتان فرهنگی منطقه شدند. آنان در امر تعلیم و تربیت منطقه نقش به سزایی ایفا کردند. فارغ التحصیلان مدرسه که در ادارات دولتی به کار گرفته شدند مردم را به صرافت تحصیل انداخت و عده شاگردان رو به فزونی نهاد. از آن پس مدارس جدید هم روز به روز افزایش یافت.

مدارس آلیانس در ایران



آدولف کرمیو رئیس سازمان اتحاد جهانی آلیانس که در بهبود وضعیت یهودیان ایران نقش مهمی داشت. مدرسه اتحاد اولین تشکیلات آموزشی مدارس آلیانس در تهران بود که در سال 1900 میلادی تاسیس شد. مدارس آلیانس توسط دو موسسه ، آلیانس فرانسه و آلیانس اسرائیل در ایران شکل گرفتند. هدف از تشکیل این مدارس گسترش فرهنگ و زبان فرانسه در سراسر جهان بود. آلیانس در هر شهری یک مدرسه ، یک انجمن و یک کتابخانه دایر میکرد. دیدار آدولف کرمیو با ناصر الدین شاه قاجار در سال 1873 میلادی باعث شد تا موافقت شاه برای تاسیس این مدارس در ایران گرفته شود. با تائید میرزا حسین خان سپهسالار امکانات تاسیس مهیا و دکتر تولوزان ، پزشک ناصرالدین شاه سرپرستی کمیته مدارس آلیانس را به عهده گرفت.

در پایتخت ، انجمن کلیمیان تهران از نمایندگان آلیانس استقبال کرده و نماینده آلیانس موفق شد تا تکه پارچه ای که نشان میداد فرد حامل کلیمی است را از لباس یهودیان ایران بردارند. بعدها این مدارس به دستور رضا شاه بزرگ ملی شدند و تحت نظر وزارت معارف در آمدند.



معلمین و دانش آموزان مدرسه آلیانس

طی مسافرتی که ناصر الدین شاه قاجار در سال 1873 میلادی به اروپا نمود ، آلیانس اسرائیلیت تصمیم گرفت نمایندگانی را برای گفتگو با او در مورد وضع یهودیان ایران اعزام کند از این رو از سفیر کبیر ایران در پاریس، برای مذاکره با شاه تقاضای تعیین وقت ملاقات کرد. روز دوشنبه 12 جون 1873 ، کمیته مرکزی آلیانس در سر ساعت مقرر در سکونتگاه ریاست پارلمان فرانسه که محل اقامت ناصرالدین شاه بود به حضور وی باریافتند . آدولف کرمیو طی نطق بسیار غرا و تکان دهنده ای شرحی از مظلومی که بر یهودیان ایران میرفت را بیان کرد و در پایان خطاب به ناصرالدین شاه چنین خاطر نشان ساخت:

آلیانس مایل است رعایای یهودی شما با وظایفی که در مورد وطن و پادشاه خود دارند آشنا گردند. لازم است از طفولیت آنان را به نتایج نیکوی فرهنگ آشنا ساخت، ما پیشنهاد می کنیم که در بعضی از شهرهای کشور شما مانند شهرهای شمال آفریقا مدارس تأسیس کنیم که معلمین ما آنها را اداره کنند، آیا این فکر مورد تصویب ملوکانه است؟

شاه در جواب چنین گفت: من از ملاقات شما خوشوقتم، بلی من از مدارس شما حمایت خواهم کرد. ترتیب کار را با صدر اعظم بدهید، من تصویب خواهم کرد. روز بعد آلیانس فرانسه نامه ای خطاب به صدراعظم ایران (میرزا حسین خان سپهسالار) نگاشته و طی آن بطور مشروح تقاضای خود مبنی بر باز کردن مدارس آلیانس در ایران را برشمرد.

در تاریخ 18 ژوئیه 1873 صدراعظم ایران طی نامه مفصل و فوق العاده احترام آمیز و مساعدی چنین خاطرنشان ساخت:

آقای آدولف کرمیو رئیس آلیانس اسرائیلیت اونیورسال:

اینجانب با کمال رضایت پیشنهاد شما را که بنام شرکت آلیانس نمودید می پذیرم. دولت شاهنشاهی اعلیحضرت همایونی، سرور من، مشتاقانه حمایت خود را برای مدارس که آن مؤسسه در ایران برای بهبود و پیشرفت یهودیان تأسیس خواهد کرد اعلام می دارد.

متأسفانه بمناسبت اشکالات متعدد و بویژه اوضاع نابسامان ایران و عدم توانایی یهودیان تهران برای اعزام دانشجو به پاریس بمنظور تربیت معلم و مدیر، افتتاح نخستین مدرسه در تهران در جون 1898 میسر نگردید، رهاورد ملاقات ها و مذاکراتی که انجام گرفت، منجر به توافق نامه ای شد که بین کرمیو و میرزا حسین خان سپهسالار به امضاء رسید.

بر این پایه، دولت ایران از اتباع یهودی کشور حمایت کرده، نخستین مدرسه در تهران بنا خواهد شد. با موافقت دولت ایران چهار تن از جوانان کلیمی برای ادامه تحصیل به فرانسه اعزام شدند. البته هزینه تحصیل و اقامت آنها را مؤسسه آلیانس پرداخت.

با باز شدن مدرسه آلیانس در تهران مسیو کازس به تدریس زبان فرانسه پرداخته و معلمان فارسی و عبری، ملا یعقوب لوی و خاخام حئیم موره به آموزش دانش آموزان پرداختند که فرتور آنها در عکس بالا آمده است. در اولین اقدام تعداد اعضای انجمن که 7 تن بود به 13 تن رسید. تعدادی از دانش آموزان یهودی مامور نظافت محله و مدرسه شدند، کاری که

امروز در مدارس ژاپن اعمال میشود و دانش آموزان مامور تمیز کردن کلاس و محوطه مدرسه هستند. محل مدرسه که گنجایش 300 دانش آموز داشت با ازدحام 421 تنی دانش آموزان مواجه شد. چندی پس از گجایش مدرسه پسرانه ، مسیو کازس مدرسه دخترانه آلیانس را با 60 دانش آموز دختر باز کرد. در گام بعدی کلیمیان با احداث مدارس اکابر به سواد آموزی بزرگسالان پرداختند. نوبت به شهرستانها که رسید ، در همدان ، اصفهان ، سنج ، شیراز ، نهاوند ، کرمانشاه ، بیجار ، بروجرد مدارس آلیانس تاسیس و شروع به کار کرد. فارغ التحصیلان مدارس آلیانس در کمتر از دو دهه به کارشناسان و دانش آموختگانی تبدیل شدند که در زمینه های اقتصادی ، پزشکی و فنی بصورت عناصر مولد در آمدند . آوازه این مدارس و سطح تحصیل بجائی رسید که مسلمانان بچه های خود را برای تحصیل به این مدارس می فرستادند. از دانش آموزان مسلمان این مدرسه میتوانم به احمد بیرشک ، محقق و ادیب و مترجم مشهور اشاره داشته باشم . از افراد دیگر مسلمان که دانش آموخته مدارس آلیانس هستند : علامه قزوینی ادیب و پژوهشگر ، ابوالحسن خان صدیقی ، نقاش و مجسمه ساز صاحب نام که مجسمه زیبای فردوسی بزرگ در میدان فردوسی از کارهای اوست . بهنام عیسی ، باستان شناس پر آوازه . حبیب یغمائی ادیب و روزنامه نگار . جواد بدیع زاده ، موسیقی دان و آوازه خوان و.....



عده ای از محصلین و معلمان مدرسه آلیانس تهران



نخستین دانش آموزان مدرسه آلیانس تهران با معلم خود خاخام حئیم موره

مروری بر دست کاری های کتب درسی در جمهوری جهل و جنون و جنایت اسلامی

درباره کتابهای درسی دبستانها و مدرسه‌های راهنمایی تحصیلی و دبیرستانهای ایران، بخصوص کتابهای فارسی و تاریخ، که در چند سال اخیر زیر نظر وزارت آموزش و پرورش حکومت جمهوری اسلامی چاپ شده است و به نوجوانان و جوانان ایران تعلیم داده می‌شود، تاکنون مطالبی جسته‌گریخته در برخی از روزنامه‌ها و مجله‌های نوشته شده است. پدران و مادران دانش‌آموزان نیز بارها بخصوص از مطالبی که در دوره دبستان به فرزندانشان در ایران درس می‌دهند اظهار نگرانی کرده‌اند. ایشان می‌گویند اساس کار آموزش در جمهوری اسلامی بر این قرار گرفته است که به کودکان و نوجوانان ایران به صورتهای مختلف بفهمانند که شما فردی از امت اسلامی هستید، نه فردی از ملت ایران با آرمانهای ملی و فرهنگ و تاریخ و سنن ایرانی. برای داوری درباره این مدعی که بسیار غریب و غیر قابل قبول می‌نماید لازم است افرادی بصیر یک دوره کامل از کتابهای

درسی حکومت جدید را با کتابهای مشابه که پیش از پیروزی فتنه خمینی و در زمان شاه فقید در ایران تدریس می‌گردید دقیقاً مقایسه کنند و آنگاه نتیجه بررسی خود را بیطرفانه اعلام نمایند تا صحت و سقم سخن مدعیان روشن گردد. بخاطر دسترسی نداشتن به کتابهای درسی، تنها دو جلد کتاب فارسی سال سوم دبستان را که در دوره سلطنت محمد رضا شاه پهلوی در سال 1348 چاپ شده است، با کتاب فارسی سوم دبستان که در دوران جمهوری اسلامی و ولایت فقیه در سال 1359 در اختیار دانش‌آموزان ایران قرار داده شده است بعنوان نمونه مورد پژوهش کامل قرار داده‌ایم که از قدیم گفته‌اند مشتم نمونه خروارست. و در ضمن به چند کتاب دیگر دوره دبستان و دوره راهنمایی تحصیلی هم که پس از پیروزی فتنه خمینی چاپ شده است اشاراتی مختصر می‌کنیم. اینک حاصل این بررسی و پژوهش را برای آگاهی هموطنان عزیز و نیز علاقه‌مندان به مسائل آموزشی در جهان اعلام می‌داریم.



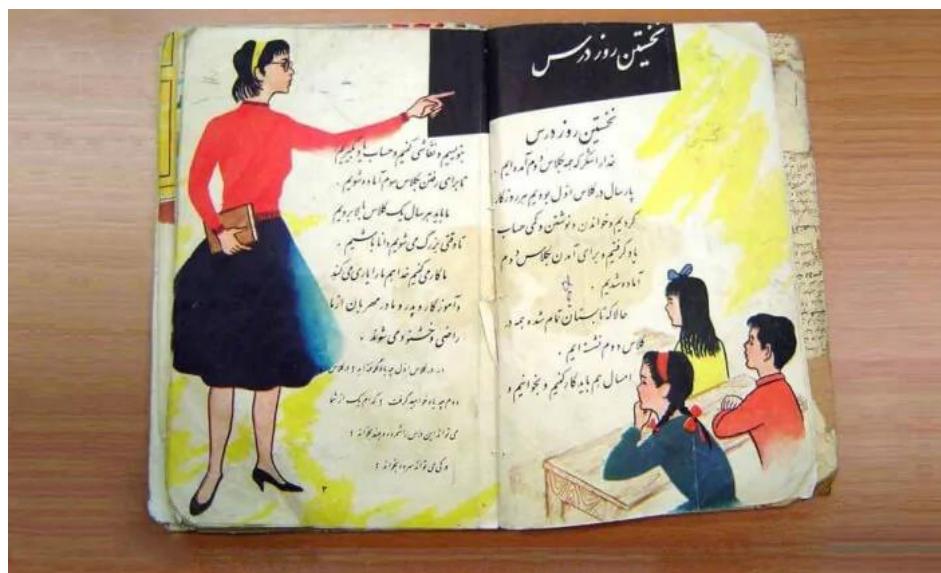
مطالب مذکور بر جلد کتاب و رویه‌های پیش از متن

در پشت جلد کتاب فارسی جمهوری اسلامی مصراع معروف فردوسی

توانا بود هر که دانا بود

از پشت جلد کتاب دوره شاه حذف و بجای آن عبارت تعلیم و تعلّم عبادت است چاپ شده است و نیز بجای علامت سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی، آرم جمهوری

اسلامی(الله)و عبارت جمهوری اسلامی ایران در پشت جلد کتاب جدید بچشم می‌خورد. در رویه داخل جلد، بر بالای عبارت فارسی سوم دبستان عبارت بسم الله الرحمن الرحيم را افزوده‌اند. چهار رویه عکسهای محمد رضا شاه پهلوی و شهبانو و ولیعهد ایران، و الاحضرت اشرف پهلوی نیابت ریاست عالییه سازمان شاهنشاهی و یک صفحه مربوط به کارهای انجام‌شده آن سازمان در زمینه‌های بهداشتی و فرهنگی و آموزشی حذف گردیده است. ظاهراً علت چاپ آرم سازمان شاهنشاهی، عکس نیابت ریاست آن سازمان، و گزارش کارهای آن واحد در مقدمه همه کتابهای دوره دبستان آن بوده است که پیش از پیروزی فتنه خمینی، کتابهای درسی دبستان که بتوسط وزارت آموزش و پرورش تهیه می‌گردید بوسیله این سازمان چاپ می‌شد و هر جلد به بهای پنج ریال در اختیار دانش‌آموزان قرار می‌گرفت و این مبلغ نیز صرف مبارزه با بیسوادی می‌شد درحالی‌که هزینه چاپ همه این کتابها بتوسط سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی و با کمک سازمان برنامه پرداخته می‌شد. (براساس آنچه در پشت جلد این کتاب چاپ شده است)



پیش از صفحه پهرست مطالب، در هر دو کتاب می‌خوانیم که کتاب تألیف لیلی ایمن آهی است با همکاری حسن انوری. در کتاب چاپ‌شده در رژیم اسلامی این عبارت نیز در همین صفحه اضافه شده است که این کتاب در سال 1358 بوسیله گروه بررسی وزارت آموزش و پرورش مورد تجدید نظر قرار گرفت. ولی حقیقت آن است که «مؤلف»، یعنی خانم لیلی ایمن (آهی) پس از پیروزی فتنه خمینی در ایران نبوده است تا در تجدید نظر تألیف خود

شرکت کند و یا اجازه دهد که نامش بعنوان مؤلف در کتاب دوره اسلامی چاپ شود.

صفحه پهرست این دو کتاب را در عینا گراور کرده ایم. اگر کسی نظری اجمالی به این دو پهرست بیفکند، چنین می پنداریم که حکومت اسلامی هیچ گونه تغییری در کتاب دوره پیشین نداده است، ولی با کمی دقت معلوم می شود که این شباهت صوری محصول زیرکی کسانی است که کتاب سابق را باصطلاح مورد تجدید نظر قرار داده اند. زیرا در صفحه پهرست کتاب جدید نه فقط عنوان تعداد قابل توجهی از مطالب تغییر کرده است بلکه تصویر دختری که در پای درخت ایستاده است، نیز تقریباً نیمه اسلامی شده، چه با آن که هنوز موی سر دختر بزیر حجاب اسلامی نرفته، ولی آستینهای بلند و دامن لباسش نیز به پایین زانوی او کشیده شده است.

پهرست مطالب کتاب سوم دبستان زمان شاه فقید 1348 :

-بنام خدا 1

-تابستانی که گذشت 4

-پاییز 8

مهرگان 12

-نماینده کلاس سوم 17

-سرگذشت یک نامه 20

هفتهء کتاب 24

-کتابخانه کلاس 27

صبح 31

احترام به پرچم 35

سلام شاهنشاهی 39

سلام شاهنشاهی 39

پای صحبت مادر بزرگ 43

سپاهی دانش در ده ما 49

-مادر 54

-داستان پرواز (1) 58

داستان پرواز (2) 63

-میا زار موری که دانه کش است 68

چرا خورشید به آرامی بالا می آید 70

-از کجا دانست؟ 75

(به تصویر صفحه مراجعه شود) -دهقان فداکار 79

پایتخت ما تهران (1) 86

پایتخت ما تهران (2) 91

دوستان قهرمان 97

-ابو علی سینا 102

-نوبت گرفتن در صف 108

شاهزاده خوشبخت 111

سفری به شیراز (1) 119

سفری به شیراز (2) 125

-درختکاری 131

-نوروز 134

داستان نویسی کودکان جهان 140

- گندم سیاه 144
- کسری و دهقان 150
- فردوسی 154
- کودکی سهراب(1) 158
- کودکی سهراب(2) 164
- کودکی سهراب(3) 167
- فهرست کتابهای خوب 172
- صفحه پهرست کتاب فارسی برای کلاس سوم دبستان ، چاپ جمهوری اسلامی 1359
- آنچه در این کتاب می‌خوانید:
- به نام خداوند بخشندهء مهربان 1
- تابستانی که گذشت 4
- پاییز 9
- کبوتر هوشیار 12
- همه جا به نوبت! 21
- نمایندهء کلاس سوّم دبستان ابن سینا 27
- کتابخانه کلاس 31
- درسی که یک چوپان داد 36
- دهقان فداکار 43
- روباه و خروس 48
- ابو علی سینا دانشمند بزرگ ایران 57

- کار و کوشش 61
- مرا می‌شناسی؟ 66
- داستان پرواز(1) 73
- داستان پرواز(2) 78
- برتری به چیست؟ 83
- میاژار موری که دانه‌کش است 88
- (به تصویر صفحه مراجعه شود) ای ایران، ای وطن من 91
- نوجوانی از فلسطین 96
- مال حرام 102
- مادر 108
- نامه‌ای از پدر 111
- از کجا دانست؟ 116
- سرگذشت یک نامه 120
- درختکاری 124
- اصحاب فیل 127
- عید نوروز 136
- رهبر فداکار اسلام 140
- نیکی با پدر و مادر 145
- میدان شهدا 148
- یک تصمیم 155

از این مقدمات که بگذریم، می‌رسیم به اصل مطلب: مقایسه اجمالی دو کتاب روشن می‌سازد که 1- بخشی از مطالب در هر دو کتاب یا یکسان است و یا در دوره اسلامی دستکاری مختصری در آنها صورت گرفته؛ 2- برخی از مقاله‌های موجود در کتاب چاپ 1348 (دوره شاه) بکلی حذف شده است؛ 3- و سیزده موضوع یا مقاله جدید در رژیم اسلامی به کتاب قدیم افزوده گردیده است.

درباره مطالب مشترک که در هر دو کتاب نیز باید این حقیقت را بگوییم که هیچ کلمه‌ای در کتاب دوره پیشین از نظر تیزبین مأمورین سانسور اداره ایدئولوژیکی رژیم آخوندی دور نمانده است چنانکه درس اول در هر دو کتاب با آن‌که در موضوع واحدی خداپرستی است، در کتاب جدید هم عبارات «بسم الله الرحمن الرحيم، بنام خداوند بخشنده مهربان» را بجای «بنام خدا» بر بالای صفحه نوشته‌اند و هم عبارت «از تو می‌خواهم که مرا در پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک یاری کنی تا بد نیندیشم، بد نگویم و بد نکنم» را حذف کرده و بجای آن نوشته‌اند «از تو می‌خواهم که مرا یاری کنی تا فقط تو را بپرستم و فقط در راه رضای تو گام بردارم.» چرا آن عبارت را حذف کرده‌اند؟ ظاهراً دلیلی جز این ندارد که «پندار نیک، گفتار نیک، و کردار نیک» سه رکن مهم دین زرتشتی دین نیاکان ما ایرانیان است، گرچه در کتاب دوره شاه به این مطلب به هیچ وجه اشاره‌ای هم نشده است.

در مقاله‌ای که در دو کتاب قدیم و جدید بترتیب زیر عنوان «نوروز» و «عید نوروز» چاپ شده است و بنظر می‌رسد که مطالب کتاب قدیم عیناً در کتاب جدید تکرار شده است، باز تغییرات بنیادی مهمی بدین شرح داده شده است: در کتاب قدیم بر بالای این صفحه، عکس رنگین دایره زنگی است که بمناسبت فرا رسیدن نوروز «حاجی فیروز» آن را بدست گرفته است، و در خود مقاله هم از سابقه نوروز از دوران جمشید بعد سخن گفته شده و دو بیت از شاهنامه فردوسی بمناسبت، شاهد آورده شده است از جمله بیت

چنین روز فرّخ از آن روزگار بمانده از آن خسروان یادگار

ولی در کتاب رژیم اسلامی در زیر عنوان «عید نوروز» دیگر از حاجی فیروز و دایره زنگی او خبری نیست و در مقاله هم فقط به رفتن زمستان و آمدن بهار و باز شدن شکوفه‌ها و پرواز پرستوها اشاره گردیده و این که ما ایرانیان این اولین روزهای زیبای بهاری را جشن می‌گیریم و با شکوفه‌ها و پرندگان به شادمانی می‌پردازیم...فرا رسیدن نوروز را تبریک می‌گوییم، و سپس مطلب به این شرح دنبال شده است مخصوصا که از امسال پیروزی انقلاب اسلامی ایران را نیز همراه با نوروز جشن می‌گیریم و بهار آزادی را همراه با بهار طبیعت تبریک می‌گوییم و ایام نوروز را با روز جمهوری اسلامی عید می‌گیریم و از خدا می‌خواهیم که مردم کشور ما را یاری کند تا به آزادی و آزادگی زندگی کنند و ایران را هرچه بیشتر آباد و آزاد سازند. ما ایرانیان از این ببعد در نوروز هر سال به همه شهدای مبارزی که جان خود را در راه آزادی اسلام و ایران نثار کرده‌اند درود می‌فرستیم.

در مقاله ابو علی سینا دانشمند بزرگ ایران که در هر دو کتاب چاپ شده است، پاراگراف مربوط به درمان یکی از پادشاهان ایران بتوسط ابو علی سینا، و این که در مقابل این خدمت به ابو علی سینا اجازه داده شد از کتابخانه بزرگ سلطنتی استفاده کند حذف شده است.

در مقاله همه جا به نوبت کتاب جدید که در کلیات با نوبت گرفتن در صف کتاب قدیم بی‌شباهت نیست نیز افزوده‌اند یک آدم مسلمان باید در همه حال حق و نوبت دیگران را رعایت کند...کسی که نوبت دیگری را می‌گیرد به او ستم کرده است و خدا هم دشمن ستمکاران است و آنان را کیفر می‌دهد. حضرت امیر المؤمنین به فرزند خود امام حسن می‌فرمود: فرزندم! هرچه برای خود دوست داری، برای دیگران هم دوست بدار.

در درس میازار موری که دانه‌کش است با آن که تمام مطالب در دو کتاب یکسان است در کتاب جدید این عبارت در تکلیف شب دوم افزوده شده است: حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: قسم به خدا، اگر همه جهان را به من ببخشند برای این که پر کاهی را از دهان مورچه‌ای به ستم بگیرم، هرگز نخواهم گرفت و این گناه را انجام نخواهم داد!!!!!!.

تغییرات ظریف دیگری نیز در مطالب بظاهر مشترک در هر دو کتاب داده شده است، فی المثل در مقاله کلاس درس در کتاب دوره اسلامی نام دختری از آذر به روشنگر تغییر داده شده است! در مقاله نماینده کلاس سوم دبستان ابن سینا، در کتاب دوره شاه فقید شاگردان این کلاس دخترانی بوده‌اند به نامهای: پروین، هما، نسرین، زری، و فرخنده که در کتاب

جمهوری اسلامی بجای کلاس دخترانه، با کلاس پسرانه‌ای سروکار داریم و با پسرانی به نامهای: محمد، علی، حسن، سعید، رضا و نیز در مقاله سرگذشت یک نامه در کتاب دوره شاه فقید، بهروز است که به ناهید نامه می‌نویسد، ولی در کتاب اسلامی بهروز نامه خود را به سعید می‌نویسد یعنی پسر با پسر!!.

این بود نمونه‌ای از مقاله‌های کتاب فارسی دوره شاه فقید که در دوره جمهوری اسلامی نیز چاپ شده است منتها با چنان تفاوتیایی.

آنچه از کتاب دوره شاه فقید حذف کرده‌اند

مطالبی را که رژیم اسلامی از کتاب دوره شاه فقید حذف کرده عبارت است از:، مهرگان، هفته‌ی کتاب، صبح، احترام به پرچم، سلام شاهنشاهی، پای صحبت مادر بزرگ، سپاهی دانش در ده ما، چرا خورشید به آرامی بالا می‌آید؟، پایتخت ما تهران (در 2 بخش)، دوستان قهرمان، شاهزاده خوشبخت، سفری به شیراز (در 2 بخش)، داستان نویسی کودکان جهان، گندم سیاه، کسری و دهقان، فردوسی، کودکی سهراب (در 3 بخش)، فهرست کتابهای خوب.

حذف مطالبی نظیر: سلام شاهنشاهی و سپاهی دانش در ده ما- بسبب تغییر رژیم - امری عادی می‌نماید، ولی بقیه مطالبی را که اولیای حکومت اسلامی حذف کرده و خواندن آنها را برای دانش‌آموزان ایران مضر تشخیص داده‌اند می‌توان به دو بخش کرد:

1- شعر هفت سطری محمود صدیقیان آستان درباره مهرگان :

باز فرخنده مهرگان آمد جشن ایران باستان آمد...

، احترام به پرچم درباره این که پرچم نشانه وجود کشور است. ، پای صحبت مادر بزرگ که در آن مادر بزرگی برای بچه‌ها از شب چله، چله بزرگ، چله کوچک، سرما پیرزن، سرمای چارچار ، جشن سده، عید نوروز و بخصوص از مراسم شب چله سخن می‌گوید در حالی که در اتاق مادر بزرگ روی کرسی کنار شیرینی و میوه و آجیل شیرین و تخمه، هندوانه سرخی هم گذاشته بودند. در پایتخت ما تهران خانواده یگانه از نقاط مختلف تهران: ایستگاه راه‌آهن، خیابان و جاده پهلوی، خیابان شاهرضا، دانشگاه تهران، میدان فردوسی و مجسمه فردوسی ، فروشگاهها، میدان بهارستان و فواره‌هایش، خیابان شاه‌آباد و کتابفروشیهایش سخن

گفته شده است. همچنان که در مقاله سفری به شیراز خانواده محمدی از تبریز به شیراز می‌روند و اول شاهچراغ را زیارت می‌کنند و بعد به موزه پارس و خیابان زند می‌روند و آرامگاه حافظ و سعدی را بازدید می‌کنند، پالوده شیرازی می‌خورند، سپس به تخت جمشید می‌روند، نقش داریوش، شاهنشاه بزرگ ایران را می‌بینند و در آنجا از آپادانا و دو هزار و پانصد سال پیش ایران سخن بمیان می‌آید، بعد به نقش رستم که آرامگاه داریوش بزرگ و خشایارشا و داریوش در آن قرار دارد می‌روند. کسری و دهقان ده بیت شعری است که از ملک الشعرای بهار، داستان دهقانی که نسل که درخت گردو می‌کارد و انوشیروان به او می‌گوید عمر تو به برخورداری از میوه این درخت وفا خواهد کرد و حاضر جوابی پیرمرد که:

دگران کاشتند و ما خوردیم ما بکاریم و دیگران بخورند ، تمامی حذف شده است.

مقاله فردوسی درباره میهن پرستی فردوسی و علاقه او به تاریخ ایران قدیم و به شعر درآوردن داستانهای شاهان و پهلوانان قدیم ایران است و خدمت بزرگ فردوسی به ایرانیان و این که همه ایرانیان فردوسی را دوست دارند و بر او آفرین می‌گویند با نقل این سه بیت پرمعنی از شاهنامه:

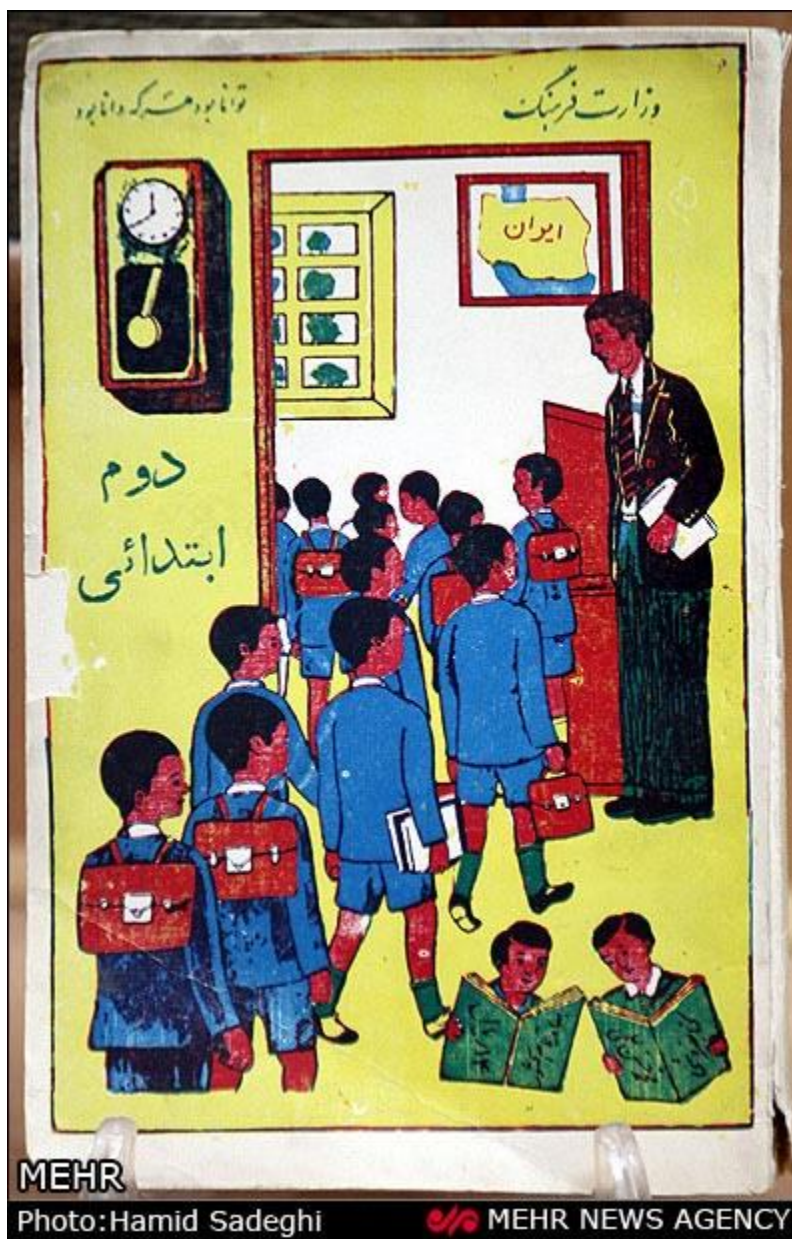
بسی رنج بردم در این سال سی	عجم زنده کردم بدین پارسی
نمیرم از این پس که من زنده‌ام	که تخم سهن را پراگنده‌ام
هر آن کس که دارد هُش و رای و دین	پس از مرگ بر من کند آفرین

حذف شده است.

و آنگاه داستان کودکی سهراب به نثر ساده آمده است در سه بخش: رفتن سهراب به شهر سمنگان ، آگاه شدن سهراب از نام پدر خود ، و پایان گفتگوی سهراب و تهمینه براساس شاهنامه فردوسی و با نقل برخی از ابیات شاهنامه.

2-چند مطلب دیگری را که از کتاب قدیم حذف کرده‌اند عبارت است از نه (9) بیت شعر یحیی دولت‌آبادی درباره صبح (شاید بسبب آن که وی از پیشقدمان آزادیخواهی و مروج فرهنگ جدید در ایران بوده است). چرا خورشید به آرامی بالا می‌آید؟ از افسانه‌های

سرخپوستان آمریکا. دوستان قهرمان درباره کمک بچه‌ها برای نجات جان بچه‌ای دیگر که در گودالی افتاده بوده است. شاهزاده خوشبخت اقتباس از یکی از داستانهای اسکار وایلد و اینکه نام شاهزاده آمده !!!!. داستان‌نویس کودکان (هانس کریستیان آندرسن) چون خارجی است و دینی به غیر از اسلام دارد !!!، و قصه‌گندم سیاه از آندرسن.



در دو صفحه آخر کتاب چاپ 1348 نام و مشخصات 42 کتاب مخصوص کودکان نوشته نویسندگان ایرانی یا ترجمه آثار نویسندگان خارجی نیز چاپ شده که در کتاب جمهوری

اسلامی تمامی حذف گردیده است.



جمهوری اسلامی چه مطالبی به کتاب دوره شاه فقید افزوده است.

اینک که بررسی اجمالی فارسی برای کلاس سوم دبستان دوران شاه فقید را بپایان رسانیدیم، کتاب رژیم اسلامی را نیز از این نظر مورد مطالعه قرار می‌دهیم تا ببینیم وزارت آموزش و پرورش رژیم آخوندی، پس از تجدید نظر، چه موضوعهائی را بر کتاب فارسی دوره شاه فقید افزوده است.

بموازات حذف تقریبا همه مطالب مربوط به ایران، فرهنگ ایران، جشنهای ایرانیان، و قطعات منعکس شده از شاهنامه فردوسی بزرگ که باختصار به آنها اشاره کردیم، رژیم اسلامی مطالبی متعدد درباره بزرگان اسلام، موضوعهای دینی، تازیان و قصه‌های آنان به کتاب فارسی سوم دبستان افزوده که عبارت است از: کار و کوشش، برتری به چیست؟ ای ایران- ای وطن من، نوجوانی از فلسطین، مال حرام، نامه‌ای از پدر، اصحاب فیل، رهبر فداکار اسلام، نیکی با پدر و مادر، میدان شهدا، یک تصمیم، خوش اخلاقی و گذشت، و تو را سپاس، کبوتر هشیار، درسی که یک چوپان داد، روباه و خروس، مرا می‌شناسی؟ خواهر مهربان و برادر پشیمان.

در مقاله کار و کوشش امام کاظم در حال بیل زدن زمینی است که یکی از یارانش سر می‌رسد و می‌گوید چرا این کار را به دیگران واگذار نمی‌کنی و جواب می‌شنود که افراد بهتر از من نیز به این‌گونه کارها همت گماشته‌اند، کنایه از رسول خدا!!!!!! در مقاله برتری به چیست؟ گفتگوی چند تن از صحابه و پیامبر درباره سلمان فارسی ذکر شده است که اصحاب می‌گفتند چون سلمان عرب نیست باید پایین‌تر از ما بنشیند و جواب پیامبر که تقوا مایه برتری است. در مقاله ای ایران، این وطن من آمده است که... روده‌ها پر خروشت را یادآور غریو الله اکبر آزادگان تو می‌دانم. ای ایران، ای خانه پرشکوه من! ای سرزمین پاکها و دلیرها، ای سرزمین مسلمانان آزاده! ای کشور اسلام و ایمان! تو را سپاس می‌دارم و در راه آبادیت می‌کوشم. در مقاله نوجوانی از فلسطین از آوارگی فلسطینیان و زندگی آنان در زیر خیمه‌های بیابانی و آلام ایشان سخن گفته شده است و نوجوان فلسطینی ظاهرا نوجوان ایرانی را مخاطب قرار می‌دهد که برادر، این رنجهاست که قلب مرا می‌فشارد و دل هر انسان آزاده را می‌گدازد و من برای یاری ملت قهرمان و مسلمانم و نجات خانه و وطنم هم‌رزم و هم‌سنگرم می‌خواهم. و تو ای برادر! چگونه در این راه مرا یاری خواهی کرد!!!!؟ در مقاله مال حرام پیامبر از افرادی سخن می‌گوید که نماز می‌خوانند، روزه می‌گیرند، شبها عبادت می‌کنند و باوجود این در روز قیامت به جهنم می‌روند، و در جواب سلمان فارسی که پرسیده است چرا چنین مردمی به جهنم می‌روند؟ پیامبر می‌گوید که چون این مردم مال حرام می‌خورند. مال مردم را بدون اجازه برمی‌داشتند... در نامه‌ای از پدر، پدري به پسرش بنام ایمان و دخترش بنام الهام نامه می‌نویسد. به پسر به رکوع و سجود رفتنش را در روزان و شبانی که با هم بودند یادآوری می‌کند، و به الهام، هنگامی را که او چادر سفیدش را بر سر می‌کرده و با مادرش به نماز می‌ایستاده است، و آنگاه پدر می‌افزاید که نماز اساس ایمان ما و

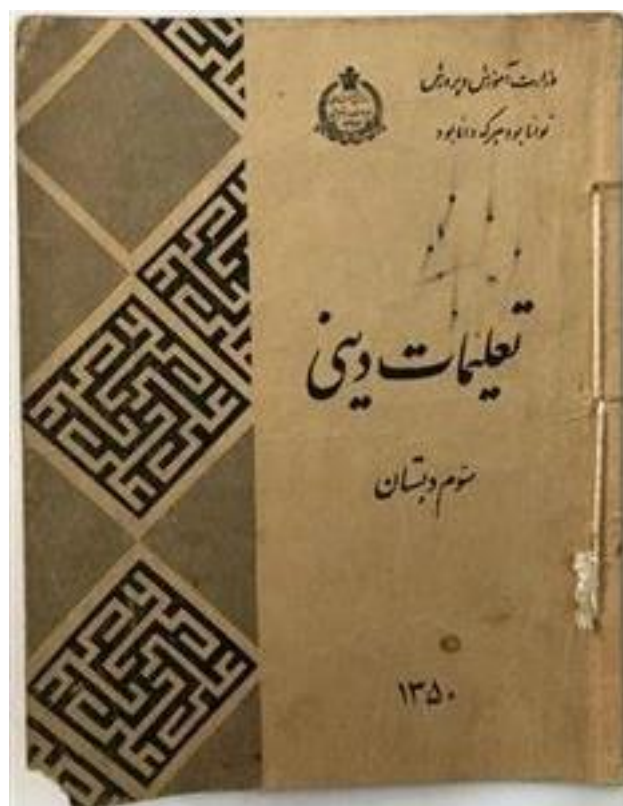
اصلی‌ترین ستون دین ماست و در پایان از فرزندانش می‌خواهد که در آخر هر نمازتان

برای سعادت و پیروزی همه مسلمانان و ستم‌دیدگان جهان دعا کنید. در زیر عنوان اصحاب فیل-توضیح یک داستان آموزنده از قرآن آمده است که ابرهه که از طرف نجاشی پادشاه حبشه، حکمران یمن بود به مکه حسودی کرد... و دستور داد عبادتگاهی زیبا در یمن بسازند تا مردم بجای مکه به آنجا بروند. چون کسی به حرف او عمل نکرد، ابرهه تصمیم گرفت کعبه را ویران سازد تا مردم از روی ناچاری به عبادتگاه او بروند. پس ابرهه با سپاهی بزرگ و با فیل‌های جنگی به مکه حمله کرد. چون مردم مکه قدرت مقاومت نداشتند، پرندگان بسیاری در هوا ظاهر شدند. آسمان مکه تاریک شد. هر پرنده یک سنگ کوچک، ولی سنگین و گرم، به منقار و دو سنگ در چنگال داشت پرندگان... به سپاهیان حمله کردند و آنها را سنگباران نمودند!!!!!! سپاه ابرهه شکست خورد و همه هلاک شدند!!!!. از آن سپاه فقط یک تن نجات یافت و به حبشه رفت تا داستان را برای نجاشی بگوید که یکی از همان پرندگان ظاهر شد، آمد و آمد تا بالای سر آن شخص قرار گرفت و سنگی را که در منقار داشت بر سر او انداخت!!!! و او را هم کشت!!!!. و در پایان مقاله نتیجه گرفته می‌شود که ابرهه می‌خواست با خداپرستی و توحید مبارزه کند. اما خدا می‌خواست خانه کعبه برای همیشه باقی بماند و پیغمبر اسلام بیابد و بانگ توحید را به گوش جهانیان برساند، و نیز این موضوع ذکر شده است که پیغمبر ما در سال حمله ابرهه و فیلها به مکه به دنیا آمد!!!!. در مقاله رهبر فداکار اسلام سخن از امام حسین و یزید و شام و معاویه و مردم کوفه و کربلا و پایداری امام حسین با یاران کمش و این که امام حسین با شهادت خود اسلام و قرآن را از خطر نجات داد تا قرآن و اسلام بماند و نوع بشر را راهنمایی و هدایت کند!!!!. در نیکی با پدر و مادر سخن از جوانی است که نزد حضرت محمد آمده است و خدمات خود را به مادرش ذکر می‌کند و جواب می‌شنود آفرین بر تو، ولی بدان که تو هرگز نمی‌توانی زحمتهای مادرت را بطور کامل جبران کنی. در میدان شهدا از روز 17 شهریور سال 1357 سخن بمیان آمده است که می‌گویند در این روز نزدیک به چهار هزار نفر در اطراف این میدان [میدان ژاله] و دیگر نقطه‌های شهر تهران کشته و شهید شدند... آنان از مرگ و شهادت بیم نداشتند و هرکسی که شهید می‌شد، خود به بهشت آخرت می‌شتافت و به بازماندگان خویش هم رحمت پروردگار را نوید می‌داد!!!!... چرا آنان به میدان شهدا آمده بودند؟ آمده بگویند: ما از ظلم و ستم حکومت پهلوی خسته شده‌ایم.. ما مسلمانیم و حکومت اسلامی می‌خواهیم، ما پیرو قرآنیم و قوانین قرآن را می‌خواهیم، ما می‌خواهیم رهبر و رئیس

کشور را خودمان انتخاب کنیم.. این آزادی و پیروزی ارمغان شهیدان است... و بر این نعمت بزرگ خدا را شکر می‌گوییم و در راه آبادی ایران و آزادی همه مسلمانان و انسانهای مظلوم جهان می‌کوشیم!!! مقاله یک تصمیم مربوط است به هارون، خلیفه ستمگر عباسی و سفر حج او که به صفوان برای این منظور کرایه داده بود و برای این کار پیمان نیز بسته بود، ولی امام هفتم او را از این کار بازداشت با این استدلال که صفوان! تو شترها را کرایه داده‌ای که در آخر کار اجرت آنها را بگیری، آیا این طور نیست؟- بلی همین طور است.- آیا تو راضی هستی که هارون تا بازگشت از سفر حج زنده بماند تا بتواند اجرت ترا بپردازد؟- بلی!- خوب! هر کس به هر منظوری دوست داشته باشد که ستمگران زنده بمانند از آنها محسوب می‌شود!!!! و هر کس از ستمگران باشد به خشم خدا گرفتار می‌گردد و در آخرت عذاب خواهد شد. پس از این مذاکره، صفوان پیمانش را با هارون الرشید بهم زد و شترانش را فروخت!! در مقاله خوش اخلاقی موضوع درس حضرت امام حسن و مردی از شام است که آن مرد به مدینه آمد و امام حسن را دشنام داد و امام با اخلاق خوش پاسخ او را داد و مرد شامی از کرده خود پشیمان شد. در مقاله ترا سپاس در قدردانی از معلم نوشته شده است که ترا سپاس می‌گوییم که با نشانه‌های قدرت خدا آشنایمان کردی و راه اطاعت و بندگی او را به ما نشان دادی... ما را با زندگی انسانهای بزرگ و الهی آشنا کردی... از سخنان درس ایمان و تقوا آموختیم و از رفتار نیکویت درس فداکاری و ایثار گرفتیم. اگر سخنان پرارج تو نبود چگونه با کلام حق آشنا می‌شدیم؟

چند مقاله دیگری که در چاپ جدید کتاب فارسی سوم دبستان افزوده شده است: کبوتر هشیار، درسی که یک چوپان داد، روباه و خروس، مرا می‌شناسی (درباره مرغابی)، خواهر مهربان و برادر پشیمان، که از نظر اسلامی مطلبی خاص ندارد، جز این که در درسی که یک چوپان داد به این نکته اشاره شده است که خدا خیلی دانا و خیلی مهربان است. پستان، سوراخ بزرگ ندارد تا شیر زیاد از آن بیرون بیاید و در گلوی برّه گیر کند!!!!!!... بعلاوه سر پستان طوری آفریده شده که بچه راحتی بتواند آن را در دهان بگیرد و شیر بخورد!!!. در نوشته مرا می‌شناسی مرغابی می‌گوید: دقت در آفرینش من قدرت و آگاهی خدا را به تو نشان می‌دهد، چون من نشانه زیبایی از نشانه‌های او هستم!!!!. و در نوشته خواهر مهربان و برادر پشیمان در زیان حسادت آمده است که حضرت علی امیر المؤمنین، علیه السلام فرمود: حسود، همیشه غمناک و اندوهگین خواهد بود!!.

کتاب تعلیمات دینی سوم دبستان دوره شاه فقید



ذکر این مطلب نیز در اینجا لازم است که اگر می‌بینیم در کتاب فارسی سوم دبستان دوره شاه فقید، مقاله‌هایی درباره مطالب دینی و مذهبی چاپ نشده است، سبب آن است که در آن زمان نیز در هریک از سالهای دوم تا پنجم دبستان، دانش‌آموزان درسی داشتند (چنان که حالا هم دارند) به اسم «تعلیمات دینی»، و موضوعهای دینی که در کتابی به همین نام چاپ می‌شد. در کتاب تعلیمات دینی سال سوم دبستان (چاپ 1350) مسائل دینی بدین گونه مطرح میشد :

ای خدای دانا و توانا، ایمان به خدا، زندگی حضرت محمد (ص)، وقتی که حضرت محمد (ص) به پیغمبری رسید، همه مردم باهم برابرند، بهترین سرمشق زندگی (درباره حضرت محمد)، به حیوانات آزار نرسانیم، حضرت علی علیه السلام (امام اول)، کار و امید (درباره حضرت علی که کیسه سنگین پر از هسته خرما را به باغهای اطراف مدینه می‌برد)، از تو حرکت از خدا برکت (تذکر حضرت علی به کسانی که کار نمی‌کردند و می‌گفتند با توکل به خدا زندگی می‌کنیم)، امام حسن علیه السلام (امام دوم)، امام حسین علیه

السلام (امام سوم)، پاکیزگی و نظافت، از اسراف دوری کنیم (درباره نراحتی امام جعفر صادق (ع) از کسانی که غذای نیم‌خورده را به کوچه ریخته بودند)، وقتی پیشرفت می‌کنیم که مرتب و منظم باشیم، نماز (با ذکر این مطلب که بهترین راه شکرگزاری از خدا، نماز خواندن است...)، روزه (و شروع مطلب با عبارت روزه گرفتن از دستوره‌های مهم اسلام است...)، نباید همه چیز را تنها برای خودمان بخواهیم (و نقل قول از امام علی نقی درباره حسودان)، سعی کنیم دوستان بیشتری بدست بیاوریم (و ذکر این عبارت از حضرت علی که ناتوان‌ترین مردم کسی است که نتواند برای خود دوستی بدست بیاورد...)، پیغمبر به مردم آداب معاشرت یاد می‌داد، کتابی که پیغمبر ما آورده است (درباره قرآن و 114 سوره آن)، و سپس هشت درس در زیر عنوان قرآن بخوانیم (که در هر یک از آنها یکی از آیات قرآن بدین شرح مور بحث قرار گرفته است:

و قد خاب من حمل ظلما:

کسی که به دیگران ستمی کند

زیانکارست.

و الله بما تعملون خبير:

خدا به تمام کارهایی که انجام می‌دهید آگاه است.

و الله رؤف بالعباد:

خدا با بندگان بسیار مهربان است.

ليس للانسان الا ما سعى:

انسان بدون کوشش به هیچ چیز نمی‌رسد.

تعاونوا على البر والتقوى:

در نیکی و پرهیزکاری یکدیگر را یاری کنید.

هل جزاء الاحسان الا الاحسان:

آیا پاداش نیکی چیزی جز نیکی است.

ان رحمت الله قريب من المحسنين:

رحمت و لطف خداوند به نیکوکاران، نزدیک است)، خدا یگانه و بی‌نیازست (با نقل سوره توحید)، سپاس خدا را که پروردگار جهانیان است (با نقل سوره فاتحه)، همه باید درس بخوانیم و دانش بیاموزیم (با ذکر حدیث نبوی طلب العلم فريضة على كل مسلم و مسلمة، و نقل قول حضرت علی (ع) درباره ارزش دانش و خردمندی)، و سرانجام در آخرین رویه این کتاب در زیر عنوان چند دستور زندگی از پیشوایان دینی مطالبی از حضرت سجاد امام چهارم، حضرت باقر امام پنجم، حضرت موسی بن جعفر امام هفتم، حضرت رضا امام هشتم، امام حسن عسکری امام یازدهم نقل شده است.

نکته بسیار قابل توجه درباره مؤلفان کتابهای تعلیمات دینی دبستان در دوره شاه فقید آن است که صلاحیت آنان یقیناً امروز از هر حیث مورد تأیید اولیای جمهوری اسلامی است زیرا این کتابها را، محمد جواد باهنر (وزیر آموزش و پرورش و نخست‌وزیر اسبق جمهوری اسلامی)، آیت الله محمد بهشتی، علی گل‌زاده غفوری و سید رضا برقی از رجال حکومت اسلامی نوشته‌اند. کتابهای تعلیمات دینی تألیف ایشان در دوره پیش در سلسله کتابهای درسی بچاپ رسیده است که در آغاز هریک از آنها چهار عکس از خاندان سلطنتی گراور شده است و یک صفحه نیز به ذکر فعالیتهای سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی اختصاص یافته بوده است.

تصویرها و عکسها در کتاب درسی جمهوری اسلامی

به مطالبی که گفته شد باید بیفزاییم که تقریباً تمام تصاویر رنگی کتاب دوره شاه در کتاب جدید تغییر داده شده است. در کتاب جمهوری اسلامی دختران و زنان همه روسری بر سر دارند و با لباسها و رنگهای تقریباً متحد الشکل معروف به اسلامی بچشم می‌خورند، حتی دختر خردسالی بنام زهره در حضور برادر خردسال حسودش نیز با روسری و پوشش اسلامی است، لباس خواهر و برادر در مایه آبی تیره است نه آبی زنده و شاد. مردان و جوانان یا با کلاه نمدی و لباس روستاییان در رویه های کتاب حضور دارند یا با شلوار و پیراهن و یا با کت و شلوار برنجهای تیره که نوعی متحد الشکل بودن در آنها وجود دارد و لباسهای مائویی را بیاد می‌آورد. هیچ مردی هم کراوات بر گردن ندارد. و اما تصاویر مربوط به مطالب اسلامی که در دوره جمهوری اسلامی بر کتابها افزوده شده است کاملاً تازی تازی است. مردان لباسهایی بر تن دارند نظیر لباسهای مردم عادی یا رجال عربستان

سعودی و امارات متحده و قطر و کویت و امثال آن. فی المثل دو رویه کتاب را در مقاله یک تصمیم ده شتر و دو مرد عرب با عبا و چپیه عگال (عقال) اشغال کرده‌اند، در مقاله اصحاب فیل دو رویه به فیلان و پرندگان و سربازان تازی شمشیر بر دست و چپیه عگال بسته اختصاص یافته است که برخی از آنان سپر را نیز از روی سر خود دور نگاهداشته‌اند. ظاهراً برای آن‌که سنگهای کوچک، ولی سنگین و گرم را پرندگان بر سر آنان بزنند تا آنان جابجا جان به جان‌آفرین تسلیم کنند.

این بود که مختصری درباره کتابهای فارسی سال سوم دبستان دوره پیش و دوره حکومت اسلامی. اینک برای آن‌که خوانندگان نپندارند استثنای این کتاب فارسی دبستان این چنین مورد تجدید نظر قرار گرفته است، به دو کتاب فارسی سال چهارم و پنجم دبستان دوره جمهوری اسلامی نیز نظری می‌افکنیم تا ببینیم چه مطالبی در دوره حکومت اسلامی بر آنها افزوده شده است. موضوعهای جدید این دو کتاب را ذیلاً از نظر شما می‌گذرانیم در حالی‌که از آنچه از کتابهای سال چهارم و پنجم دوره پیشین حذف گردیده است خبری نداریم، ولی با اطمینان می‌توان گفت مطالب سانسور شده در این دو کتاب نیز از نوع همان موضوعهایی است که از کتاب فارسی سوم دبستان حذف گردیده است.

نگاهی به کتاب فارسی چهارم دبستان در جمهوری اسلامی (چاپ 1360)

عنوان مطالب جدید: صبر و پایداری درباره رسول اکرم و ابو طالب و بزرگان قریش. حضرت موسی درباره فرعون و فرعونیان و موسی. در لهیب آفتاب درباره اما صادق. جهاد سازندگی با اشاره به رهبر انقلاب امام خمینی. در جستجوی گل که در تمرین آن آمده است: در این انقلاب... قهرمان ایران، شاه را بیرون کرد. پیمان حمایت از ستمدیدگان با ذکر زبیر، عموی پیغمبر، و پیامبر. غذای مسلمانها را انبار نکنید درباره توصیه امام جعفر صادق. کار و کوشش با ذکر گفتگوی مردی زاهد و تارک دنیا با امام محمد باقر. روز جمهوری اسلامی درباره انقلاب اسلامی و با ذکر عبارت به همین مناسبت رهبر انقلاب اسلامی ما امام خمینی این روز را عید نامیدند، هلال احمر بجای شیر و خورشید سرخ ایران. تشنه‌ای که مشک پرآبش بر دوش بود درباره ابوذر و رسول اکرم. درسی از نهج البلاغه با نقل سخنان امیر المؤمنین علیه السلام. گرانفروشی ممنوع و ذکر دستور امام صادق در منع ایجاد بازار سیاه!!! اسراف نکنیم درباره ناراحتی حضرت رضا علیه السلام از اسراف. میهن‌دوستی با عبارت: ملت. با فریادهای الله اکبر کاخ استبداد و خیانت را واژگون کرد و با یاری و رهبری پیشوای بزرگ خود امام خمینی تاریخی شکوهمند بنیان

نهاد!!! این مطالب 84 رویه از 198 رویه این کتاب را اشغال کرده است.

نگاهی به کتاب فارسی پنجم دبستان در جمهوری اسلامی (چاپ 1359)

عنوان مطالب جدید: ابو ذر درباره ابو ذر، علی بن ابی طالب، مسجد الحرام، پیامبر، مکیان، عباس عموی پیامبر. پاسدار قهرمان دین درباره رسول اکرم، مشرکین قریش، سعد بن ربیع. ای ایران، ای سرزمین دلیران با ذکر عبارت: فریاد دلیرانت را که با غریو الله اکبر کاخ استبداد را واژگون کردند دوست می‌دارم... ای سرزمین پایمردی و مردانگی، ای سرزمین اسلام و ایمان.. و با تمرین نگارش انشایی با این گونه جمله‌ها: ای پاسدار انقلاب اسلامی ایران.... درسی از نهج البلاغه درباره امیر مؤمنان امام علی و مالک اشتر. نمایشنامه ایمان (پرده سوم از نمایشنامه حجر) با ذکر اسامی حجر، امام علی، امام حسن، زیاده، اشعث. قرآن کلام خداست با ذکر مکه، محمد امین، مسجد الحرام. شکوه ایثار درباره سپاه مسلمانان، مجاهدان شهید و... پیامبر توحید درباره حضرت ابراهیم، بت، نمرود، و رئیس دادگاهی که حضرت ابراهیم را محاکمه می‌کرد. نامه‌نویسی که نماینده کلاس پنجم دبستان ایمان شهر اصفهان در نامه خود به جهاد سازندگی استان می‌نویسد: ما دانش‌آموزان کلاس پنجم این دبستان مشتاقیم تا به دستور امام خمینی در برنامه‌های جهاد سازندگی شرکت کنیم. فریاد شهیدان که در آن پس از ذکر عبارات: الله اکبر، لا اله الا الله، یا حسین، استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی نوشته شده است: به همین مناسبت رهبر بزرگ انقلاب امام خمینی روز دوازدهم فروردین را روز جمهوری اسلامی نامیدند... به این جهت ملت آزاده ایران از این پس نوروز را همراه با دوازدهم فروردین که روز جمهوری اسلامی است عید می‌گیرد و به شهیدان راه خدا درود می‌فرستد و با آنان پیمان می‌بندد که راهشان را تا پیروزی نهایی حق بر باطل ادامه دهد و جهان را برای ظهور حضرت مهدی دوازدهمین پیشوا آماده سازد!!!!» ای شهید درباره مقام و منزلت شهیدان. دفاع از مظلوم درباره پیامبر، ابو جهل، شترها، مسجد الحرام، قریش. صبر و پایداری درباره آغاز اسلام، بت‌پرستان مکه، عمار، یاسر، سمیه، شکنجه مشرکان، بلال. طوفان نوح به روایت تاریخ بلعمی. مجاهد شهید درباره جهاد، مجاهدان شهید، یاران پیامبر. بازگشت با ذکر مطالبی درباره حرّ، یزید، کاروان امام، امام حسین، کربلا، شهادت، خیمه امام حسین، طاغوت. این دست‌نوشته‌ها نیز قریب یک‌سده رویه از 220 رویه کتاب فارسی سال پنجم دبستان دوره جمهوری اسلامی را گرفته است.

کتابهای درسی و آموزش سیاسی دانش‌آموزان

با توجه به آنچه گفته شد معلوم می‌گردد که وظیفه اساسی کتابهای درسی در حکومت جمهوری اسلامی آموزش سیاسی نوجوانان و جوانان ایران است و در این آموزش چند موضوع زیرین از نظر اولیای حکومت اسلامی حائز کمال اهمیت است:

موضوع اول آن است که ایرانیان در خارج از چهارچوب امت اسلامی نه موجودیتی دارند و نه ارزشی. زیرا تاریخ ایران و همه چیز ایرانیان فقط با اسلام شروع می‌شود و با قادسیه در عهد خلافت عمر، خلیفه دوم. چه ما نه پیش از گرویدن به اسلام کسی بوده‌ایم و نه بعنوان ملت ایران می‌توانیم برای خود اعتبار و ارزشی دست و پا کنیم. پس باید ایران را به دست فراموشی سپرد و به ذیل امت اسلامی پناه برد. مطالبی که در این مقاله درباره کتابهای درسی دوره مورد بحث ذکر کرده‌ایم همه مؤید این طرز تفکر حکومت اسلامی است، مع هذا از آنجا که اجتهاد در برابر نص را جایز نمی‌دانند، ما نیز آنچه را که وزارت آموزش و پرورش جمهوری اسلامی در مقدمه کتاب انگلیسی سال اول دوره راهنمایی تحصیلی (چاپ 1361) در سبب آموزش زبان انگلیسی ذکر کرده است برای اثبات مدعای خود می‌آوریم. این است آن مقدمه:

بسم الله الرحمن الرحيم In the name of Allah, the Beneficent, the Merciful چرا انگلیسی یاد می‌گیریم؟

انگلیسی یاد می‌گیریم:

- تا آماده شویم که از کتابهای علمی خارجی استفاده کنیم و صنعت و کشاورزی کشورمان را رونق بخشیم و خود را از وابستگی به ابرقدرتها نجات دهیم.

- تا انقلاب اسلامی کشورمان را که طرفدار ملتهای اسیر و محروم است به آنان بشناسانیم.

- تا فرهنگ اسلامیمان را که کتاب خدا، سنت پیامبر و روش امامان علیهم السلام است بصورت کتابهای زیبایی برای توده مستضعف جهان ترجمه کنیم..

- تا به جهانیان اعلام کنیم که انسانها را بعلت داشتن تقوی و مبارزه کردن با ظلم و بیدادگری گرامی می‌داریم نه بخاطر زر و زورشان.

-تا..تا..و بالاخره،[چنین است در اصل].

-تا به زحمتکشان و پای در زنجیران دنیا بفهمانیم که همیشه خون بر شمشیر پیروزست!!! و ملتی که راه شهادت را برگزید رستگار خواهد شد. ان شاء الله!!

با اطمینان کامل می‌توان گفت که بطور کلی غرض از آموزش در جمهوری اسلامی چیزی جز همین مطالب نیست. اگر از عبارت اول مقدمه که شعار رنگینی است بگذریم، می‌بینیم آنچه برآستی در سیاست آموزشی حکومت اسلامی مطرح نیست ایران است، زیرا خود ایشان بصراحت نوشته‌اند که نوجوانان ایرانی حتی اگر انگلیسی می‌خواند دلیلی جز این ندارد که فرهنگ اسلامیش (قرآن، سنت پیامبر و روش امامان) را برای توده مستضعف جهان در کتابهای زیبا عرضه کند و انقلاب اسلامی را به جهانیان بشناساند و مطالبی از این مقوله.

بعلاوه در کتاب تعلیمات اجتماعی سال اول دوره راهنمایی تحصیلی (چاپ 1361) نیز بتفصیل سیاست آموزشی جمهوری اسلامی مورد بحث قرار گرفته است که ویژگیهای رسمی کشور ما نباید در ما این تصور را بوجود آورد که ما از امت اسلام جدا هستیم... در ویژگیهای رسمی کشور ما، همه جا توجه به اسلام دیده می‌شود، تاریخ ما، خط ما، و علامت مخصوص جمهوری اسلامی ما، همه اسلامی است و این خود گام بزرگی است که ما را به سایر مسلمانان جهان نزدیک می‌سازد. ما در انتظار و آروزی جامعه جهانی اسلام و حکومت واحد جهان اسلام هستیم!!! و انقلاب اسلامی را تنها راه نجات مستضعفین زمین می‌دانیم. ما کوشش می‌کنیم تا زمینه را برای انقلاب اسلامی جهانی امام زمان، حضرت مهدی علیه السلام آماده سازیم!!!

بعلاوه از بررسی اجمالی کتابهای درسی دوران جمهوری اسلامی چنین برمی‌آید که یکی دیگر از هدفهای مهم و اساسی در تألیف کتب درسی، توجه دادن نوجوانان و جوانان به مقام و منزلت کاملاً استثنائی رهبر مملکت و ستایش فوق العاده وی است.

کودکان ایران، در چند سال اخیر، پیش از رفتن به دبستان، حد اقل از طریق رادیو و تلویزیون و مطالبی که از این و آن می‌شنوند درمی‌یابند که رهبر و بزرگ مملکت ایشان امام است، چه از وی همیشه با الفاظ امام و امام خمینی یاد می‌کنند. و سپس چون همین کودکان به مدرسه می‌روند، در کتابهای فارسی دبستان نیز می‌بینند که رهبر و رئیس مملکت را همه جا

امام خمینی می‌خوانند همانطوری که از دوازده تن جانشینان پیامبر اسلام نیز در همین کتابها با الفاظ امام حسن، امام حسین و... سخن بمیان می‌آید.

دانش‌آموزان بموازات مطالعه کتابهای فارسی دبستان، در کتابهای درسی فرهنگ اسلامی و تعلیمات دینی (بجای کتابهای تعلیمات دینی دوره شاه)، در درسهای مختلف، با مقام و منزلت الهی!!! امام نیز آشنا می‌گردند. چنان‌که در کتاب فرهنگ اسلامی و تعلیمات دینی سوم دبستان (چاپ 1360) در زیر عنوان امام، رهبر امت می‌خوانند که: امام رهبر دین و جانشین پیغمبر است و بعد از پیغمبر کارهای او را انجام می‌دهد. امام ولیّ و پیشوای مردم است و اداره جامعه اسلامی بر عهده اوست. امام قانونها و دستورهای دین را می‌داند و به مردم می‌رساند. امام نیز مانند پیغمبر یک رهبر کامل است!!!!!! در علم و دانش و قدرت رهبری از همه مردم بالاتر است!!! او هیچ کس به مرتبه او نمی‌رسد!! خدای دانا بوسیله پیغمبر، همه این علوم را به امام داده است!!! و پیغمبر به امر خدا، رهبری و سرپرستی امت اسلامی را به او سپرده است. و سال بعد این دانش‌آموزان در کتاب فرهنگ اسلامی و تعلیمات دینی چهارم دبستان (چاپ 1359) می‌خوانند که: امام انسان امین و درستکاری است!!! که خدا، او را برای امامت و رهبری و ولایت مردم برمی‌گزیند و پیامبر به فرمان خدا او را معرفی می‌کند... چون امام- مانند پیامبر- گناه و اشتباه ندارد!!!، مردم به او اعتماد می‌کنند و می‌توانند از گفتار و رفتارش پیروی کنند. امامان (دوازده امام) همه معصومند یعنی: گناه نمی‌کنند!!!. کاملاً درستکار و امین هستند!! قانونها و دستورهای دین را درست و کامل به مردم می‌رسانند (یعنی: اشتباه و فراموشی ندارند).

دانش‌آموزان پس از مطالعه دو کتاب فرهنگ اسلامی و تعلیمات دینی در سالهای سوم و چهارم دبستان، در کتاب فرهنگ اسلامی و تعلیمات دینی پنجم دبستان (چاپ 1359) و در زیر عنوان ولایت و رهبری در اسلام می‌خوانند که: ولایت و رهبری از اصول همیشگی اسلام است. ولایت و پیشوایی امت اسلامی مقامی الهی است و خدا انسانهای شایسته‌ای را برای این مقام به مردم معرفی می‌کند. در زمان پیامبر، ولیّ و راهبر امت اسلام شخص پیامبر بود... ولایت و رهبری مخصوص زمان پیامبر نیست بلکه لازم است که مردم در تمام زمانها رهبری الهی داشته باشند و به همین جهت پیامبر اکرم حضرت علی علیه السلام را به مسلمانان معرفی کرد که بعد از خودش ولیّ و رهبر مردم باشد... حضرت علی نیز امت اسلام را بدون رهبر الهی رها نکرد بلکه به امر خدا و دستور پیامبر امام حسن را

برای رهبری برگزید... در زمان غیبت امام دوازدهم، به راهنمایی و فرمان او و امامان پیش از او ولایت و رهبری امت اسلام بر عهده فقیه عادل و آگاه!! نهاده شده است... و سرانجام پذیرش چنین رهبری موجب پیروزی و رهایی مسلمانان از ظلم و ستم بیگانگان و ستمگران غارتگر می‌گردد همان‌گونه که در زمان ما پذیرش مقام رهبری، مردم ستمدیده ایران را از ظلم و ستم طاغوت نجات بخشید و در سایه همین رهبری مسلمانان جهان از بند ستم رها خواهند شد. رهبر و ولی امت در همه امور سیاسی و اجتماعی با بینش و قاطعیت تمام به رهبری می‌پردازد و فرماندهی کل نیروهای جامعه را بر عهده می‌گیرد... و پس از دبستان در دوره راهنمایی تحصیلی و دبیرستان که دانش‌آموزان به مراحل بالاتری رسیده‌اند و با خواندن کتابهای دوره دبستان با چارچوب عقیدتی جمهوری اسلامی آشنا گردیده‌اند، ستایش از رهبر مملکت بعنوان یک اصل مسلم درمی‌آید. مروری بر درس لحظه‌هایی که به تاریخ ارزش می‌دهد در کتاب فارسی سال اول دوره راهنمایی تحصیلی (چاپ 1361) این حقیقت را بهتر آشکار می‌سازد.

در این درس ضمن ذکر برخی از شعارهای انقلاب اسلامی برای دانش‌آموزان دوازده سیزده ساله ایران نظیر:

تشیع زنده کرد، فتح پاینده کرد

الله اکبر، خمینی رهبر.

شب تاریک ملت روز گردد، خمینی عاقبت پیروز گردد.

فرموده روح خدا چنین است، سکوت و سازش کار خائنین است.

ارتش ایران حسینی شده، رهبر ایران خمینی شده.

استقلال، آزادی جمهوری اسلامی.

در طلوع آزادی، جای شهدا خالی.

ارتش برادر ماست، خمینی رهبر ماست

، نوشته شده است. در اینجا پانزده بیت از یک قصیده رسا و عالی سروده محمد گلین را برای نمونه می‌آوریم و آن را زینت این درس قرار می‌دهیم.

اینک ما نیز آن ابیات را که در مدح امام خمینی سروده شده است و در آن شاعر وی را: مرد گرانمایه، بت‌شکن، قائد بی‌باک، رهبر و استاد همگان، آیت حق، فخر بشر، آدم کامل، مرآت حقیقت، گهرپاک خداداد، دشمن بیدادگران، وارث بر حق علی، دست خدا، رهبر ملت، مردی که ملت ایران را از غم آزاد ساخت!!!، مردی که از سوی خدای است، مردی که نپیموده ره فتنه و بیداد خوانده است و وزارت آموزش و پرورش جمهوری اسلامی نیز آن ابیات را در متن کتاب فارسی دانش‌آموزان نوجوان ایران قرار داده است، برای آگاهی خوانندگان، عیناً نقل می‌کنیم:

قائد بیباک!!

بس سال و مه و روز و شب آمد که در این مُلک‌هنگامه بدین‌گونه ندیدیم و نیفتاد افسانه شد آوازه دل بردن شیرین و زیاد بشد قصّه جانبازی فرهاد دیگر سخن از خلق و ز آزادی خلق است کز خصم به خشم آمد و با خصم در افتاد و آن مرد که برداشت به شورش سرو نشست تا ملّت ایران شود از بند غم آزاد آن مرد گرانمایه خمینی است خمینی حکمش رای رزین است به حُکم خَرَد و داد ای بُت‌شکن ای قائد بیباک خمینی ای بر همگان رهبر و بر ما همه استاد ای آیت حق، فخر بشر، آدم کامل مرآت حقیقت، گهر پاک خدادادای دست تو برهم زن کانون رذالت خوی تو و رای تو جهانگیر بماناد ای دشمن بیدادگران در همه احوال ای وارث بر حق علی دست مریزاد ای خوی تو بیدارگری، راهگشایی هر راه که بستند به ما رای تو بگشاد ای سوخته در آتش بیدردی این خلق خلقی که هنوزست پی کوروش و کی‌زاد ای بُت‌شکن، ای دست خدا، رهبر ملّت وی آن‌که نپیموده ره فتنه و بیداد ای داده در این راه جوانی که شنیدیم گفتی که خدا بُرد، که با امر خدا زاد این مُلک چه‌ها دید و چه کردند به این خلق آن فتنه که چشم بشر این فتنه مبیناد ایران به تو زنده ست و تو از سوی خدایی تا مُلک شود باز به تدبیر تو آباد!!

در اینجا به این نکته نیز باید اشاره کنیم که در آغاز کتابهای درسی دوره جمهوری اسلامی تصویر خمینی بچاپ نرسیده است ولی در اکثر این کتابها و از جمله در کتاب فارسی چهارم و پنجم دبستان ضمن بحث از انقلاب اسلامی بترتیب در رویه های 130-131 کتاب چهارم (چاپ 1360) و صفحات 122-123 کتاب پنجم (چاپ 1359) تقریباً دو رویه کامل به صحنه‌هایی از تظاهرات دوره انقلاب اختصاص داده شده که در هریک از آنها چهار پنج تصویر از خمینی نمایان است.

حمله شدید به مشروطیت و مشروطه‌خواهی و مشروطه‌خواهان نیز از اصول اساسی کتابهای درسی در جمهوری اسلامی است. از جمله در کتاب تاریخ (قسمت اول) سال سوم دوره راهنمایی تحصیلی (چاپ 1362)، درباره مشروطه مطالبی از این‌گونه نوشته شده است: استعمارگران با تربیت رجال درباری و وابستگان به دربار و تشویق و ترغیب مردم به آزادی، برابری، برادری، قانون، پیشرفت و ترقی از نوع غربی توانستند زمزمه‌هایی را در محافل و مجالس آن روزگار بوجود آورند. یا قانون اساسی مشروطه و قوانین دیگر را مترجمینی ترجمه کردند که از اعضای لژهای فراماسونی بوده‌اند از جمله این افراد سید نصر الله تقوی، ذکاء الملک فروغی هستند یا برخلاف شریعت‌طلبان، اغلب کسانی که پس از پیروزی مردم در انقلاب مشروطه به قدرت رسیدند فرنگ رفته‌هایی بودند که تحت تعلیمات اروپا به فراماسونری راه یافته و یا رجال ساده لوحی بودند که با حمایت در مقابل این سوغات فرنگ تسلیم شده بودند یا تقی‌زاده، خودفروش فراماسون، غربزده‌ای که پس از بمباران مجلس به سفارت انگلیس پناهنده شد و زیر پرچم ننگین آن کشور به اروپا رفت. پس از استقرار نظام مشروطه با سلام و صلوات به نمایندگی مجلس انقلاب دعوت شد و با 51 رای به نمایندگی انتخاب شد و پس از آن در دستگاه مشروطه مرتبا مدارج ترقی! را طی کرد.

بزعم نویسندگان کتابهای درسی دوره جمهوری اسلامی، از آغاز دوره قاجاریه تا پایان دوره شاه فقید فقط چند تن از روحانیون بوده‌اند که سددرسد در راه حفظ منافع ایران گام برداشته‌اند و لا غیر. چه در همان کتاب تاریخ می‌خوانیم: گروه سوم، رهبران آزادیخواه و انقلابی جامعه بودند که اکثر قریب باتفاق این آزادیخواهان و مخالفین دستگاه سیاسی قاجار را روحانیون تشکیل می‌دادند. سید جمال الدین اسدآبادی یکی از همین آزادیخواهان و پیشوایان مذهبی بود و سپس در صفحات دیگر از آیت الله میرزای شیرازی، آیت الله شهید شیخ فضل الله نوری، آیت الله شهید سید حسن مدرس، آیت الله کاشانی، و امام خمینی نام برده شده است!!!! از رجال سیاسی قاجاریه تنها نام دو تن را درخور یادآوری دانسته‌اند آن هم با این عبارت گروه دوم رجال سیاسی قاجاریه هستند که مهمترین آنان صدر اعظم‌ها بودند. در این مدت تنها دو تن را می‌توان یافت که تا حدودی نسبت به این مملکت خدماتی انجام داده‌اند. این دو تن عبارتند از میرزا ابو القاسم خان قائم مقام فراهانی و میرزا تقی خان امیر کبیر.

همچنین یا به هیچ‌یک از کارهای مثبت دوران پنجاه سال سلطنت پهلوی اشاره‌ای نگریده و یا آنها مورد تخطئه قرار گرفته است. از جمله با آن‌که مقاله راه‌آهن کتاب فارسی سال چهارم دبستان زمان شاه فقید (چاپ 1348) در کتاب جمهوری اسلامی نیز چاپ شده است، ده سطر آخر این مقاله درباره ساختن راه‌آهن سرتاسری ایران در دوره رضا شاه پهلوی را حذف کرده‌اند.

بعلاوه آنچه در یکی از رویه‌های کتاب تاریخ (قسمت اول) سال سوم دوره راهنمایی تحصیلی (چاپ 1362) چاپ شده است شیوه داوری درباره کارهای دوره پهلوی را بروشنی آشکار می‌سازد:

اصلاحات رضا شاه: رضا خان پس از رسیدن به سلطنت دست به یک سلسله اقداماتی زد که خود آنها را اصلاحات می‌نامید. اما در اصل هدف او چیز دیگری بود. او می‌خواست ایران را کاملاً از هر لحاظ وابسته به غرب نماید!!! تشکیل وزارتخانه‌های جدید با شکل و کارایی غربی و ایجاد گردشگاه‌ها و سینما با محتوای غیر اسلامی نشانه‌هایی بود که همان روزهای اول مردم را متوجه کشاندن ایران بسوی مظاهر ظاهر فریب غرب ساخت!!!. ازدیاد مدارس و افتتاح دانشگاه از جمله اصلاحات دوران او می‌باشد. اما نباید فراموش کرد که در همین مدارس و نیز دانشگاه سعی می‌شد که فرهنگ غربی جای فرهنگ اصیل اسلامی و ملی را بگیرد بطوری که گرفتاری و بلای غربزدگی بطور جدی و خطرناک از همان زمانها شروع شد...

خط آهن سراسری با سرمایه ملت ایران بصورت اخذ مالیات مستقیم و غیر مستقیم کشیده شده و با سروصدا و تبلیغات فراوان افتتاح شد درحالی‌که بیشتر برای استفاده بیگانگان احداث شده بود که این خود یکی از عوامل بزرگ پیروزی متفقین بر دولت آلمان در جنگ بین الملل دوم گردید.

راههای شوسه سراسری ساخته شد تا اتومبیل‌های ساخت کمپانیهای غربی در آن به حمل و نقل کالاهای وارداتی و مسافران پردازند!!!!!!!...

اداره آمار با شکل تازه خود شروع بکار نمود تا هویت ساکنان این سرزمین را معین کند. چاپخانه‌ها متناوباً تاسیس و شروع بکار کردند تا آنچه را که اجازه نشر داشت انتشار دهند...

شاهنامه فردوسی در درجه اول و شخص فردوسی در درجه دوم نیز بطور کلی مورد بی‌مهری کامل دستگاه ایدئولوژی جمهوری اسلامی است. گفتیم در کتاب فارسی سال سوم دبستان مقاله فردوسی و سه مقاله مربوط به کودکی سهراب را حذف کرده‌اند، در کتاب چهارم دبستان نیز داستان کاوه آهنگر در 3 بخش حذف شده است و یقیناً حد اقل همه کتابهای درسی دبستان بدین‌سان مورد پاک‌سازی قرار گرفته است. فقط در چند مورد بسیار استثنائی از فردوسی (نه از شاهنامه) ذکری بمیان آمده است همچنان‌که کسی از خاقانی یاد کند. یک جا در کتاب فارسی سال سوم دبستان در درس میازار موری که دانه‌کش است از قول سعدی نامی از فردوسی برده شده است که چه خوش گفت فردوسی پاک‌زاد که رحمت بر آن تربت پاک باد میازار موری که دانه‌کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است

در کتاب فارسی پنجم دبستان نیز در صفحه اول شش بیتی از فردوسی زیر عنوان توانا بود هر که دانا بود آمده است. و در همین کتاب در زیر عنوان : به ورزش تن خود بنیرو کنیم این بیت فردوسی را هم آورده‌اند.

ز نیرو بود مرد را راستی ز سستی کژی آید و کاستی

اما اگر می‌بینیم در همین کتاب فارسی پنجم دبستان دو بخش در 16 رویه به آرش کمانگیر اختصاص داده شده است، باید بدانیم که در تمام این رویه‌ها نامی هم از فردوسی برده نشده است و مؤلفان کتاب در آغاز این مقاله فقط به داستانهای باستانی اشاره کرده‌اند و سپس برگزیده‌ای از شعر آرش کمانگیر سیاوش کسرایی شاعر نوپرداز توده‌ای را در پانزده رویه چاپ کرده‌اند. ظاهراً این اشعار در کتاب دوره شاه فقید هم چاپ شده بوده است ولی چاپ آن در کتاب دوران جمهوری اسلامی از مقوله دیگری است و یادآور سالهایی است که حزب الله و حزب توده ایران هر دو در خط امام قدم می‌زدند. سیاست ارزان بودن کتابهای درسی دبستان در دوره شاه فقید (5 ریال) نیز در جمهوری اسلامی مورد تجدید نظر قرار گرفته است. زیرا مقامهای رسمی وزارت آموزش و پرورش در مهر 1363 اعلام کردند که بهای کتب دبستان در سالهای مختلف به چهار تا ده برابر افزایش داده شده است. پشت به وطن کرده، حسین قاسم‌پور مقدم، مدیر گروه ادبیات فارسی دفتر تألیف کتب درسی آموزش و پرورش گفته است که تغییرات برای متناسب ساختن کتاب‌ها با سند تحول بنیادین و سند برنامه درسی ملی!!! انجام گرفته است. او همچنین گفته است جایی نیاز داشتیم

شهید محسن حججی را عنوان کنیم و این امر بر حافظ و سعدی اولویت داشت . آثار کسانی که به حکومت دشنام داده باشند یا اشعار به گفته او "جهت دار" نیز از کتاب‌های درسی حذف شده است یا خواهد شد.

همین اتفاق ده سال پیش در تالیف کتابهای تاریخ مدارس مشاهده شد. کتابهایی که هم از لحاظ کمی و هم از لحاظ کیفی کم مایه است.

بعنوان مثال در این کتاب ها به اشاراتی بسیار مختصر به قهرمانان و شخصیت‌های بزرگ و وقایع مهم تاریخی بسنده و نام پادشاهان نیز حذف شده است

نکته قابل تعمق این است ک : ما ایرانیان در بن‌بست کامل فرهنگی قرار گرفته‌ایم و از آنجا که جامعه مدنی ایران جامعه‌ای است با دست‌های بسته و محدودیتهای بسیار، قادر به ایجاد تغییر در سیاست‌های حکومت در زمینه‌های مختلف از جمله نظام آموزشی نیست و نخواهد بود. فکر تغییر در نظام آموزشی و تربیتی با وجود جمهوری اسلامی ، خام اندیشی است .

سیاست جمهوری اسلامی مبنی بر حذف آثار ادبا و شخصیت‌ها و وقایع مهم تاریخی از کتابهای آموزش فارسی و تاریخ جز افکندن جامعه ایران در سراشیبی سقوط چیز دیگری به بار نخواهد آورد. تا زمانیکه ایرانی تکلیف خود را با فرهنگ دوگانه ملی و مذهبی (اسلام روشن نکند ، امت باقی خواهد ماند .

اصولا هدف جمهوری اسلامی از این کار پاک کردن حافظه تاریخی ملت ایران و هویت سازی یکطرفه اسلامی با برداشتی است که خود از اسلام دارد و در چهل و شش سال اخیر وزرای آموزش و پرورش تمامی دولتها بجز دولت مهدی بازرگان از متحجرت‌ترین، بیسوادترین یا کم سوادترین وزرا بوده‌اند، که البته در دولت بازرگان هم ملی گرائی جائی نداشت. ، روند سقوط تا جائی پیش رفت که یک فرد با مدرک ششم ابتدائی بنام ابراهیم رئیسی رئیس جمهور میشود و کسی که با داشتن مدرک دکتری قادر به ادای چند جمله نیست (مسعود پزشکیان) در راس هیئت دولت می نشیند. یکی از مشکلات کنونی ایران آنست که ایرانیان خاموشی را بر گزیده و با قبول فاجعه و خفت خو کرده اند با این حساب

آینده خطرناکی در کمین چنین جامعه‌ای نشسته است. حل شدن در فرهنگ بیابانی اسلام.

پایان

شناسه و آثار دکتر روزبه آذربزین (روزبهانی)



دکتر روزبه آذربزین (روزبهانی)

دکتر روزبهانی در خرداد سال 1328 خورشیدی در شمیران از مادری زرتشتی و پدری مسلمان به دنیا آمد . آموزش های دوران کودکی او تحت رهنمود های مادر شکل گرفت . باغ فردوس زادگاه او و سرازیری خیابان پسیان با وجود بزرگانی چون عبدالعلی وزیری موسیقیدان صاحب نام که دیوار به دیوار خانه او بود و عشق به موسیقی را در دل کوچک او روشن کرد که بعدها بشکل دانشنامه بزرگ مصور موسیقی ایران در پنج پوشینه تجلی کرد و هم چنین خانواده های بزرگ افشار ، اخوان ، ملک آرا و متین دفتری هریک در شکل گیری و ویژه گی های اخلاقی او تاثیر مثبتی بجا گذاشتند . دوران دبستان و دبیرستان در مدرسه شاهپور تجریش سپری شد . در دوران دبستان بود که با سخت گیری و تنبیه معلم قرآن آقای اصغریان که معنی آیات هجو نامه قرآن را نمی گفت و بجای آن مشت و لگد تحویل دانش آموزی که خواهان دانستن معنی فلان آیه شده بود میداد ، از باور ارثی پدر فاصله گرفته و ذهنش را به گفته های

مادر که راجع به گاتا و یشت ها سخن می گفت می سپرد . مادر به هنگام مرگ زودرس در سن پنجاه و شش سالگی آخرین خواسته اش را به پسرش که اکنون پزشک شده میگوید : هیچگاه با خفت زندگی نکن ، زندگی راندن خر خود نیست . حرفت را در هر شرایطی بزن . تا آنجا که در توان داری به ممنوع و خصوصا هموطنانت کمک کن . بدان که مرگ در راه وطن ، نعمتی است که نصیب هرکس نمی شود . دکتر روزبهانی دستهای سرد مادرش را گرفته و در حالیکه گریه می کند میگوید : به خاک پاک و مقدس میهنم سوگند میخورم که هیچگاه از وصیت تو چشم پوشی نکنم و از آن روز تا کنون یک لحظه قلم او از حرکت باز

نه ایستاده است . کتک های آقای اصغریان نه تنها او از میدان بدر نبرد ، بلکه از او یکی از سر سخت ترین منتقدان اسلام را ساخت . با کمک های معنوی معلم انشای دبیرستان آقای نجفی دو جلد از مجموعه داستانهای کوتاه او تحت فرنام غروب و جاده و هم چنین زن آقا چاپ شد . سبک نگارش او تحت تاثیر مستقیم صادق هدایت و علی اشرف درویشیان در ساده نویسی خلاصه میشد .

پس از گرفتن دیپلم طبیعی به سربازی میرود و با درجه گروهبان یکمی به مدت دو سال در سنج و کرمانشاه در گردان زرهی تانک انجام وظیفه می کند . پس از پایان دوران خدمت در کنکور شرکت کرده و در دانشکده های دامپزشکی و علوم دانشگاه تهران پذیرفته میشود . پس از شش سال ، در رشته ی اصلاح نژاد و ژنتیک فارغ التحصیل شده و سپس به دانشکده بهداشت دانشگاه تهران رفته و مدرک سلول شناسی خود را میگیرد . در آن دوران مرکز تحقیقات ژنتیک انسانی بنگاه حمایت مادران به دستور خانم دیبا، مادر علیاحضرت فرح در خیابان تخت طاووس شروع به فعالیت کرده و از دکتر روزبهانی برای بخش سیتوژنتیک

دعوت به عمل می آید . ریاست مرکز با استاد فرهیخته و بزرگ زنده یاد دکتر محمد علی مولوی بود و اساتید صاحب نامی چون هوشنگ خاوری خراسانی و زنده یاد دکتر شموئیل رهبر در آن کار میکردند . در آن زمان نخستین کتاب مشاوره ژنتیک در بیماریهای ارثی توسط دکتر مولوی – خاوری و روزبهانی نوشته شد که سالها به عنوان کتاب درسی در دانشکده های علوم پزشکی تدریس میشد . گام بعدی دکتر روزبهانی انجام آمنیو سنتز یا تشخیص های پیش از تولد نوزادان با استفاده از سلولهای تن جنین و کشت آنها بود که این مهم در آزمایشگاه دکتر میر شمسی انستیتو سرم سازی کرج انجام شد و باعث گشت که این سرویس نه تنها برای هوطنان بلکه برای مردم کشورهای همسایه ایران هم داده شود .

راهنمای بیماران مبتلاء به سندرم داون (منگولیسم) ژنتیک و بیماریهای زنان ، ارث ، محیط و سلامت کودک و بیماران متولد نشده کتابهای دیگری بودند که توسط دکتر روزبهانی به نگارش در آمدند . نوشتار های دکتر روزبهانی در مجله نظام پزشکی ایران و نشریه دانستنیها که نشریه علمی – آموزشی ایران بود چاپ میشد و سمت مشاور پزشکی مجله به ایشان داده شد . از مشاغل دیگر دکتر روزبهانی به غیر از کار در مرکز تحقیقات ژنتیک انسانی ، تدریس در دانشکده های علوم پزشکی دانشگاه تهران ، مرکز پزشکی شاهنشاهی ، عضویت در کمیته امور متقاضیان درمان خارج از کشور وزارت بهداشتی ، جامعه آزمایشگاهیان پزشکی ایران و کانون حمایت مادران و نوزادان وزارت بهداشتی بود . در طرح باز آموزی پزشکان وزارت بهداشتی از وجود ایشان برای مسائل ژنتیکی بهره گرفته و ایشان با سفر به مراکز استانها به مدت دو روز یافته های جدید علم ژنتیک را در اختیار دیگر پزشکان قرار میدادند . تاسیس مرکز کمکهای علمی و فنی پزشکی تهران در

خیابان کریم خان از جمله اقدامات دکتر روزبهانی بود . با فتنه ی خمینی و اشغال ایران توسط ملایان ، ضدیت با علم و خصوصا علم ژنتیک آغاز و دکتر روزبهانی را بجرم دخالت در کار خدا از آمیوسنتز باز داشتند . استدلال آخوند ها این بود : اگر خدا خواسته تا بچه ای ناقص شود ، شما نبایستی در این کار دخالت کنید !!! شرایط کار هر روز سخت میشد . قطع بودجه کامل مرکز تحقیقات ژنتیک انسانی ، بارزسی هر روزه محل کار توسط انجمن اسلامی زایشگاه فرح که اینک نام شهید اکبر آبادی بخود گرفته باعث شد تا دکتر روزبهانی تن به یک نوع خود تبعیدی بدهد و به آمریکا مهاجرت کند . با پذیرفته شدن در انستیتو ژنتیک پاسادنا کار سابق خود را ادامه میدهد و با نام مستعار برای نشریات خارج از کشور مطلب می نویسد . در زیر به برخی از نامهای مستعار او اشاره می کنیم : نون قندی ، ر-رها ، خدابخش بهروز ، علامه واعظ شفتی ، بیژن فغفور ، کاظم آقا آبدارچی ، شیرویه شمیرانی ، بهرام پرشان ، پولاد خسرو منش ، پولاد جنیدی ، بابک ، مهرداد پایدار،فلّلی ، و....در همان زمان کوتاه بیش از یکصد نوشتار با نام های مستعار از او چاپ میشود . جامعه برون مرزی از اینکه این همه نویسنده منتقد اسلام زاده شده به شوق آمده است . در سال 1990 میلادی با پیوستن به انجمن فرهنگی اجتماعی ایرانیان ، انتشار خبر نامه سازمان را به عهده میگیرد

سال 1986 میلادی ، سال پیوستن به گروه مبارز زنده یاد دکتر کورش آریامنش (رضا مظلومان) است . آشنائی دکتر روزبهانی با زنده یاد دکتر مسعود انصاری به دوستی و همکاری فرهنگی محکمی منجر میشود و تا سال 2014 میلادی و مرگ دکتر انصاری ادامه داشته و پس از آن اداره بنیاد پژوهشهای علمی – فرهنگی دکتر مسعود انصاری و

کانون اندیشه وران ایرانی به ایشان محول میشود . در سال 1994 میلادی دکتر روزبهانی با دکتر حسن صفوی نایب التولیه دانشگاه آمریکائی هاوایی و تنی از میهن پرستان دیگر حزب دموکرات مردم ایران در خارج را تشکیل میدهند . تاسیس انتشارات کانون در لس آنجلس با شعار کتاب ارزان برای هم میهنان بیدار از اقدامات دیگر ایشان است . در سال 1997 میلادی کار در دانشگاه لومولیندا ی کالیفرنیا را آغاز و اقدام به تاسیس مرکزی بنام بیو ژن در ریورساید می کند . کتاب تکنیک های جاری در آزمایشگاه سیتوزنتیک در این زمان انتشار می یابد . انتشار نشریه کنام که از سال 1998 آغاز شده تا سال 2005 میلادی ادامه می یابد و در این سال دکتر مسعود انصاری انتشار و پخش پیام آزادگان را به دکتر روزبهانی محول می کند که تا امروز بدون ایستا منتشر شده است .

در سال 2006 ، تیم دکتر مسعود انصاری ، دکتر روزبهانی ، دکتر ایرج زمانیان و خانم هما احسان دادخواستی در یازده مورد علیه جمهوری اسلامی به دیوان عالی لاهه ارائه دادند . در این سالها شاهد فعالیت سخت دکتر روزبهانی در تلویزیون پارس ، تلویزیون

آزادی ، تلویزیون ملی ایران و رادیوهای صدای ایران ، صدای ملی ایران و 670 لس
آنجلس و هم چنین رادیوی ایرانیان سوئد و در حال حاضر، رادیو مشروطه آلمان هستیم

کتابهای دکتر روزبهانی :

دیو مقدس (شرح زندگی روح الله خمینی)

مهدی بیا

محمد پیامبر شاه عرب

اسلام و حرکت ناسیونالیستی عرب

قرآن ، کلام محمد

دانشنامه مصور موسیقی ایران در پنج پوشینه

ویرانگران

اندیشه های بو دار

یکصد و بیست چهار هزار و یک در دو پوشینه (فیلمنامه)

کاریکمتور های روزبه

برابر های پارسی در گفتگوی های روزمره

بنیاد اسلام و جمهوری اسلامی

حماسه کاوه آهنگر (نمایشنامه)

گذشته چراغ راه آینده نشد (نمایشنامه)

سینما رکس آبادان ، فاجعه ای که تمام جهانیان باید بدانند (فیلمنامه)

چگونه دین بازی ما ایرانیان دنیا را در خرافه فرو برد

خلقیات زشت ما ایرانیان و درمان آن

پژوهشی متفاوت در احوال سینمای ایران

تاریخ شرمگاهی اسلام

دشمن ما کیست ؟

کتاب سبز (مروری بر اندیشه های دکتر مسعود انصاری)

آینده نگری برای ایران

من ساواک را تبرئه کردم به دو زبان فارسی و انگلیسی که ترجمه انگلیسی آنرا آمازون و کتابفروشی های معتبر آمریکائی عرضه می کنند.

اگر فردوسی نبود

غروب و جاده

زن آقا

مشاوره ژنتیک در بیماریهای ارثی

ارث، محیط و سلامت کودک

بیماران متولد نشده

ژنتیک و بیماریهای زنان

راهنمای بیماران مبتلا به سندرم داون

تکنیک های جاری در آزمایشگاه سیتو ژنتیک

سینماتو گرافی در ایران در شش پوشینه (از زمان مظفر الدین شاه تا امروز)

آسیب شناسی روانی روح الله خمینی و ملتی که این روان پریش را به عنوان رهبر بر گزید!
جاهلیه

ریشنامه در ده جلد

رضا شاه بزرگ ، نابغه دوران به زبانهای فارسی و انگلیسی

ایران بدون اسلام به زبانهای فارسی و انگلیسی

شاه و دشمنانش به زبانهای فارسی و انگلیسی

تور آخرت با پنجاه دلار (نمایشنامه)

محور مقاومت یا توطئه جهانی ، رویائی که نقش بر آب شد.

تراژدی آموزش و پرورش در ایران پس از اسلام

دکتر روزبهانی که بازنشسته ی کایزر (سازمان درمانی پزشکی مشهور آمریکا) است در حال حاضر ضمن اداره سایت پرتوان پیام آزادگان و نشریات چهار گانه آن (پیام آزادگان ،

ریشنامه ، جاهلیه و پیشتازان) ، کانون اندیشه وران ایرانی ثبت شده در ایالت های واشنگتن دی سی و کالیفرنیا با فرهنگستان جهانی کورش بزرگ همکاری تنگاتنگی را دنبال می کند .

در راستای حفظ فرهنگ گهر بار ایران و ضدیت با تنها دشمن ایران و ایرانی ، یعنی اسلام ، تاسیس کتابخانه دیجیتالی پیام آزادگان با ده ها هزار کتاب اسکن شده و نزدیک به یک میلیون تراک موسیقایی از زمان قاجار تا امروز از اقدامات دکتر روزبهانی است.

از دکتر روزبهانی یکصد ویدئو راجع به مسائل مختلف بر روی یوتیوب وجود دارد.